مسعود خیام

پیام‌آورِ لال



مؤسسه انتشارات نگاه

خیام، مسعود، ۱۳۲۶ ـ
پیام‌آور لال / مسعود خیام.
تهران: مؤسسهٔ انتشارات نگاه، ۱۳۸۲، ۱۷۶ ص.
ISBN: 964 - 351 - 166 - 9
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
۱. داستان‌های فارسی ـ قرن ۱۴. ۲. فلسفه و ادبیات. الف. عنوان.
PIR۸۰۴۰/ی۲پ۹ ۸فا۳/۶۲ ۱۳۸۲ پ۹۵۷خ ۱۳۸۲
کتابخانه ملی ایران ۱۶۷۶۵ ـ ۸۲م

مؤسسهٔ انتشارات نگاه

پیام‌آور لال

مسعود خیام

چاپ اول: ۱۳۸۲؛ لیتوگرافی: حمید؛ چاپ: نوبهار؛ شمارگان: ۱۰۰۰
شابک: ۹ ـ ۱۶۶ ـ ۳۵۱ ـ ۹۶۴

دفتر مرکزی: خیابان ۱۲ فروردین، شمارهٔ ۲۱، طبقهٔ سوم، تلفن: ۶۴۶۶۹۴۰، فاکس: ۶۴۰۵۱۹۶
فروشگاه: خیابان ۱۲ فروردین، شمارهٔ ۲۱، طبقهٔ همکف، تلفن: ۶۴۸۰۳۷۹

پیام آور لال

مسعود خیام

موسسه انتشارات نگاه

۱۳۸۲

به حمید و زهره

خواننده: پیام آور لال دیگر کدام است؟ منظور پیام آور دروغین است؟
راوی: نه. پیام آور لال.
خواننده: این که تناقض دارد.
راوی: این جا خاموشی سخن می‌گوید.
خواننده: کالبد قصه را بشکاف.
راوی: این داستان زندگی سلولی است که بشارت سعادت می‌دهد.
خواننده: و مکان رخ‌دادِ قصه؟
راوی: این قصه درونی است. تو بگو داخل بدن رخ می‌دهد. بازیگران سلول‌های کوچک میکروسکپی هستند که تک دانهٔ آن‌ها ارزش چندانی ندارد اما مجموع آن‌ها زندگی را می‌سازد.
خواننده: بسیار خوب. ساعت قصه را کوک و زمان را آغاز کن.
راوی: صدای کلاغ زمان را آغاز می‌کند و طنین زوزهٔ شغال زمان را ادامه می‌دهد. گرگ و میش است و زمان به دقت معلوم نیست. صبح و ظهر و غروب و شب وجود ندارد. در این مکان، زمان حضور قاطعانهٔ خویش را اعلام نمی‌کند، گویی زمان نمی‌گذرد. تیرگی رنگ‌های اطراف در هیچ شرایطی تغییر نمی‌کند.
خواننده: صدا از عهدهٔ مدرج کردن زمان برمی‌آید.

راوی: روبه‌روی ما ارتفاع تسلط و فشار است. رنگ آن صورتی و جنسش زیست شناختی است.

پیام آور لال از بالا فرار می‌کند. پایین می‌آید. جنسش مانند نسج‌های زنده و بافتش شبیه سلول‌های مغز است. رنگش صورتی خاکستری روشن بوده اما اکنون تغییر کرده، سیاه شده است. اطرافش زندگی جریان دارد. جریانی شبیه حرکت روغن رنگی در آب و مانند حرکات دود و مایعات رنگی. جدارهٔ رگ‌ها محکم اما نرم است.

پیام آور لال سرازیر می‌شود. معلوم است که عجله دارد. علاقه به بقا سرعتش را زیاد کرده است. تحت‌الحفظ بوده، آنزیم‌های نگه‌بان دوره‌اش کرده بودند و امکان کوچک‌ترین حرکتی نداشت. روزگاران دراز به همین حال می‌گذرد تا آن‌که در همین لحظه که بلافاصله به لحظه‌ای پیش تبدیل می‌شود ضربهٔ بزرگ وارد می‌شود. ضربه‌ای از نوع شوک الکتریکی. تلاطمِ امواجِ اعصاب برای لمحه‌ای نگه‌بانان را غافل‌گیر و از خود بی‌خود می‌کند. پیام آور لال از زادگاهش می‌گریزد و سفر آغاز می‌شود. در هر منزل از سفرِ فرار، جنس‌ها رنگ‌ها طعم‌ها بوها و صداها تغییر می‌کند.

علت زندانی شدنش را نمی‌داند اما می‌داند که از ازل به این شکل نبوده، به شکل سایر سلول‌های محیط اطراف بوده است. در یکی از حرکاتش، مرتکب خطا می‌شود و با نوعی پَرِشِ ژنتیک شکلش تغییر می‌کند.

خواننده: اختیار میکروسکپی.

راوی: در جهان بزرگ اما، تغییر شکلش به دست خودش نبوده، برایش پیش آمده یا برایش پیش آورده‌اند.

خواننده: جبر ماکروسکپی.

راوی: بله. از لحظه‌ای که تـغییر شکـل مـی‌دهد و بـه هـیبت کـنونی در می‌آید، برای بقا ناگـزیر مـی‌شود هـمه را بـه شکـل خـود بـخواهـد. در زادگاهش امکان مخفی‌کاری ندارد. همه چیز و همه کس هـنوز بـه رنگ صورتی خاکستری روشن مانده، فقط او سیاه شده است.

خواننده: آیا می‌خواهی بگویی که در مغز بوده و از آن‌جا حرکت خود را آغاز کرده است؟

راوی: بله. در آغاز همه او را می‌شناسند. در او بـه چشـم سـلولی غـیر متعارف می‌نگرند. به زودی نگه‌بان‌ها محاصره‌اش می‌کنند.

مدت‌های دراز در محاصرهٔ آنزیم‌های نگـه‌بان بـی‌حرکت مـانده. پیام‌آوری است که خود را ناگزیر از حرکت می‌بیند، باید دعوت خویش را آغاز کند اما هیچ امکانی برای کردار یا گفتار ندارد. در آغاز فـقط پـندار است. آنزیم‌ها در مـغز مـحاصره‌اش مـی‌کنند و امکـان اجـرای رسـالت نمی‌دهند. آخرین جایی که هر پیام‌آوری مبعوث می‌شود دهکدهٔ زادگـاه است.

سرازیر شدنش به آزادی‌اش کمک می‌کند. پشت سرش ارتفاعات و رو به رویش آب است. اکنون به جای همواری رسیده. هیچ سلولی به تنهایی معنا ندارد اما هر تک یاخته احساس مرکزیت می‌کند. همه مرکز جهان هستند و ابر و باد و مه و خورشید و فلک به خاطر آنان به وجـود آمده است. بزرگی دایرهٔ دنیا به اندازهٔ شعاع اندیشهٔ آنان است. مرکزیت، مالکیت و الوهیت از خواص ذاتی هر تک‌یـاخته است. پـیام آور لال بـه تـازگی زنـجیرهٔ مـحاصرهٔ آنـزیم‌های مـحافظ را شکسـته، بـا اسـتفاده از غفلت‌شان گریخته، اکنون به نظر خود آزاد می‌رسد.

خواننده: آزادی وجود ندارد.
راوی: از لحظهٔ احساس آزادی، آزادی پدیدار می‌شود.
خواننده: چه می‌کند؟
راوی: در حاشیه‌ای سکونت می‌گزینند. دیگر کسی را با او کاری نیست. دعوت خود را از همان‌جا می‌آغازد. باید همه از طریق کتابش به شکل او در آیند. کسی این میهمان ناخوانده را دوست ندارد. همه سرشان به کار خود گرم است. حاشیه به تدریج به متن تبدیل می‌شود.

کارهایش احساس نوعی ادعا القا می‌کند. کم‌کم در قالب خردمند فضاهای خارج ظهور می‌کند اما معلوم می‌شود که ادعای پیام‌آوری دارد پیام‌آوری کامل عیار. نه فقط پیام‌آور انسان‌ها بل‌که پیام‌آور همهٔ موجودات. پیام‌آور همهٔ جان‌داران در تمامی سطوح. پیام‌آور جانوران و گیاهان حتا جان‌دارانی که به نظر جان‌دار نیز نمی‌رسند. پیام‌آور سنگ‌ها و صخره‌ها. پیام‌آور آب و هوا و آتش و خاک.

گفتمان پیام آور لال بدون کلمه است. ارتباطش از جنس آمیزش و درگیری است. از همان آغاز، صدای موسیقی به گوش می‌رسد. تارهای صوتی‌اش اصوات موسیقایی بیرون می‌فرستد. در گلویش ساز مخفی کرده است. زشت‌روئی است که زیبا به نظر می‌رسد. مانند سیلنوس جن. وقتی از پهلو نگاهش کنی نهایت زشتی است و از وحشت قالب تهی می‌کنی. آهسته به سوی تو بر می‌گردد. نوای بسیار خوشی می‌شنوی. کلماتش از نوع موسیقی است. نغمهٔ نی هر لحظه بلندتر و گیراتر می‌شود. هنگامی که رو به رویت قرار می‌گیرد دهان بازش و سازی را که در انتهای گلو مخفی کرده می‌بینی. نوای نی داوودی مسحورت می‌کند. چنین زیبایی را هرگز در هیچ کجا نشنیده‌ای. دیگر نمی‌توانی دل بَرکَنی. کلام

زیبای بی‌ترحمش به جانت چنگال سرطانی انداخته است.

طیف کامل رنگی شامل تمامی سایه‌ها و روشن‌ها و ترکیب‌ها به وجود می‌آورد به طوری که اصوات شیطانی تبدیل به مجموعهٔ تمامی سخن‌ها می‌شود و در نتیجه بازگشایی کردن و نکردنش فرق نمی‌کند و دانستن و ندانستنش یک‌سان است. هر کس سخن او را با گوش خود می‌شنود و با زبان خود باز می‌گوید.

خواننده: سلیقهٔ شخصی، هستهٔ مرکزی همهٔ ایزم‌های جهان است. اما وحدت در کثرت یا کثرت در وحدت؟

راوی: هردو.

خواننده: امکان ناپذیر است.

راوی: در یک چندصدایی که همه با یک زبان حرف بزنند هر دو حاصل می‌آید.

خواننده: همه یک نفر و یک نفر همه؟

راوی: در روایتی با تفرق عظیم شرکت کنندگان که همه با یک زبان و یک لحن سخن می‌گویند طنین صدای اندیشه یکسان است.

خواننده: این داستان به نظر آشنا می‌آید.

راوی: کم‌کم همه او را سلطان تاریکی‌ها می‌خوانند. شیطان. آگاهی‌اش را از بیرون نمی‌گیرد. اطلاعاتش با خودش به وجود آمده. با خودش حمل کرده است. الهام شیمیایی‌اش را با خود دارد. یک کتاب کامل. کتابش در دل سیاهی‌هایش مخفی است. کسی را به درون پوشش او راهی نیست. این کتاب از آسمان نیامده از بالا آمده از مغز آمده است. کتابی که اطلاعاتش از تمامی کتاب‌های قبلی هندسی‌تر است. کتابی با پیام‌های مرموز و مخفی.

خواننده: اطلاعات روی هر پیام شیمیائی می‌تواند به مراتب بیش از اطلاعات کتابی با همین قطع باشد. هیچ چیز مخفی نیست فقط باید چشم دیدن داشت.

راوی: حق با تو است. اما فراموش نکن در گذشته‌ها هستیم و عناصر گرامری هنوز زاده نشده‌اند بنابراین توان تشریح محدود است.

خواننده: پس چرا زمان حال به کار می‌بری؟

راوی: برای این که همه زنده‌ایم و تا ما زنده‌ایم گذشته زنده است.

خواننده: و آینده؟

راوی: همین اکنون است.

خواننده: رمز زندگی تاریخی؟

راوی: شاید. پیام آور لال با وجود رنگ سیاهش در نگاه همه بسیار جذاب به نظر می‌رسد. سفرهای بسیار کرده است. حرکات برتری طلبانه‌اش با زندگی ملایم و منظم دیگران تفاوت آشکار دارد. رقص و موسیقی دعوت کنندهٔ تخدیری‌اش بسیاری را به شوق آورده است.

پس از خروج پیام آور لال از جهان اعلای سر و ورودش به جهانِ سفلای شکم به سرعت استحاله پیدا می‌کند و به لباس جدید در می‌آید و به این ترتیب صورت زمینی شیطان متولد می‌شود و به محض تولد به سخن در می‌آید.

شیطان: و من به شما تاریک می‌آموزم

خواننده: چی شد؟

راوی: نترس.

خواننده: من شنیدم.

راوی: او همه جا هست.

خواننده: و تو فکر می‌کنی با این آشفتگی می‌توان خواننده را تا انتها کشانید؟

راوی: حتا اگر بتوان نویسنده را تا انتها کشانید هنر است.

شیطان: انتها همین جاست. همین‌جا که من هستم. نگران نباشید. آسوده بخوابید. من بیدارم.

خواننده: اما چه‌قدر بوی آشیاندرد این‌جا را می‌دهد؟!

و من به شما تاریک می‌آموزم

و من به شما **تاریک** می‌آموزم
این کیست که هر دم به رنگی در می‌آید؟
این کیست که هر دم به شکلی در می‌آید؟
این کیست که او را نمی‌شناسی؟
این کیست که او را نمی‌توانی بشناسی؟
این کیست که از درون واحد و در بیرون کثیر است؟
آیا نه همان که اغوای سیب کرد؟
آیا نه تو؟

خواننده: این صدائی که جهان را پر کرده چیست؟ از کیست؟
راوی: پیام‌آور لال است، صدای شیطان همه جا هست، همیشه بوده، با همه سخن می‌گوید، اکنون که آماده شده‌ای صدا به‌گوش تو نیز می‌رسد.
خواننده: اما نمی‌فهمم چه می‌گوید.
راوی: اکنون نمی‌توانی رمز بگشایی و این برایت صوت است. او به ویژه نامتعارف است. به هیچ وجه خود را مقید به پیروی از اصول شناخته شدهٔ سخنوری نمی‌داند و هر لحظه ممکن است به شیوه‌ای غیرعادی و نا آشنا سخن بگوید. فعلاً رمز این سخنان را با نقل قول برایت می‌شکافم. به تدریج آشنا خواهی شد.
خواننده: من پر از سوآلم.
شیطان: و باید تاریک را بدون سوآل و بدون علامت سوآل آموخت. آنگونه که من به شما تاریک می‌آموزم.
خواننده: کجاییم؟
راوی: باد است. شیون عبث باد است. تا دورها دود است. فشار زیاد و فضا تنگ است. دانش‌مندانِ داخلی کشف کرده‌اند که فضا باز و بسته می‌شود. مانند ریه. البته دورهٔ زمانی آن را کسی نمی‌داند. هر باز و بسته شدن احتمالاً ربع قرن طول می‌کشد. دیوارهٔ فضا از نسج زندهٔ توپُر تشکیل

شده. نسج صورتی و سفید. حباب‌های بی‌شماری در اطراف کار می‌کنند. هر بار مقداری دوده و غبار وارد می‌شود. نسج به تیرگی می‌گراید. به تدریج خاکستری می‌شود. با پر شدن حباب‌ها فضا ترس‌ناک‌تر می‌شود. جهان توفانی است. پر از زوزهٔ باد وحشی است.

هنگامی که پیام آور لال از مغز می‌گریزد، در طول سفر فرار از پشت چشم می‌گذرد. تنها جایی که اندکی روشن است. از شناخته شدن می‌ترسد. کور می‌شود. فرار می‌کند. به پشت گوش می‌رسد. صداهای مهیب درونی را می‌شنود. از ترس به لرزه می‌افتد. کر می‌شود. فرار می‌کند. به پشت بینی و دستگاه معظم شناسایی بوها می‌رسد. از نفرت گیج می‌شود. فرار می‌کند. به پشت زبان می‌رسد. مزه‌ها را می‌چشد. از تلخی زبانش از کار می‌افتد، از ترس منجمد و لال می‌شود. فرار می‌کند. گرفتار هیچ کدام از دستگاه‌های تشخیص هویت نمی‌شود. آن‌چه را می‌تواند نجات می‌دهد و فرار می‌کند. برای او فقط لامسه و موسیقی باقی می‌ماند. از طریق لولهٔ هوا وارد ریه می‌شود. استحالهٔ پیام آور لال به پیام آور لال سیاه در همین‌جا انجام می‌شود.

خواننده: پیام آور لال سیاه؟

راوی: سرخ و سیاه.

خواننده: این سرخ در لباس سیاهی را چه بنامیم؟

راوی: با وجود استحاله‌های مکرر، او را با همان نام مألوف پیام آور لال یا حداکثر شیطان بنامیم.

خواننده: اکنون چه می‌کند؟

راوی: در بیرون دیده می‌شود که آن تاریک، با ریش بلند بُزی و زنگوله‌ای به گردن از ارتفاع سرازیر می‌شود. در این‌جا باید دعوت خود را

برای سرطانی کردن تمامی فضا آغاز کند. پیام‌آور لال وارد شده است.
خواننده: این اسم شیطان را دوست دارم. پر از طنز و تضاد است.
راوی: پیام آور لال در میانهٔ میدان نشسته است و باید میدان‌داری کند. تظاهرات عظیمی بر پاست. مانند شمع در باد می‌لرزد. مختصر نوری که از خِرَد متساطع است در لرزهٔ باد سایه‌های هول‌ناک متحرک می‌سازد. نوای موسیقی به گوش می‌رسد. تغنی لب‌بستهٔ آوازهای محرابی با نجواهای نیاز می‌آمیزد. حروف غُنّهٔ آوازخوان میم و نون از هر سو به گوش می‌رسد. این میان آوای موسیقی پیام آور لال مشخص است: میم و نون. میم و نون.
خواننده: چه می‌گوید؟
راوی: و من به شما تاریک می‌آموزم
خواننده: چقدر بوی موسیقی کولی می‌دهد!
راوی: همان آوازِ قبل را می‌خواند. سپس دعانفرین‌های دیگر و آوازهای جدیدتر سر می‌دهد.
پیام آور لال: تاریک می‌گوید بخوان. برای من بخوان. به نام من بخوان.
راوی: اشخاص همه هستند. **اسم** و **فعل** و **صفت** و **قید**.
خواننده: شخصیت‌های تاریخی جنگ اول؟
راوی: هویت‌های کامل.
خواننده: مطلق؟
راوی: مطلق وجود ندارد. هویتِ اطلاق شده.
خواننده: از کی شروع شد؟
راوی: جنگ اول در زمان حال و از همین‌جا شروع شده.

پیام آور لال: به به. چه جنگی!

راوی: از موقعی که زمان حال شروع شده جنگ هم زیر لوای صلح به راه افتاده. خود زمان حال اما با ورود پیام آور لال شروع شده. فضا و هویت اشخاص تفاوت‌ها کرده‌اند. اولاً فضا دیگر ضرورتاً میکروسکپی نیست. ثانیاً پیام آور لال به لباس جدید در آمده.

خواننده: و جنگ؟

راوی: پس از جنگ‌های قدیمی صلح مسلح برقرار می‌شود. جنگ بین‌الایزمی با ورود پیام آور لال آغاز می‌گردد و در نهایت همه را می‌گدازد و به شکل خود در می‌آورد.

خواننده: اکنون کجاییم؟

راوی: اکنون در میانهٔ این میدانیم. افراد همه هستند و باورهاشان مانند سابق یک سویه و تک بعدی نیست، چند بعدی و بغرنج شده است.

کم‌کم از چهارگوشهٔ میدان همه به دورش جمع می‌شوند و حلقهٔ عشق می‌زنند. با موجودات هوازی آشنا می‌شود. فرماندهان از هر چهار گوشهٔ میدان جلو می‌آیند.

و من به شما تاریک می‌آموزم

و من به شما **تاریک** می‌آموزم

اسم: نام من اسم و ماسک من **اسم** است.

راوی: تشنج سکوت همه جا را فرا می‌گیرد. اصولاً هرگاه یک میم و نون یک من‌ظهور می‌کند تشنج ناباوری برای شروع توطئه و حمله از پشت در دل سیاهی‌ها شکل می‌گیرد، به ویژه که گوینده، بزرگِ خاندانی معظم است.

پیام آور لال: تو را خوب لمس نمی‌کنم. آیا تنهایی؟

راوی: از میان تاریکی به او خوش آمد می‌گویند.

فعل: نام من فعل و ماسکم **فعل** است. خوش آمدی.

راوی: **فعل** نیز سرجنبان خاندانی بزرگ است که در حوالی خدایگان **مصدر** با **اسم** خویشاوندی پیدا می‌کند.

پیام آور لال: تو را هم خوب حس نمی‌کنم. آیا کس دیگری هم هست؟

اسم: بزرگان همگی جمعند.

فعل: زمان حال است.

صفت: اما فراموش نکن که این تجمع به هیچ حالتی دلالت نمی‌کند.

قید: مگر به قید و زنجیر محکم‌تر.

فعل: فراموش کردم معرفی کنم. این صفت است که از ماسک **صفت**

استفاده می‌کند و قرار است مانند یک ندیمه در کنار تو باشد و حالات تو را بیان کند. این هم قید است که از ماسک **قید** استفاده می‌کند و در این میدان مانند یک محافظ در کنارمان خواهد بود تا محدودیت‌ها را به یادمان آورد.

راوی: فضا رنگی است. نفرات رنگی هستند. **اسم** و خانوادهٔ پشت سرش سبز. **فعل** و خانواده‌اش قرمز. **قید** و لشگریان زرد. **صفت** و پیروانش آبی. تنوع رنگ‌ها برای تشخیص ضروری است. افراد گروه به این ترتیب یک‌دیگر را می‌شناسند.

خواننده: در جائی که نور نیست رنگ چه‌گونه هست؟

راوی: در جائی که رنگ نیست نور چه‌گونه هست؟

خواننده: همان‌گونه که رنگ لباس‌های بازی‌کنان تیم‌های ورزشی تفاوت دارد؟

راوی: آن‌گونه که سربازان نیروهای مجزای یک جبههٔ واحد، که باید از هم تمیز داده شوند، اما همین تغییر رنگ کار را به خصومت می‌کشاند. و آن‌گونه که پیروان مکاتب گوناگون، که عملاً یک چیزند، اما با پارچه‌ها و پرچم‌های رنگی مختلف، با یک‌دیگر عناد باطنی می‌ورزند.

خواننده: اما سخنان‌شان بوی مهر می‌دهد.

راوی: آنان همه عاشقند اما عشق‌شان را مخفی می‌خواهند و نمی‌دانند که عشق تنها حقیقت عیان‌تر از خورشید است.

پیام آور لال: این‌جا شلوغ است.

قید: همه جا شلوغ است.

فعل: به ما کمک کن.

پیام آور لال: برای کمک به شما آمده‌ام.

صفت: چه گونه؟

پیام آور لال: ما به وحدت می‌رسیم.

قید: در کجا؟

پیام آور لال: وحدت در تاریکی.

اسم: پس نام آن نقطهٔ تکینه تاریک است؟

پیام آور لال: ما همه در عشق تاریک به وحدت می‌رسیم.

قید: و این چه‌گونه دست خواهد داد؟

پیام آور لال: با دیدن تاریک. اما اول باید شیوه‌های دیدن را آموخت.

فعل: و برای آموختن باید چه کنیم؟

پیام آور لال: جز تمرین راه دیگری نیست.

صفت: چه شکل و حالی دارد؟

پیام آور لال: تاریک همهٔ دنیاست.

قید: چه محدودیتی دارد؟

پیام آور لال: تاریک محدود در شماست.

فعل: به جای حرف عمل کنیم.

قید: آری. هرچه زودتر شروع کنیم بهتر است.

راوی: به دنبال این سخن جا به جایی اندکی پیش می‌آید. پیام آور لال وسط نشسته عناصر دستوری دورش حلقه می‌زنند.

پیام آور لال: در فضایی با چنین قدرتِ منطق، من با تأیید عشق شروع می‌کنم.

اسم: آن‌کس که همه را جمع کند تا تأیید بگیرد کم‌بود محبت دارد.

فعل: برای او هر تأییدی کم است.

شیطان: این است و جز این نیست که ما آمده‌ایم که از کارمان و از عشق‌مان لذت ببریم.
راوی: همه با اشتیاق بیش‌تر به دورش حلقه می‌زنند. فضا پر از لشگریان می‌شود. اضافات و پیش‌وندها و پس‌وندها و تمامی آنزیم‌ها و هورمون‌ها و سایرین نزدیک می‌شوند. همه عجله دارند. بی‌نظمی شروع شده.
صفت: کار و عشق؟
شیطان: عشق به تاریک فرهنگ است.
صفت: پس چرا نا مکرر است؟
اسم: لا اقل از هر زبان که می‌شنوم نا مکرر است.
قید: در حالی که یک قصه بیش نیست.
فعل: همه تکرار یک‌دیگرند.
پیام آور لال: آن کس که تکرار می‌کند عشق نمی‌ورزد، ریا می‌کند.
صفت: کار تکراری عشق نیست.
قید: آیین است.
فعل: عاشق سخن تکراری نمی‌گوید.
اسم: تکرار ناگزیر است.
شیطان: عاشق برای نامکرر بودن باید پیشینه را بداند. تاریخ فرهنگ است. بدون فرهنگ نمی‌توان عاشق شد.
صفت: انسان صادق انسان خویشتن است. عشق او اصیل خواهد بود.
شیطان: انسان صادق به کسی تعظیم نمی‌کند. او عاشق خویشتن است. صداقت بدون فرهنگ ممکن نیست. برای صداقت باید دانست. باید خویشتن را شناخت.
راوی: رنگ‌ها اندکی پخته‌تر و پر رنگ‌تر شده‌اند. صدای موسیقی

بیش‌تر می‌شود. حرف‌های **تاریک** از لا به لای باد و توفان بـه گـوش می‌رسد.

و من به شما **تاریک** می‌آموزم

خواننده: با این که اندکی می‌ترسم اما چقدر دلم می‌خواست در همان فضا بودم.

پیام آور لال: عشق فضاست. فضا را بسازیم.

فعل: چه‌گونه؟

پیام آور لال: دستان خود را به هم بدهید. دست مرا بگـیرید. بـیایید برقصیم. سماع و رقص جـنون. مـا خـواهـیم چـرخـید. هـرکس هـرچـه می‌خواهد دل تنگش بگوید. در بند نظم و نظام نـباشیم. در بـند حـرف مربوط و نامربوط نباشیم. بیاییم گل برافشانیم و فلک را سقف بشکافیم. طرح نا دل‌پذیر راکنار بگذاریم. طرحی نو در اندازیم.

راوی: پیام آور لال با دعوتش وِلوِلِه می‌اندازد. قبلاً قرار بـود کـه دیگـر دعوت‌کننده‌ای نیاید. مخالف زیاد است اما او نه می‌بیند و نه مـی‌شنود. عناصر و اجزاء را نزدیک می‌کند. به آنان می‌چسبد. حـرکاتش را شـروع می‌کند. چنان پر تحرک به کار خود مشغول است که به نظر می‌رسد از همه بیش‌تر می‌بیند و از همه بیش‌تر می‌شنود. آوازهای بدون مفهومش به نظر پر مغز و معنا می‌رسد.

خواننده: شنوندگان نزد خود برای اصوات معنا می‌تراشند.

راوی: عناصر در ابتدا با متانت از حرکات تند خود داری می‌کنند اما به تدریج موسیقی پیام آور لال فضا را به حرکات تند و نامنظم در می‌آورد. او همان گونه که می‌رقصد و عشق مورزد می‌خواند.

پیام آور لال: عشق تمامت فضاست.

فعل: عشق وقتی محرمانه است ما را می‌آزارد و هنگامی کـه آزاد است دیگران را.

اسم: این سخن فراگیرتر از تمامی جنبه‌های عملی است.

قید: هیچ آبی عطش عشق را فرو نمی‌نشاند.

صفت: هیچ سیلی هم آن را غرق نمی‌کند.

اسم: زیرا عشق نظم است.

فعل: اظهار عشق بی‌نظم.

پیام آور لال: عشق راز است.

صفت: راز بقا است.

فعل: عشق فراتر از شادمانی است.

اسم: فراتر از رنج است.

قید: در فضای نامنظم، عشق به تدریج نظام بیش‌تر به وجـود مـی‌آورد. نظام تشکیل شده برای بقا به سوی درجات بالاتر نظم حرکت می‌کند و این عشق است.

پیام آور لال: عشق دولت است و در هر دولتی اولین وزارت‌خانه‌ای که تشکیل می شود وزارت عشق است.

صفت: دولت‌ها از عشق می‌ترسند.

اسم: هر دولتی در بالاترین حد باید خود را دولت عشق بنامد.

پیام آور لال: عشق کامل آرمان است. پیروزی است.

فعل: در عشق کامل هیچ وحشتی نیست.

قید: هیچ عشقی کامل نیست.

صفت: عشق بر همه چیز پیروز می شود.

اسم: بیایید ما نیز خود را به عشق بسپاریم.

قید: عشق شایستگی است. هر کسی را به خود نمی‌پذیرد.
فعل: تو به تجمل عشق دست نمی‌یابی مگر این که به خاطرش با سخاوت بپردازی.
صفت: عشق شیرین است.
قید: در زندگی هیچ قندی به شیرینی رؤیای عاشقانهٔ جوانان نیست.
اسم: هر قدر از غم یا جنون عشق بگویند از شیرینی عشق کم نمی‌کند.
صفت: شادی عشق لحظه‌ای می‌پاید غم آن عمری.
پیام آور لال: عشق راه است.
صفت: باید پیمود.
قید: عشق، تنها خِرَد حُمَقا و بزرگ‌ترین جنون خردمندان است.
اسم: عشق مانند آبله مرغان است. هرقدر دیرتر بگیری دردناک‌تر است.
راوی: حرکات به نظام رقص بدل شده است. همه می‌چرخند و می‌رقصند و می‌خوانند. صدای نامنظم افراد همه جا پیچیده. فضا پر از شلوغی و غوغاست.
پیام آور لال: عشق هدف است.
فعل: سخت یا آسان، شاد یا غمگین، خوش آیند یا ناخوش آیند، تو همواره عاشق خود هستی و خود را هدف می‌پنداری.
قید: من نمی‌توانم بدون تو زندگی کنم.
صفت: و با تو.
پیام آور لال: عشق زندگی است. جان‌بازی است. آزادی است.
قید: در عشق همواره حق با معشوق است.
اسم: مگر این که حق به واقع گرفتنی باشد.
صفت: عشق یعنی آن‌که هرگز مجبور نباشی عذر خواهی کنی.

اسم: عشق یعنی آن‌که همواره فضای زیستت بی‌نهایت باشد.
فعل: عشق خیابان یک‌طرفه است. فقط یک نفر سخن می‌گوید.
پیام آور لال: عشق تماس دو جسم است. باید حتماً به دنبال رنگ باشد. حتا اگر عاقبتش ننگ باشد.
فعل: عشق زمینی یعنی آن که حاضر باشی همهٔ عمرت را بدهی فقط به شرط آن که اجازه داشته باشی او را در آغوش کشی، او را لمس کنی، او را ببینی، او را بشنوی، او را ببویی، با او سخن بگویی.
قید: عشق زمینی فقط برای تولید مثل به وجود آمده.
اسم: ما اما، آسمانی نیستیم.
پیام آور لال: عشق فقط به تاریک مربوط است.
و من به شما تاریک می‌آموزم

و من به شما **تاریک** می‌آموزم

راوی: رنگ‌ها سنگین و غلیظ شده‌اند و به‌دشواری تمیز داده می‌شوند. حرف‌ها در هم می‌پیچد. مفهوم و نامفهوم. درست و غلط. هیچ کس را یارای ضبط کامل نیست فقط تا حدودی می‌توان گویندهٔ سخن را تمیز داد. فضا به گفتمانی نامنظم دلالت می‌کند. اصولاً گفتمانی در کار نیست و هر کس در نامنظم‌ترین حالت حرف خود را می‌زند. تمامی سخنان موسیقایی است.

خواننده: حتا به نظر می‌رسد که هرکس حرف غیر خود را هم می‌گوید و سخن‌ها پر تناقض است.

راوی: چرخش سریع، رقص تند، موسیقی بی امان، ضبط ضعیف ما و محدودیت‌های بازگشایی دست به دست هم داده است. توجه داشته باشیم که موسیقی **تاریک** در افراد کارساز شده آنان نیز در آخر سخن‌شان به صوت می‌گرایند.

و من به شما **تاریک** می‌آموزم

فعل: عشق رسوایی است.

اسم: عشق فراتر از دادن و گرفتن است.

قید: عشق بالاترین نیاز است.

صفت: جوشش مِیِ عشق در خُم جان، جاودانگان را جاودان کرده است.
پیام آور لال: عشق فراتر از ننگ و رنگ و نیرنگ و پی رنگ است.
اسم: عشق فراتر از عقل و غریزه است.
صفت: انسان جز در عشق خسارت می زند.
فعل: عشق فراقت می‌خواهد، زمان و فرصت و تعمق و تأمل می‌خواهد اما تنها چیزی که نداریم وقت است.
قید: بی عشق، هیچیم و چیزی کم.
فعل: دشمنان عشق: شک اندیشه سوآل.
اسم: دوستان عشق: تسلیم و رضا و ایثار.
قید: تا بی نهایت به معشوق فرصت فراخ ده. به اندازهٔ تو جا پیدا خواهد شد.
اسم: فقط بده. خواهی گرفت.
صفت: عشق خواهی؟ عشق شو. دریا خواهی؟ دریا شو. آسمان خواهی؟ آسمان شو.
قید: با زمان در صلح و آرامش باش پر از عشق می شوی.
اسم: عشاق یک‌دیگر را بدون کلمات می‌فهمند و بدون فهمیدن می‌یابند.
قید: نجویید تا بیابید. نخواهید تا بدارید.
پیام آور لال: بگذار غریزه تو را هدایت کند نه عقل.
قید: عقل شیطان است. غریزه فرشته.
اسم: عشق هست. حتا نیستِ آن هست.

و من به شما **تاریک** می‌آموزم

راوی: رنگ‌ها تیره‌تر شده‌اند. تشخیص داده نمی‌شوند. درهم تنیده‌اند. سخنان پیام آور لال همه را مسحور کرده لای لای گرمش همه را نرم

می‌کند. عناصر بی‌شماری گردش حلقه زده‌اند. ناباوری و اشتیاق در چشمان‌شان موج می‌زند. احتمال تغییر شکل زیاد است. بزرگان برای تحت تأثیر قرار نگرفتن و تغییر شکل ندادن تلاش می‌کنند. گویندگان کاملاً درهم پیچیده محو شده‌اند. فقط صداها به گوش می‌رسد. صدای موسیقی همه جا پیچیده. حرف‌های تاریک از لا به لای باد و توفان به گوش می‌رسد. دعانفرین وهم‌آلود پژواک می‌یابد. عناصر گرامری برای گرفتار هیپنوتیزم نشدن می‌کوشند. سخنان هیچ نظمی را نشان نمی‌دهد. همه به دور پیام آور لال می‌چرخند و سرها را با حرکت تند می‌چرخانند. در همین حال آمیزه‌ای از سرود و ترانه و آواز و ناله و دعانفرین به گوش می‌رسد. چشم‌ها به شدت سنگین شده است. گویندهٔ هیچ سخنی به روشنی معلوم نیست.

خواننده: از آغاز هم به درستی معلوم نبود.

راوی: فضا تخریب می‌شود. ما فقط حرف‌هایی را که می‌توانیم در باد شکار می‌کنیم. هیپنوتیزم توده‌ای کار خود را کرده است. سماع و رقص جنون به تدریج بالا می‌گیرد و اندک اندک ماسک‌ها می‌ریزد و تمامی گویندگان واحد می‌شوند.

خواننده: پیروزی پیام آور لال بر عناصر گرامری؟

راوی: و نیایش دیوانه‌وار ناباوران.

و من به شما تاریک می‌آموزم

و من به شما تاریک می‌آموزم

صفت: اکنون که به دوار سر گرفتار آمده‌ام آیا می‌توانم با تو کمی خصوصی صحبت کنم؟

خواننده: آیا عالیجاه **صفت** نیز آواز می‌خواند؟

راوی: آری. سایرین نیز آواز خواهند خواند. همه آواز می‌خوانند. در مقابل چنین فشاری، کسی را تاب مقاومت نیست.

خواننده: ممکن است که **صفت** بخواهد خصوصی شود اما این گونه نیست که همه زیر شکنجه آواز بخوانند.

راوی: مثلا؟

خواننده: من آواز نخواهم خواند.

راوی: خواهیم دید.

پیام آور لال: به نام تاریک و از طرف تاریکی منتظرت بودم.

صفت: من عاشقم.

پیام آور لال: همه می‌دانند.

صفت: او بزرگ است.

پیام آور لال: راز بزرگی خرمن در هر دانهٔ گندم است.

صفت: من اسیر او هستم.

پیام آور لال: رمز آزادی در هر حلقهٔ زنجیر است.
صفت: من در آرزوی وصال او می‌سوزم.
پیام آور لال: نیاز تن، ارباب دیوانه و بی‌رحم عشق است.
صفت: همواره برای تقوا دعا می‌کنم.
پیام آور لال: برای این دعا تا به اندازهٔ کافی پیر نشده‌ای و کاملاً از کار نیفتاده‌ای صبر کن.
صفت: پاکدامنی راستی است.
شیطان: پاکدامنی بدترین نوع انحراف جنسی است.
صفت: من عاشق او هستم.
پیام آور لال: اما او فقط یک ضمیر است و ضمیر عنصر گرامر است و از جنس خود تو است و تو عاشق همجنس خود شده‌ای.
خواننده: و این همان است که به آن همجنس بازی گفته می‌شود.
راوی: صفت که به شدت اقناع شده سکوت می‌کند و با سکوتش به شکل سایهٔ پیام آور لال در می‌آید. پیام آور لال با این پیروزی آرام‌تر می‌شود و شروع به خواندن آوازهای قدیمی می‌کند.
پیام آور لال: دلایل زیبای قدیمی ناپدیدند و زندگی سادهٔ معمولی وجود ندارد و اندیش‌مندان والا وجود ندارند و برای خاموش شدن هر شمعی بادی هست و برای خاموش شدن هر آتشی بارانی هست و کمال‌گرایی را کنار بگذاریم و مطلق گرایی را فراموش کنیم
و من به شما تاریک می‌آموزم

خواننده: چقدر دلم می‌خواهد حرف بزنم.

راوی: چرا که نه؟

خواننده: می‌ترسم. دیگران چه می‌کنند؟

راوی: **قید** با رعایت احتیاط جلو می‌آید.

قید: من باید با تو خصوصی حرف بزنم.

پیام آور لال: بله. منتظرت بودم.

قید: من عاشقم گواه من این قلب چاک چاک.

پیام آور لال: و لابد به خاطر درگیری با ادبیات در دست تو جز این سند پاره پاره نیست.

قید: من به خاطر عشقم دربند ذات ادبیاتم.

پیام آور لال: هستهٔ مرکزی ادبیات، عشق و عاشقی است، آری، اما هستهٔ مرکزی زندگی، شستن ماتحت بچه‌ها و درگیری‌های روزمره است.

قید: دست و پای من بسته است.

پیام آور لال: خوش‌بختانه ادبیات با زندگی هم‌آهنگ نیست وگرنه چه قدر کسالت‌آور می‌شد.

قید: عشق مرا بیمار کرده.

پیام آور لال: شما در جایی زندگی می‌کنید که عشق از سرطان بـدتر است.
قید: می‌خواهم او را نیز به قید بکشانم.
پیام آور لال: به مراتب بهتر است در گوشهٔ بـام و دست خـالی بـا دو شمشیرباز حرفه‌ای بجنگی تا با یک همسر حق به‌جانب در یک خانه در افتی.
قید: به بند کشیدنش نباید چندان دشوار باشد.
پیام آور لال: همسر سلیطه و دیوار مخروبه؟ خطرِ مرگ.
قید: اما او را که نمی‌توان دید.
پیام آور لال: دوست هرگز غایب نیست. دوستی یعنی حضور.
قید: او دوست‌ترین است.
پیام آور لال: دوست کسی نیست که تو بیش از همه به او علاقه داری، کسی است که موقع نیاز زودتر از بقیه حاضر می‌شود.
قید: نمی‌دانم چه باید بکنم.
پیام آور لال: همواره در هر کاری فقط برداشتن گام‌های اول مشکـل است بقیه مانند بافتنیِ سر انداخته، بافته خواهد شد.
قید: مرا راهنمایی کن.
پیام آور لال: تو عاشق او هستی. تو عاشق ضمیر هستی، در حالی که ضمیر شایستگی عشق ندارد. او مانند خود تو است. حیوانـی را کـه رام می‌کنی، برتر که هیچ، حتا مساوی خود نپندار و در هر حال فراموش نکن که گزینه‌های دیگر هم هست.
قید: انتخاب‌های دیگر؟
پیام آور لال: تاریک که بر خلاف او، هم دوست هم حاضر و هم

قابل رؤیت است.

قید: تاریک را به من بنما.

پیام آور لال: اکنون که وجودش را پذیرفتی قادر به دیدنش خواهی شد.

راوی: قید به باوری عمیق دست می‌یابد و می‌پذیرد و به شکل سایهٔ پیام آور لال در می‌آید. در این مقطع، آوازها تندتر می‌شود. کاملا مشهود است که گرم شده.

پیام آور لال: در هر زن زشت یک زن زیبا و در هر مرد چاق یک مرد لاغر خفته است.

خواننده: آنکه جذاب است به چیز دیگری احتیاج ندارد.

راوی: جذابیت یعنی بدون درخواست مشخص پاسخ مثبت بگیری

و من به شما تاریک می‌آموزم

خواننده: چه آواز تأثیرگذاری!

راوی: آوازخوان تأثیرگذار است که آواز را تأثیرگذار می‌کند.

خواننده: آوازخوان یا آواز؟

راوی: این مسألهٔ همیشگی است. فعلا بگذاریم که **فعل** بـه کـارهایش بپردازد.

فعل: اکنون که چنین گیج می‌روم باید نزد تو اعترافی خصوصی کنم.

پیام آور لال: که تو نیز یک عشق بزرگ را مخفی کرده‌ای.

فعل: تو از کجا می‌دانی؟

پیام آور لال: مخفی کردن مهر، اختفای خورشید است.

فعل: هر عمل من به خاطر عشق او است اما عشقش چنان سنگین شده که حرکت را مشکل کرده مرا به بی‌عملی کشانده.

پیام آور لال: در عشق آن‌چه را مشکل است همین الان انجام دهـیم، غیر ممکن را در آینده خواهیم کرد.

فعل: وحشت مرا از حرکت در راه عشق باز می‌دارد.

پیام آور لال: جگر شیر نداری سفر عشق مرو.

فعل: برای یافتنش نمی‌دانم به کجا بنگرم؟

پیام آور لال: به همه جا. به هرجا. فرقی هم نمی‌کند. در هر سنگ مرمر یک مجسمه خفته است.

فعل: این مرا عصبی می‌کند.

پیام آور لال: مهربانی و خشونت پشت و روی یک سکه‌اند.

فعل: من فقط وجه مثبت قضیه را می‌خواهم.

پیام آور لال: هر چیز در کنار نقیض خود هویت می‌یابد.

فعل: می‌توان فقط یک وجه را نگه داشت.

پیام آور لال: نمی‌توان. برای مهربانی با عده‌ای ناگزیر می‌شوی با دشمنان آنان خشن باشی.

فعل: ممکن است من کسی را رنجانده باشم اما همه چیز را کاملاً فراموش کرده‌ام.

پیام آور لال: مراقب کسی که رنجانیده‌ای باش، او تو را نبخشیده فراموش هم نکرده.

فعل: اما من هرگز به هنگام عصبانیت خشونت نکرده‌ام.

پیام آور لال: کاملاً برعکس. اگر کسی را می‌زنی مراقب باش که در عصبانیت باشد. کشیده‌ای را که در خون‌سردی می‌زنی هرگز بخشیده نخواهد شد.

فعل: من فقط گاهی دلم می‌خواهد که بر دیگران مسلط شوم. به همین دلیل است که تمامی افعال آنان را کنترل می‌کنم.

پیام آور لال: بهتر است به جای آن‌که در فکر تسلط بر طرف مقابل باشی به خودت مسلط شوی.

فعل: من فکر می‌کنم خیلی ضعیف به دنیا آمده‌ام.

پیام آور لال: هیچ‌کس ضعیف به دنیا نمی‌آید، این‌جا ضعیف می‌شود.

راوی: **فعل** کاملاً مسحور شده و در نهایت مخموری پذیرفته است اما به عنوان آخرین حرکت می‌پرسد.
فعل: اگر او نه پس چه؟
پیام آور لال: تاریک.

و من به شما تاریک می‌آموزم

راوی: پیام آور لال تاریک می‌نماید. **فعل** کاملاً وا می‌دهد. در بست تسلیم می‌شود و تاریک می‌آورد و بـه شکـل سـایهٔ پـیام آور لال در می‌آید. آوازهای کولی‌وار پیام آور لال تندتر می‌شود.

پیام آور لال: یک نفر قلبش را به شما بخشیده؟ اکنون مسأله این است که چه‌گونه از شر بقیهٔ وجودش خلاص شوید. عدهٔ زیادی عاشقانه با یک شعر ازدواج کرده‌اند و با یک رمان به شعرشان و با یک فیلم به همه کس و همه چیزشان پشت کرده‌اند. برای اولین بار عاشقِ عاشق خود مـی‌شوی برای بارهای بعدی عاشق عشق. شادترین افراد مانند شـادترین مـلت‌ها هیچ تاریخ و پیشینه‌ای ندارند.

خواننده: این پیام‌آور لال عجب شیطانی است!

راوی: سلول سرطانی است.

خواننده: گاه احساس می‌کنم مرا نیزگول می‌زند.

راوی: با حقیقت بازی می‌کند.

و من به شما تاریک می‌آموزم

اسم: اکنون که نا به‌خویشم...

پیام آور لال: به عشق خود به گونه‌ای خصوصی اعتراف می‌کنی.

اسم: آری. می‌خواهم مجنون‌وار سر به کوه و بیابان بگذارم.

پیام آور لال: مجنون نیز فقط یک **اسم** است. از تمدن به دامن طبیعت می‌گریزی؟ فقط یک گور سلامت برای خودت انتخاب کرده‌ای.

اسم: آخر من باید لااقل یک بار هم که شده در راهش فداکاری کنم.

پیام آور لال: نکن. او نیز مانند خود تو است و به تنها چیزی که نیاز ندارد فداکاری است.

اسم: بارها فکر کردم خود را به شیوه‌ای در راهش از بین ببرم.

پیام آور لال: احتمالاً نیاز به دارو داری. آنان که خود را قربانی می‌کنند فقط با این شیوهٔ ارضاء می‌شوند در حالی که شیوه‌های بهتری برای ارضاء وجود دارد. جبر زندگی، غوغای تمدن است.

اسم: من فقط می‌خواهم با او دوست و برابر باشم.

پیام آور لال: از دو دوست نزدیک همیشه یکی بردهٔ دیگری است.

اسم: تنها چیزی که می‌خواهم از او بگیرم عشق او است.

پیام آور لال: گرفتن کسل می‌کند و تنهایی می‌آورد. تو فقط بده.

یک‌طرفه بده.

اسم: نمی‌توانم بفهمم که راست یا دروغ می‌گوئی.

پیام آور لال: این روح حقیقت بازی است.

اسم: من از چنین دادنی لذت نمی‌برم.

پیام آور لال: دادن اگر هم لذت‌بخش نباشد لااقل در کوتاه مدت تنهایی را از بین می‌برد.

اسم: من باید پیرو احساس خود باشم.

پیام آور لال: احساس تو فقط در غرایز تو است.

اسم: کدام غریزه؟

پیام آور لال: مهم‌ترین غریزهٔ اداره کنندهٔ تو حسادت است. مجازات دوست داشتن، دوست داشته شدن و مجازات بی دریغ بودن مورد حسد واقع شدن است.

اسم: حسادت تأمین آتیه است.

پیام آور لال: که این تو را به تعجیل می‌کشاند.

اسم: همواره عجله دارم و اغلب اول جمله می‌آیم.

پیام آور لال: اما عجله ترس است.

اسم: از کجا می‌توان دانست؟

پیام آور لال: از تاریکی.

راوی: **اسم** سکندری می‌خورد. پذیرفته است و دلش روشن شده، اما، در پایان انرژی جنبشی، ادامه می‌دهد.

اسم: به راستی در کجا به چنین سرچشمهٔ دانشی دست یافتی؟

پیام آور لال: در تاریک.

راوی: **اسم** مدهوش می‌شود و به آغوش پیام آور لال می‌افتد. تمتع

می‌برد. **اسم** سراپا تسلیم است و در پیام آور لال مستحیل می‌شود. پیام آور لال به خواندن مستانهٔ آوازهای کولی‌وارش باز می‌گردد.

و من به شما تاریک می‌نمایم

راوی: راست و دروغ در قلمرو حرف باقی می‌ماند، در عمل جز سیاهی نیست.

پیام آور لال: تنها فایدهٔ پرهیزگاری پرهیز است. دوست خوب وجود ندارد. دوستان زیادی نتوانستند با من از گردنه‌های صعب و دره‌های مخوف عبور کنند و جا ماندند. بعضی حتا از خیابان و از فراز چراغ‌های خطر رد نشدند و جا ماندند. من نیز برای از دست دادن دوستانم دلایلی دارم.

خواننده: در هر حال فراموش نکنیم که این سخنان سلول‌های سرطانی است و دل‌مان از هیچ بابت نگیرد.

راوی: آری. هیچ‌کدام از این حرف‌ها متعلق به ما نیست. همه چیز سوار بر سخن دیگران است. ما را سخنی نیست که نیست. هیچ کس را سخنی نیست. نهایت بی‌پروایی انسان آن که آرزو کند خود را بشناس را خود گفته باشد.

خواننده: فهم سخن کافی است. گویندهٔ نخستین مهم نیست.

و من به شما تاریک می‌آموزم

و من به شما تاریک می‌آموزم

پیام آور لال: بار عشق را شما عناصر گرامری نمی‌توانید ببرید بنابراین دست بردارید و به دنبال من بیایید. و این منم که به شما تاریک می‌آموزم. مرا بپرسید. مرا بخواهید. و من به شما تاریک می‌نمایم. و این کلام تاریک خواهد بود.

راوی: همهٔ عناصر دستوری قانع می‌شوند همه می‌پذیرند و به شکل او در می‌آیند و نماز میّت را به او اقتدا می‌کنند. رنگ همه سیاه شده است. در این مقطع همه به آوازهای مقدس روی آورده‌اند. دیگر حتا پیام آور لال نیز قابل تشخیص نیست. رنگ‌ها همه به خاکستری تیره و تند گراییده‌اند. دیگر هیچ رنگی از دیگری قابل تمیز نیست. فضا به آهستگی باز و بسته می‌شود. ریه به دشواری تنفس می‌کند. فضای این‌جا بیمار است. ساکنان این‌جا بیمارند. هیچ فریادرسی نیز در کار نیست. آوازهای آیینی بی‌ربط شده‌اند. جلو هیچ صدایی را نمی‌شود گرفت. سخن نیک و بد در هم است. آن‌کس که اکنون نیک می‌گوید لحظه‌ای دیگر بد می‌گوید. فضا پر از بدی است. به دشواری می‌توان نفس کشید. فضا از دی اکسید کربن و منو اکسید ازت و هیدروژن سولفوره اشباع شده است. عناصر به تمامی در معرض سرطان روح هستند.

خواننده: عشق، وحدت سربالایی و سرازیری است. عشق، درهم فرو رفتگیِ دو نیمهٔ خالی و پر است. عشقِ سلامت شادی و عشقِ بیمار غم می‌آورد. کسی که برای عشق قلب دارد حتماً برای رنج نیز جگر دارد. انتخاب معاصر بین عشق و نان است. داناتر؟ عاشق‌تر. من در مقابل همه چیز می‌توانم ایستادگی کنم جز در مقابل وسوسه. ساعت سه بعد از ظهر همواره برای انجام هرکاری یا خیلی دیر یا خیلی زود است جز یک کار. ازدواج شغل است. عده‌ای کار جدی دارند و نمی‌توانند ازدواج را ادامه دهند. تأهل اُمُّلی و تجرد ابتذال است. هیچ کس به آن خوبی نیست که به درد ازدواج بخورد. هیچ کس به آن بدی نیست که طلاق ضروری باشد. تأسف من از بابت کرده‌های عشقی‌ام نیست من از بابت نکرده‌هایم متأسفم. از عشق خود جدا نشو که در هر جدایی سایه‌ای از مرگ وجود دارد. زن فریب گوشش را می‌خورد. مرد فریب چشمش را. زنان بهتر از هر کس می‌دانند که هیچ پیروزی به شیرینی شکست نیست. خیال می‌کنی در روابط با جنس مقابل سی سال تجربه داری؟ تو فقط یک تجربه را سی سال تکرار کرده‌ای. شوهر واماندهٔ یک عاشق است. زن پس ماندهٔ یک معشوق است. کسی که تمرین عشق را متوقف کند تمام می‌شود. مهم زن یا مردی نیست که در زندگی من است، مهم زندگی‌ای است که در زن یا مرد من است. کشمکشی فاجعه آمیزتر از کشمکش یک زوج‌عاشق – فارغ نیست. در تعادل توقف نکن عشق می‌میرد. کسی که وسط جاده بایستد زیر گرفته می‌شود. عشق والدین به فرزندان، عشق به ادامه و بقاء، به مراتب بیش از عشق فرزندان به والدین، ادب و انتظار تخلیهٔ صندلی است. فرزندان با عشق والدین آغاز می‌کنند پس از مدتی والدین خود را قضاوت می‌کنند و به ندرت آنان را خواهند بخشید. مکان مطرح نیست،

عشق مطرح است. تمامی پاسخ‌ها در کار و عشق است. کسی که عشق و موسیقی و نوشیدن را دوست نداشته باشد احمق خواهد ماند. عشق برای تولید مثل و بقاء یا عشق‌بازی برای تفریح؟ حیوانات فقط در وقت ضرورت سکس می ورزند اما انسان برای تفریح. سکس تفریح بیولوژیک است. عشق و سرفه را نمی‌توان پنهان کرد. عشق وقتی دیگر محرمانه نیست کیف ندارد. موضوع محرمانه آن است که همه در موردش پچ‌پچ کنند. اگر شیمی‌دان و بیولوژیست عالی‌قدری باشی و در زیرزمین خانه‌ات در لولهٔ آزمایش جنینی از جنس مخالف را درست کنی و محرمانه پرورش دهی تا به سن بلوغ برسد سپس با او عشق‌بازی کنی، به محض آن‌که از آزمایش‌گاهت بیرون بیایی تمامی آنان که باید بفهمند می‌فهمند.

راوی: تو نیز کم سخن نمی‌گوئی!

و من به شما تاریک می‌آموزم

راوی: توفان به اوج رسیده شلاق‌کش زوزه می‌کشد. پیام آور لال همه را سیاه کرده و بر همه مسلط شده است. پیام آور لال سخن می‌گوید و توده‌ها را هیپنوتیزم می‌کند و بر توده‌ها سوار می‌شود. صدای موسیقی پیام آور لال صدای باد را می‌پوشاند.

خواننده: مدت‌هاست همه پذیرفته‌اند و به شکل و رنگ او در آمده‌اند. فضا یک‌پارچه سیاه است.

راوی: همه در او جذب شده‌اند. در او ذوب شده‌اند. یک‌باره همه به شکل او در می‌آیند. دیگر این‌جا کاری ندارد. همهٔ فضا سیاه و دل‌گیر شده است. به سوی فضاهای تازه راه می‌افتد. دلش تنوع و شادی می‌خواهد. سر راه از نای هم می‌گذرد و آن را نیز سیاه می‌کند و بالاخره وارد فضای جدید می‌شود. همهٔ فضا و عناصر سرطانی می‌شود. در میدان فضای

ماکرو مشغول به کار سرطانی تحمیق توده‌هاست. همه دعانفرین دسته‌جمعی خود را سر می‌دهند. همه با هم دعانفرین وهم آلود را تکرار می‌کنند. فضا پر از لعنت و دعانفرین می‌شود. پژواک دعانفرین همهٔ فضای سیاه را پر می‌کند. پیام آور لال در حالی که می‌رود می‌خواند:

و من به شما تاریک می‌آموزم
و شما عشق نورزید.

خواننده: و من به شما تاریک می‌آموزم.
راوی: چه‌طور شد؟
خواننده: نوری در کار نیست اما این چه‌گونه سفری است؟
راوی: از زندان به زندان. رانندهٔ اتوبوس فضایی تمامی پرتگاه‌ها را برای پرت کردن مسافران می‌آزماید. در دلهرهٔ گردنه‌های صعب نوری نیست. مسافران گمان می‌کنند که راننده بالاخره بیرون پریده آنان را با سقوط پرتگاه نهایی تنها گذاشته است. تنها آن‌ها که نیک می‌نگرند می‌دانند که آنان را از آغاز راننده‌ای در کار نبوده است.
خواننده: در این صورت باید به درون بنگریم. آن‌جا چه می‌گذرد؟
راوی: این‌جا حدیث خون است. شیون عبث خون. تا دور دید من خون است. خون سیاه دَلَمه بستهٔ بد بو. پیام آور لال لرزان است. می‌ترسد. ورطهٔ غرقاب هول‌ناک خون او را می‌فشرد. همه جا سیاه است. هنگامی که چشم به سیاهی عادت می‌کند قرمزی از زیر آن نمایان می‌شود. قرمز تیرهٔ جگر. در فضای ماکرو آن‌چه دیده می‌شود لوله است. چیزی شبیه چاه و لوله‌های انتقال و تلمبه‌خانه و پالایش‌گاه. پیام‌آور لال در کار تبلیغِ تخریبِ غذای انحصاری است. فضای تحرک از بخش‌های مختلف

تشکیل شده است. کل فضای میکروسکپی یاد آور کبد و طحال و لنف و مغز استخوان است.

خواننده: و لابد فضای ماکروسکپی یادآور خون و نفت.

راوی: پمپ اصلی سیستم، قلب است و راه‌های ارتباطی عروق نامیده می‌شود. خواندن و چرخیدن و رقصیدن در این فضا پر خطر است. پیام آور لال برای پوشاندن ترسش دعانفرین می‌خواند.

و من به شما تاریک می‌آموزم.

خواننده: صدای پیام آور لال هنوز به‌گوش می‌رسد.

راوی: این صدا به سادگی خاموش نمی‌شود. به دیرپایی جهل و احتمالاً ابدی است.

پیام آور لال: و این منم که به شما تاریک می‌نمایم. مرا بپرسید. مرا بخواهید. و من به شما تاریک می‌نمایم. و این کلام تاریک خواهد بود.

راوی: ساکنان خون با اقتدار به سفر خود مشغولند. ندای پیام آور لال توجه‌شان را جلب می‌کند. بزرگان خون‌زی ظاهر می‌شوند.

نگهبان اول: کیستی؟

پیام آور لال: منم فرستادهٔ تاریک.

نگهبان سوم: چه می‌خواهی؟

پیام آور لال: آمده‌ام تا به شما راه بنمایم.

نگهبان دوم: ما راه می‌شناسیم. از ازل مشخص شده.

پیام آور لال: راه تاریک از آن سوی دیگر است.

نگهبان چهارم: سیستم عامل و کنترل کنندهٔ ما قبلاً مشخص شده و ما را با راه تو کاری نیست.

پیام آور لال: گم‌راهیِ دانسته، نزد شما بزرگان، به بزرگی‌تان نخواهد افزود.

اول: می‌توانی خلاصه باشی؟

سوم: که سخت مشغولیم.

دوم: و عملاً گرفتار.

چهارم: حتا با سرعت‌های بالا.

راوی: پیام آور لال در شروع دعانفرین همیشگی را زیر لب تکرار می‌کند.

و من به شما تاریک می‌آموزم

دوم: چه هنرمندانه اجرا می‌کنی.

راوی: همه ساکت می‌مانند. صدای موسیقی شبه سمفونیک به دل‌ها زنگارِ تاریکِ ترس می‌اندازد.

پیام آور لال: شما با این سرعت به کجا می‌روید؟

اول: ما نه به خود پا به این سفر گذاشته‌ایم.

دوم: ما را به این راه فراخوانده‌اند.

سوم: ما را به نمایش و سخن‌رانی و شعرخوانی و هنرنمایی دعوت کرده‌اند.

چهارم: ما همه آماده‌ایم.

و من به شما تاریک می‌آموزم

خواننده: چرا این همه بازیگر؟

راوی: تو می‌توانی اگر بخواهی همه را یکی بگیری. اینان نام ندارند. همان‌ها هستند که قبلاً هم بودند. همان‌ها که بعداً هم خواهند بود. تو همه را یک تلقی کن. می‌توانی نام‌ها را کاملاً حذف کنی و فقط به کلام

بیندیشی.
خواننده: آیا مابه‌ازاء خارجی هم دارند؟
راوی: این بار قبل از خواندن زیارتنامه، به هزار تصویر لرزان رنگ‌پریدهٔ آینه‌کاری شکستهٔ زیارتگاه با دقت نگاه کن.
خواننده: کثرت در وحدت یا وحدت در کثرت؟
راوی: هر کس مواد و مصالح خود را در چمدانش مخفی کرده تا در آن سو سخن‌رانی و هنرنمایی کند.
خواننده: و می‌توان از پیش دانست که کل سیستم با هنر مخالف است.
پیام آور لال: آن چه به شما و به نظم پیرامون‌تان نیفزاید اتلاف است. در جهان بی‌نظم، به قیمت بی‌نظمی بیش‌تر همسایگان، نظم بیش‌تر برای خود پدید آورید.
دوم: ما راه می‌شناسیم چون در راه و رسم و سفر و کار هنریم.
پیام آور لال: اما هنر فسق است.
سوم: سخنت خوش‌آیند نیست.
اول: پذیرفتنش نیز آسان نیست.
دوم: البته درست است که تو با هنر به طور شرعی و رسمی ازدواج نمی‌کنی.
چهارم: او معشوقهٔ توست. و سخت حسود هم، به طوری که با کوچک‌ترین انحراف، اخطار خطا ظاهر می‌شود.
سوم: البته اگر رضایت نداد می‌توانی به او تجاوز کنی.
اول: اما در این‌صورت تو را هنرمند نخواهند نامید. حد اکثر هنرمندنما یا استادکار یا صنعتگر یا هنرکار یا چیزی در این ردیف.
دوم: حتا اگر تو خود را هنرمند بنامی آنان لفظ هنرمند راستین را

برخواهند گزید و تو مانند کوتوله، کوتاه‌دست خواهی ماند.
سوم: در این سفر هنری ما دائماً تغییر شکل می‌دهیم. هنر تغییر شکل است.
اول: هنر تنها راه نجات است.
چهارم: هنر در همسایگی آنارشی است و بدون کنترل مناسب آشوب می‌کند.
سوم: سانسورچی‌ها هم همین را می‌گویند.
اول: نپذیرفتن و عصیان و انقلاب، مسیر هنر است.
دوم: هنرمند می‌تواند نگذارد که زنش گرسنگی بکشد فرزندش پا برهنه باشد مادر پیرش برای امرار معاش کار کند اما او همه کس و همه چیز را زیر پا می‌گذارد. برای او هیچ چیز جز هنرش مهم نیست.
اول: او به خاطر هنرش حتا اصولی را که هنرش بر آن استوار است زیر پا می‌گذارد.
سوم: هنرمندنما ماری است که دم خود را می‌خورد.
چهارم: این‌جا غوغای زیبایی و درستی مطلق و تأیید همگانی به کار است.
دوم: صنعتگران بسیاری برای موفقیت با شیطان قرار داد می‌بندند.
پیام آور لال: هنر، دخالت در کار تاریک است.
اول: هنر خلق دوباره است.
سوم: هنرمند مانند ژوپیتر، داخل یا پشت یا ماوراء یا بالاتر از مخلوق خود باقی می‌ماند.
پیام آور لال: مخلوق یا کاردستی؟ مسأله این است.
چهارم: نامرئی و برتر از غوغای زیست.

اول: بدون نیاز به تأیید.
دوم: بدون گدائی جایزه.
سوم: هنرمند باید همان طور کار بکند که ژوپیتر خلق می‌کند.
چهارم: باید مانند ژوپیتر، قادر مطلق اما نامرئی باشد.
دوم: باید بشود وجود او را در همه جا احساس کرد اما نتوان او را دید.
اول: ژوپیتر نمی‌تواند زشتی بیافریند اما بسیاری هنرکاران می‌توانند و از این نظر از ژوپیتر تواناترند.
سوم: ژوپیتر نمی‌تواند خودکشی کند اما بسیاری هنرکاران می‌توانند که اگر بکنند ممنون‌شان هستیم.
چهارم: ژوپیتر حتا اگر خودش هم بخواهد نمی‌تواند نباشد.
اول: هنر متعلق به آپولون است.
دوم: هنرمند فقط یک واسطه است.
چهارم: اعتبار او فقط در حد یک ثبّات است.
سوم: آپولون می‌دهد و هنرمند ثبت می‌کند.
دوم: خلاقیت از آن آپولون است.
اول: آپولون رحم می‌کند و شعر را می‌دهد. اگر با آن خوب رفتارکردی و در هر شرایطی آن را ثبت کردی و به سامان رساندی و بابتش هیچ اعتباری طلب نکردی بازهم می‌دهد در غیر این‌صورت در خماری و حسرت خواهی ماند.
پیام آور لال: هنر در خدمت بقا نیست، انحراف ذهن از فناست.
اول: بدون حضور فعال هنر زندگی نمایش‌نامهٔ غمگینی بیش نیست.
دوم: زشت، سنگین، بغرنج و تحمل ناپذیر.
سوم: هنر هیچ مصرف دیگری ندارد جز این که رنج و تلخی را از این

زندگی کمی دور کند.

پیام آور لال: برای این مقصود شیرین کننده‌های دیگری وجود دارد.

دوم: شک هنرمند شور اوست.

سوم: شور هنرمند وظیفه اوست.

اول: بقیهٔ آن‌چه هست جنون هنرمند است.

دوم: هنر با دل با حس با زیبایی و با عاطفه سر و کار دارد.

چهارم: همه چیز می‌گذرد جز هنر. فشردگی فضا و زمان در هنر، عمر آن را طولانی کرده است.

اول: عمر زندگی کوتاه و عمر هنر بلند است.

سوم: تاریخ هنر تاریخ اصالت و بیداری است.

دوم: تولید هنر به مقداری فقر و بیچارگی و مشکلات احتیاج دارد. با قُر زدن نمی‌شود هنرمند بود، باید درد واقعی داشت.

سوم: هنرمند هر چه دارد می‌دهد.

اول: مسألهٔ هنر، انتخاب بین شهرت و اعتبار است.

پیام آور لال: انتخاب بین بدنامی و گمنامی.

چهارم: هنر، شنا در اقیانوس غم‌هاست. در تولید هنر هر چه مشکلات بیش‌تر باشد به آب‌های عمیق و خطرناک و جذاب‌تری دست پیدا می‌کنی.

پیام آور لال: هنر نیز فقط نزد ثروت‌مندان یافت می‌شود. هنر همواره نزد اقوام مرفه بوده است. هنر برای سرگرمی است. برای پیام‌ها منتظر پیام‌آوران یا پستچی‌ها باشید.

و من به شما تاریک می‌آموزم

راوی: امواج ضربه به پیکرهٔ هنر افتاده است. فضا بزرگ و تو در تو است. در بخش‌های کبدی با نسج توپُر از انواع سلول‌های مختلف سر و کار داریم. بسیار پُرخون است. حاوی مجموعهٔ بسیار بزرگی از موی‌رگ‌هاست. پُر از ذخایر آهن و قند است. یک بانک ملکول‌های سنگین قند است. هر وقت لازم باشد از ذخایر قند به سایر نقاط می‌فرستد. صفرا ترشح می‌کند که برای شکستن ملکول‌های سنگین چربی ضروری است.

و من به شما تاریک می‌آموزم

خواننده: بحث میکروسکپی در جهان ماکروسکپی نیز بازتاب کاملاً مشخص خود را دارد. گیرم بحث می‌تواند تا حد درگیری‌های اجتماعی هنر در فضای ماکروسکپی و مقولاتی چون سانسور و تیراژ جلو برود. و در هر حال سفینهٔ بدون کشتی‌بان قیقاج خود می‌رود.

راوی: مصرف فسفر خواننده در چنین جایی است.

و من به شما تاریک می‌آموزم

راوی: پیام آور لال زمینهٔ کار را به‌خوبی فراهم کرده است.

پیام آور لال: برای شیرینی زندگی باید به زیبایی روی آورد.

دوم: زیبایی در هارمونی است. هنگامی که خود را به آواز بال فرشتگان و کروبیان سپرده‌ای در اوج هم‌آهنگی یا هارمونی هستی که بسیار زیباست.
سوم: هنگامی که به جنگ ژوپیتر و اهریمن در اعماق قلب خود می‌نگری در قعر تضاد به سر می‌بری که آن هم زیباست.
چهارم: بودن زیبایی است.
اول: صورت زیبا نوعی توصیه‌نامهٔ خاموش است.
سوم: زیبایی اولین جذبه است.
چهارم: زیبا هنگامی است که از هیچ جزئی به تنهایی صحبت نشود.
دوم: اما عمر زیبایی کوتاه است. زیبایی در نظر اول خیلی خوب و مهم است اما پس از چند روز اول چه کسی به زیبایی کار دارد؟
پیام آور لال: برای شیرینی، زیبایی و برای زیبایی، خوبی و دانایی لازم است. به این ترتیب هنر، کوششی برای ساختن زیبایی مصنوعی به قیمت تخریب زیبایی‌های طبیعی است. هیچ مورچه‌ای هنرمند نیست اما مورچگان هنرمندانه‌ترین زندگی را دارند.
راوی: جریان خون همه را به سرعت بالا و پایین می‌کند. هیچ نظامی در جهان میکروسکپی قابل تشخیص نیست. همه جور بحثی به سرعت به داخل سیستم پرتاب می‌شود. داخل آب‌شار خون، گویندهٔ هر سخن به دشواری مشخص می‌شود.
چهارم: دوران هنر فردی تمام شده. مورچگان لانه را و زنبوران کندو را بدون امضاء فردی تزئین می‌کنند.
پیام آور لال: این هنر نیست، نمایش هنر است.
سوم: نمایش را فراموش نکنیم.

اول: هیچ تجارتی مانند تجارت نمایش وجود ندارد.
چهارم: هیچ عاقلِ کاملاً بالغ وارد دروغ تجارت نمایش نمی‌شود.
پیام آور لال: جز به امید نقد.
اول: نقد هنر جسارت است.
دوم: تو فقط مراقب سانسورچی‌ها باش. منتقدان در هر صورت راهی برای آسیب رساندن پیدا می‌کنند. چه با نقد چه با سکوت.
سوم: منتقدان و دلایل آنان را رها کن، فقط به ذوق سلیم اعتماد کن.
چهارم: هنر هنرمند پیدا کردن حرف تازه در قلمرو جدید است. بی‌هنری منتقد در داوری هنر و هنرمند برمبنای حرف‌های کهنه در قلمروهای قدیمی است.
دوم: مجسمهٔ بسیاری هنرمندان همه جا هست اما تاکنون هیچ مجسمه‌ای برای بزرگ‌داشت هیچ منتقدی بر پا نشده است.
سوم: مجسمه‌های یادبود را هم هنرمندها می‌سازند.
اول: منتقدان نام بسیاری از هنرمندان را بر زبان نیاورده‌اند. امروزه هیچ کس نام منتقدان را بر زبان نمی‌آورد.
دوم: هنر جوشش و نقد کوشش است.
چهارم: منتقد احتمالاً راه را می‌داند اما رانندگی بلد نیست. هنرمند رانندگی می‌داند، راه‌نما نیز خود راه است.
اول: اگر خورشید به دست داستایوفسکی دوبار در روز طلوع کند با احتمال زیاد حق با داستایوفسکی است حتا احتمال دارد که حق با خورشید باشد، در هر حال اما، حق با منتقد نیست.
دوم: کثیری به خاطر نوازش‌ها و تشویق‌های هنری به این سفر می‌آیند. همه نوازش را دوست دارند اما هر کسی مقدار معینی جا دارد. بعضی پنج

ثانیه بعضی پنج دقیقه. البته بعضی می‌خواهند چهل و هشت ساعت پشت سر هم نوازش شوند. کودکی آنان نابه‌سامان بوده.

اول: تقلید از کسی بزرگ‌ترین تعریف از اوست اما معمولاً تعریف شونده این نوع تمجید را دوست ندارد.

چهارم: آن که از خود تعریف می‌کند گرفتاری مادرش را بر ملا می‌کند که در کودکی به او محبت نداده است.

سوم: کسی که از تعریفی که دیگران از او کرده‌اند یادآوری می‌کند اعماق خسته و نیازمند خود را عیان می‌کند.

اول: کسی که از زبان دیگران برای خود تعریف جعل می‌کند اعماق شکست خورده و چرکین خود را عیان می‌کند.

پیام آور لال: هنر پیروزی است.

سوم: همه پیروز می‌شوند و همه شکست می‌خورند، اصولاً زندگی پر از پیروزی و شکست است اما درنهایت همه یک‌جا می‌روند، منتها بعضی‌ها قبل از رفتن یک بلیط در تماشاخانه تاریخ برای خود رزرو می‌کنند.

چهارم: ما تاریخ را بازی می‌کنیم نه تماشا.

دوم: کسی که در شکست خود را می‌بازد سیاهی لشکر ناتوانی است که به سن بازنشستگی رسیده.

اول: کسی که در پیروزی بلند می‌خندد در شکست بلند خواهد گریست.

چهارم: بزرگان با پیروزی و شکست مانند پشت و روی یک سکه و در آرامش برخورد می‌کنند.

دوم: آنان که رذیلانه رفتار می‌کنند با هر پیروزی نسبی که به‌دست آورده‌اند پله‌ای بر نردبان ما و من می‌افزایند تا در سقوط بعدی تمامی استخوان‌هاشان محتاج شکسته بند شود.

سوم: باید لااقل پیروزی را در بوق‌ها دمید.
اول: همه شکست می‌خورند، باید پیروزی را وانمود کرد.
چهارم: او چه برده است؟ اگر تمام دنیا را ببرد و در مقابل فقط روح خود را ببازد بازندهٔ کبیر است.
پیام آور لال: برای پیروزی نهایی، باید شکست را پذیرا باشی.
دوم: قلهٔ موفقیت تیز و لیز است. ایستادن بر آن کار هر کسی نیست.
سوم: من اصلاً علاقه‌ای به بررسی راه‌هایی که به شکست منجر می‌شود ندارم. راه فقط یکی است و آن هم پیروزی است.
دوم: در سربالایی موفقیت با مردم خوش‌رفتاری کن چون در سرازیری شکست با آنان برخورد می‌کنی.
چهارم: موفقیت در هنر همواره موقتی است. پیروزی هرگز کامل نیست، همیشه ناقص و موقتی است. موفقیت در واقع شکست به تعویق افتاده است.
اول: موفق شده‌ای؟ فقط شکست بعدی را به تأخیر انداخته‌ای.
دوم: موضع تاریک چیست؟
و من به شما تاریک می‌آموزم
راوی: با این پرسش پیروزی پیام آور لال قطعی به نظر می‌رسد. فضا به آشوب کشیده شده. تمامی شخصیت‌ها کم‌رنگ‌تر و کم خاصیت‌تر شده‌اند. آنان رنگ و بوی پیام آور لال را به خود گرفته‌اند. در طحال با مجموعهٔ عظیمی از رگ‌ها و شریان‌ها و وریدهای تو در تو سر و کار دارد. در نوع جوان خون‌سازی به شدت جریان دارد. بسیار تُرد و شکننده است. در اثر ضربه می‌ترکد. در واقع شاید اولین عضوی است که بر اثر ضربه خطر ترکیدن دارد.

بحث‌ها به سرعت و بیش‌تر از جنس تکمله و بسیار داغ در جریان است. صدای موسیقی پیام آور لال و صدای ریزش خون لحظه‌ای قطع نمی‌شود. سفر شدید شداید در جریان است. تمامی فضاهای هنری خراب شده. موسیقی و نقاشی و تئاتر و مجسمه‌سازی و رقص و سینما و سایر هنرها. بحث، حالت خاص منطقه‌ای ندارد. جمعیت زیاد شده و جریان به سوی زیست در داخل کندو پیش می‌رود. کار انفرادی و برای دل خود و برای دیوار یک اتاق، به تاریخ پیوسته. اکنون باید دیوارهای کندو را رنگ‌آمیزی کرد و برای کلان‌شهرها زینت هنری ساخت.

خواننده: فشارِ خون همه را به همه جا می‌برد. ارتباط در داخل شریان‌ها سهل شده. دیگر هیچ هنری محلی و منطقه‌ای نمانده است. هنرهای چند فرهنگی از سرزمین‌های مختلف درهم ادغام گشته‌اند. کارهای دسته‌جمعی ناگزیر شده است.

راوی: این پایان عصر هنر انفرادی و آغاز عصر شکوفایی جشن‌واره‌های ورزش‌کاران هنری است.

خواننده: هنر سودوم و گومورا و قوم لوت.

راوی: و تمام آن در شرایطی است که خر را با پالان داغ می‌کنند و هنرمند باید کوه پولادین ایمان باشد حتا اگر همه بی‌راهه روند. هنر، داروی نهایی غمی است که تا نداشته باشی، نه بیماری و نه شفا را نخواهی شناخت.

خواننده: بیماری‌های اجتماع جز در پرتو هنر جمعی شفا نمی‌پذیرد.

و من به شما تاریک می‌آموزم

راوی: دیگر همه واداده‌اند. همه چیز مغشوش‌تر از آن است که بتوان هیچ نظامی قائل شد. آن‌چه گفته می‌شود سخنان پراکنده در داخل

آب‌شارهای خون‌آلودِ آشوب است.
خواننده: از اول همین‌طور بود.
و من به شما **تاریک** می‌آموزم

راوی: موسیقی تاریک به همه رسوخ کرده از آنان به بیرون می‌تراود. در این شلوغی و غوغای قیقاج و ویراژ بر همه مسلم شده که رانندهٔ بشایدی در کار نیست و سقوط حتمی است اما همه به کار خود مشغولند.
پیام آور لال: محصولات جانبی هنر شهرت و ثروت است.
اول: شهرت و ثروت و مقام در این‌جا بدتر از هر جای دیگر گریبان می‌گیرد.
دوم: شهرت مانند موج آب رودخانه و دریاست. فقط کف‌های بی‌مقدار بالا می‌آید و در معرض دید قرار می‌گیرد. مروارید کف دریا می‌خوابد. مروارید سنگین در دل صدف و زیر سنگ است.
سوم: بعد از لحظه‌های شادمان پیروزی و شهرت روزهای شاق پرداخت در پیش است.
اول: تمامی ماجرا کار است. پیروزی هیچ نیست جز کاروان‌سرای استراحت برای راه بعدی.
دوم: شهرت بر سه نوع است کوتاه‌مدت میان‌مدت درازمدت. برای شهرت کوتاه‌مدت روح و جسم را به شیطان بفروش. برای شهرت میان‌مدت فقط روح را بفروش. شهرت درازمدت به شیطان مربوط

نمی‌شود.
چهارم: شهرت بد همیشه هم به وسیلهٔ دشمنان درست نمی‌شود. گاه اوقات به دست دوستان. اما اکثر مواقع به دست خودت به بدنامی می‌رسی.
اول: شهرت یکی از شُکُلات‌هایی است که اهریمن برای خرید ارواح ضعیف از جیب بیرون می‌کشد.
دوم: برای شهرت واقعی و پایدار هیچ راهی آسان‌تر از این وجود ندارد که یک شاه‌کار هنری خلق کنی.
سوم: خودنمایی هنری به مایهٔ چندانی نیاز ندارد. با حداکثر حوضچه‌ای آب می‌توان فواره شد. آن چاه عمیق است که به دریاچه‌ای آب نیاز دارد.
چهارم: شهادت آسان‌ترین راه شهرت است. به جای معاملهٔ قسطی طولانی مدت، یک‌جا همهٔ نقد زندگی را با نسیهٔ شهرت معاوضه می‌کنی.
دوم: شهرت غذایی است که فقط مردگان می‌توانند بدون سوء هاضمه مصرف کنند.
پیام آور لال: هنر سینماست.
اول: در سینما یک مشت ماه‌گرفته بر جهل عام سوارند.
سوم: سینما بزرگ‌ترین اسباب بازی جهان است.
چهارم: تنها چیزی که بالاخره جهل سینما را از بین خواهد برد سواد جامعه است.
پیام آور لال: هنر رقص است.
سوم: ابراز عمودی تمایلات افقی، تمرین مناسب و درست عشق.
دوم: به سبکی پروانه گام‌های افسانه‌ای بردار. در موسیقی و ماه‌تاب و عشق با رقص درآ.

اول: رقص است.
پیام آور لال: هنر معماری است.
چهارم: معماری موسیقی ساکن است.
دوم: در هر فضای تازه قبل از هر چیز به معماری توجه می‌کنیم.
اول: درست است که معمار حرف اول را می‌زند اما باید یادش باشد که حرف آخر را کس دیگری خواهد زد.
سوم: معماری آهسته‌ترین هنرهاست.
پیام آور لال: هنر نقاشی است.
سوم: شاید قدیمی‌ترین هنر. قدیمی‌ترین وسیلهٔ ارتباط.
اول: نقاش خوب طبیعت را دوباره خلق می‌کند. نقاش بد در کنار طبیعت استفراغ می‌کند.
چهارم: نقاش راستگو هربار پرتره‌ای می‌کشد دوستی را از دست می‌دهد.
سوم: نقاشان کوتاه دستند. آنان نقاشی را به صورتی که می‌توانند می‌کشند نه به صورتی که می‌خواهند.
پیام آور لال: نزدیک‌ترین راه به تاریک موسیقی است. کسی که در دلش موسیقی ندارد کاملاً آماده خیانت است. شکوه‌مندترین صدایی که به گوش انسان رسیده موسیقی تاریک است.
دوم: موسیقی در فضاست در هواست در باد است در برگ است در آب است در همه جاست فقط باید گوش شنیدن داشت.
چهارم: موسیقی از پایین‌ترین سطوح میکروسکپی آغاز می‌شود و تا بالاترین احجام ماکروسکپی ادامه می‌یابد.
دوم: اورفه بهشت دربار تاریک را نشان می‌دهد. دوزخ پر از

موسیقی‌دانان ناشی است.

اول: موسیقی هم‌سایهٔ دیوار به دیوار رقص است. نمی‌تواند و نباید از رقص خیلی دور شود.

سوم: شعر هم‌سایهٔ دیوار به دیوار موسیقی است. نمی‌تواند و نباید از موسیقی خیلی دور شود.

دوم: بعضی موسیقی را با انگشت می‌نوازند بعضی با مغز بعضی با قلب بعضی با روح. اورفه با هر چهار.

چهارم: موسیقی خوب به آسانی واردگوش می‌شود و به سختی از جان بیرون می‌رود.

اول: از ساز تو افکار و تجربهٔ تو بیرون خواهد دمید. اگر زندگیت تهی باشد سازت خالی و فقیر خواهد دمید.

سوم: موسیقی چیزی را توضیح نمی‌دهد، خودش را تشریح می‌کند.

دوم: بداهه نوازی مهم‌تر و لذت‌بخش‌تر از آن است که اجازه بدهیم به دست شانس و تقدیر برگزار و گرفتار شود.

چهارم: نوازندگان زبر دست همگی در نواختن نت‌ها مثل هم هستند، تفاوت را سکوت‌ها به وجود می‌آورد.

اول: تمام حرف‌های بی‌ارزشی که به گفتن نمی‌ارزد در آوازها خوانده می‌شود.

دوم: آوازت را بخوان. حتا قوها تا آوازشان را نخوانند نمی میرند.

چهارم: سخنت را نمی‌فهمند؟ با آواز بخوان. اپرا جایی است که آدم از پشت خنجر می‌خورد اما به جای آن‌که خون‌ریزی کند آواز می‌خواند.

و من به شما **تاریک** می‌آموزم

راوی: فضا تغییر کرده است. لنف و غدد لنفاوی نقش بسیار حساس ایمنی و غذایی دارند. کل جریان از طریق شبکهٔ در هم تنیدهٔ موی‌رگ‌ها به هم متصل است. این شبکه در تمامی سرزمین خون پخش است. در بسیاری جاها به صورت راه‌های ارتباطی و نازک است و در بعضی نقاط توده‌های بزرگ پر خون. در تمام بدن شبکهٔ لنفاوی پخش شده است. این شبکه به صورت موی‌لنف‌های بسیار نازک در اندام‌هاست. لنف هدایت کنندهٔ مواد غذایی است و مجرایی است که میکروب‌ها می‌توانند از آن طریق به بدن نفوذ کنند. غده‌های لنفاوی مانند یک سانسورچی زیرک جلو میکروب‌ها را سد می‌کنند.

خواننده: در داخل این موی‌رگ‌ها چه‌گونه می‌توان گویندگان را تشخیص داد؟

راوی: نمی‌توان. تک‌تک گویندگان می‌چرخند و می‌رقصند و بالا و پایین می‌روند و هنر می‌ورزند و با پیام آور لال درگیر می‌شوند. همه به شکل سایهٔ او به نظر می‌رسند. در این آشوب هیچ‌کدام از گویندگان قابل تشخیص نیستند. سرعت‌ها آن قدر بالاست که فقط سایه‌ای از پیام آور لال به چشم می‌آید.

خواننده: در این بلبشو پیام آور لال با کمک خدمه در خـفا **اول** را از سفینه به بیرون پرتاب می‌کند. هیچ کس غیبت او را احساس نمی‌کند. هیچ کس از غیبت او ناشاد نمی‌شود. اکنون بـرای بـازماندگان یک کـار بـاقی است. گشتن چمدان مخفی او. این کار با نوعی غیظ و شادی پنهان انجام می‌شود. مواد و مصالح خام سخن‌رانی اول به سـرعت دست بـه دست می‌گردد.

شاعران فرزندان شیطانند، وقتی به ژوپیتر می‌پیوندند لوس و یخ و بی‌مزه می‌شوند. اکثر هنرمندان آرزو می‌کنند مانند پنیر و گلیم روستا آشنا و محلی و خانگی و خوش‌مزه باشند اما در جای دیگر مشهور شوند. هنر مسابقهٔ ورزشی نیست، روی سخنش به بیرون نیست و مسابقه و جایزه نمی‌پذیرد. رؤیای پولدار شدن در یک شب هنر را نیز با متر پول و با کمک تبلیغ می‌سنجد. جایزه‌های هنری اغوا می‌کنند، فریب می‌دهند و کوتاه مدتند و در دراز مدت خاکستر. تاریخ زیادی لازم است تا اندکی ادبیات تولید شود. قرار نیست در ادبیات هیچ مسأله‌ای حل بشود قرار است مسایل درست طرح شوند. هرگز به خود نویسنده اعتماد نکن، به قصه‌اش اعتماد کن. کار نو آن است که نو بماند. تمامی هنرمندان خلاق در اوج خلاقیت‌شان بی‌خویشتنان ماه‌گرفته‌ای هستند که ممکن است جنون‌زده جلوه کنند. نویسنده‌ها هم مانند دندان‌ها به دو گروه اصلی بُرنده و جَوَنده تقسیم می‌شوند. مانند نوابغ بیندیش مانند مؤلفین متشخص بنویس اما مانند بچه‌ها حرف بزن. چیزی که بدون کوشش نوشته شده باشد بدون لذت خوانده می‌شود. لازم نیست یک داستان دراز باشد اما وقت درازی لازم است تا داستان را کوتاه‌تر کنیم. از یک نویسنده دزدیده‌ای؟ بدون تردید سرقت ادبی است. از چند نفر دزدیده‌ای؟ تحقیق کرده‌ای. هنرمند

راستین حتا تقلید هم نمی‌کند. یا تخیل و خلاقیت قوی داری که شعر و قصه خواهی نوشت،یا دانش و کوشش داری که تحقیق خواهی کرد، در غیر این صورت ترجمه کن و با آثار دیگران شریک شو. ترجمه کن اما خود را نویسنده جا بزن، و هیچ عیبی هم نداشته باشد که نسخهٔ اصل نسبت به ترجمهٔ تو امین نیست. نویسندهٔ خردمند صد خوانندهٔ امروز را با ده خوانندهٔ ده سال دیگر و با یک خوانندهٔ صد سال دیگر عوض می‌کند. زبان، سنگوارهٔ شعر است. تعریف محدود کردن آزادی عقاید و اندیشه‌ها با دیوارها و قوطی‌های کلمات است. محدودیت زبان محدودیت جهان است. زبان کوچه کارگری است که آستین‌ها را بالا می‌زند کف دستش تف می‌کند و کارش را شروع می‌کند. چندین کتاب‌خانه را شخم می‌زنی تا یک کتاب بنویسی. نویسندهٔ خودت را به گونه‌ای انتخاب کن که دوستانت را انتخاب می‌کنی. نویسنده یک شاکی است که تنها به قاضی می‌رود اما تنها هنرش این که خلاف آن نشان دهد. نوشتن حرفه نیست، التیام دردها و معالجهٔ بیماری‌هاست. در تماشاخانهٔ زندگی فقط ساکنان لژ المپ تا انتها به تماشا می‌نشینند. در این دنیای پر شیطنت تاریک خشن بدرخش. مهم نیست که شمع چه‌قدر کوچک و کم نور است، هر قدر هم کوچک باشد، در تاریکی از مسافات دور دیده خواهد شد. زندگی بدون هنر گناه نیست، توحش است. بایدها و قواعد و مدل‌های از پیش ساخته، هنر و نبوغ را از بین می‌برد. ماه‌گرفته و عاشق و شاعر عصارهٔ تصوراتند. تمامی رنگ‌ها در تاریکی به توافق می‌رسند.

خواننده: تاراج میراث بیش از لمحه‌ای به طول نمی‌انجامد.

و من به شما **تاریک** می‌آموزم

راوی: در قیامت‌سرای غارت، **دوم** نیز سر به نیست می‌شود. بدون

کوچک‌ترین مقاومت یا حتا صدایی به بیرون پرتاب می‌شود. گشتن میراث او سهل‌تر است چرا که چمدانش کوچک‌تر است:

این دنیا برای کسانی که می‌اندیشند کمدی و برای کسانی که احساس می‌کنند تراژدی است. زندگی مسئولیت است. زندگی مانند نواختن ویولون جلو جمعیت است با این تفاوت که ویولونیست‌ها قبلاً قطعه‌شان را یاد می‌گیرند بعد جلو جمعیت می‌نوازند در حالی که در زندگی همین طور که به تدریج می‌نوازیم می‌آموزیم. زندگی مانند عشق است، تمام دلایل و خردورزی با آن مخالف و تمامی غرایز با آن موافق است. زندگی مانند یک زبان خارجی است، همه آن را بد تلفظ می‌کنند. زندگی مخوف‌ترین رینگ مبارزه است زیرا هیچ کس از آن زنده بیرون نمی‌آید. زندگی آواز شیرین قدیمی است. تنها چیزهای مهم عشق و کار هستند. لازمهٔ کار ایمان است. کسی که فقط با امید زنده است کسی است که بدون موسیقی می‌رقصد. کسی که فقط با امید زنده است نومید و گرسنه می‌میرد.

راوی: آشوب. فضا دریاچهٔ خون. نسج اسفنجی پر خلل و فرج غرقه به خون است. دریاچه‌های بزرگ خون در اسفنج. مغز استخوان. خون اصلی در این‌جا ساخته می‌شود.

خواننده: من دیگر قادر به تشخیص نیستم.

راوی: خون همه را یک‌سان کرده. کم شدن پارامترها محسوس است اما

برای سکوت **سوم** و **چهارم** شُکُلات‌های خوش‌مزهٔ قندی جوایز و جشن‌واره‌ها از محصولات کبدی فراهم و در اختیار گذاشته می‌شود. هنوز شیرینی زیر دندان است که یورش به **سوم** و حذف او آغاز می‌شود. گشودن چمدان کوچک او سهل و شادی آور است.

میزان و مقیاس همه چیز انسان است. تمام اندازه‌گیری‌ها را انسان انجام می‌دهد. دنیا برای انسان پر از شگفتی است اما شگفت‌انگیزترین چیز خود انسان است. وقتی کسی زیبا نیست مردم می‌گویند شما چه خوبید. هنگامی که از زیبایی چشم یا موی یک نفر تعریف شنیدید بدانید زیبا نیست. زیبایی کل است. نوشیدن به هنگام غیر تشنگی و عشق‌بازی در تمام فصول سال انسان را از سایر حیوانات متمایز اما نه ممتاز می‌کند. وقتی پول نداری مسأله‌ات غذاست وقتی پول داری مسأله‌ات معاشقه است وقتی همه را داری مسأله‌ات سلامتی است. انسان به دنیا آمده که زندگی کند نه این که برای زندگی آماده شود. زندگی یک بیماری مقاربتی است و از راه مقاربت انتقال پیدا می‌کند. شغل من زیستن است. هنر من زیستن است. خطرناک زندگی کن. تمامی راه‌ها را برو. راه نرفته باقی نگذار. به راه خود برو. به شیوهٔ خود برو. در دنیای به این خوبی و زیبایی همه چیز عالی است. خوش‌بینی یعنی تطابق. شاد باش زیرا بدترین اتفاق هنوز رخ نداده. در آینده رخ خواهد داد. کشمکشی فاجعه آمیزتر از کشمکش یک زوج هنرمند – غیر هنرمند نیست. خوش‌بین ادعا می‌کند ما در بهترین جهان ممکن زندگی می‌کنیم و بدبین می‌ترسد این سخن درست باشد. نوری که در انتهای این تونل وحشت می‌بینی چراغ قطار

سریع‌السیر و خطرناکی است که برای زیرگرفتنت به سویت می‌آید.
و من به شما **تاریک** می‌آموزم

خواننده: و اکنون فقط **چهارم** باقی مانده است که خود چمدانش را می‌گشاید:

آدم چه‌قدر خوش‌بخت بود که وقتی سخن خوبی می‌گفت یا نکتهٔ خوبی پیدا می‌کرد یا می‌آفرید مطمئن بود نفر اول است و هیچ کس قبل از او چنین نکرده. سردبیر موجودی است که پوسته را از مغز جدا کرده و پوسته را برای چاپ انتخاب می‌کند. روزنامهٔ خوب یعنی ملتی با خودش سخن می‌گوید. پرندگان باغ به مراتب مهم‌تر از میوه‌های آن است، میوه‌ها را به پرندگان بدهیم. باغ بهشت، زندان عقب افتادهٔ عصر حجر بود که انسان هنرمند با ترفند از آن فرار کرد تا با کمک هنر، جهان بهتری بسازد. شورش یعنی انسانی که به گذشتهٔ خود نه می‌گوید. هنر نزد مخاطب معنا پیدا می‌کند. بعضی نویسندگان چنان دروغ‌گو هستند که حتا حروف ربط و اضافه را نیز به دروغ می‌نویسند. در هنر فقط ممتاز معنای دراز مدت دارد. هنر باعث افتخار انسان شده است. شکست هنرمند زمانی است که پس از یک عمر کوشش به خلاقیت خود می‌نگرد. وقتی دست‌کار ژوپیتر ایراد دارد کاردستی هنرمند جای خود دارد. هنرمند واقعی سبک و سیاق منحصر به فرد خود را دارد و هیچ‌کس دیگر را به‌یاد نمی‌آورد. کار باید بدون امضا نام صاحب خود را بگوید. بسیاری از سبک‌های هنری پر از گُل اما بدون میوه هستند. اگر حرفی برای گفتن داری به واضح‌ترین و شفاف‌ترین شیوه‌ای که سانسور اجازه می‌دهد بگو.

و من به شما تاریک می‌آموزم

راوی: در این سفر هنری، در تمامی فصل پر مخافت هنر، سفینهٔ هنر از پرتگاه‌های هول و هراس می‌گذرد. از راه دور و ماکروسکپی که بنگری اشکال هنرمندان این که بر این اتوبوس سوار شده‌اند و از راه نزدیک و میکروسکپی که بنگری خامی روشن‌فکران این که در دعوای داینوسورها موضع می‌گیرند. آنان را همین گناه بس که به جانب‌داری اهریمن در مقابل شیطان بر می‌خیزند.

خواننده: هنرمند به معنای بخشی از خاک است. نبود هنرمند خاک را متلاشی می‌کند. غیبت هنرمند خاک را تجزیه می‌کند. رسیدن پرتابهٔ هنرمند به زمین خاک را تبخیر می‌کند و آتش دوزخ بر پا می‌شود. این کدام نویسنده است که می‌تواند و باید که در این‌جا نفس خواننده را از وحشت و هیجان بند آورد اما اندیشه را به هیجان ترجیح می‌دهد چرا که می‌اندیشد هنوز مجالی اندکک باقی است.

و من به شما تاریک می‌آموزم

خواننده: سوآل‌های بسیار دارم.

پیام آور لال: پاسخ تمامی سوآلات نزد تاریک است. و این منم که به شما تاریک می‌نمایم. مرا بپرسید. مرا بخواهید. و من به شما

تاریک می‌نمایم. و این کلام تاریک خواهد بود.

راوی: صدای موسیقی پیام آور لال ترس از سیاهی را می‌پوشاند. کم‌کم همه قانع می‌شوند. هیچ کس سیاه نمی‌شود. همه ابزار دست او می‌شوند. تمامی عناصر به دورش حلقه زده‌اند و به او چسبیده‌اند و با نگرانی و اضطراب هم‌راه با شوق و شور و تشویش می‌پذیرند. در دل‌شان گواهی خوش وجود ندارد اما جذب موسیقای دعانفرین بیمار پیام آور لال شده‌اند. پیام آور لال نت‌های موسیقی را مانند دستورالعمل‌های اجرایی در سراسر زمین پخش می‌کند و خود شروع می‌کند. همه جذب او شده به شکل او در می‌آیند. فقط قلب است که به عنوان دست‌گاه اصلی پمپ خون، در اثر این کش‌مکش نیمه جان می‌شود اما قرمز می‌ماند. دیگر این‌جا کار زیادی ندارد. همهٔ فضا هم سیاه شده به شکل و رنگ خودش در آمده دلگیر شده. راه می‌افتد به سوی فضاهای تازه. دلش تنوع و شادی می‌خواهد.

پیام آور لال: بخوان. با ما بخوان. به نام تاریک بخوان. به نام تاریک که دانای دانایان و توانای توانایان است.

راوی: کم‌کم آوازه شهرت پیام آور لال در سراسر بدن پیچیده. مقاومت‌ها بالا گرفته. کارها سخت می‌شود. ترفند بعدی ضروری می‌شود. برای ادامه و بقا بهتر است چهره تغییر کند. نوبت به پیام آور بعدی می‌رسد. دور از چشم همه در طرفةالعینی لباس و آرایش عوض می‌کند و به شکل پیام آور بعدی در می‌آید. کسی او را نمی‌شناسد. محرمانه چوب مسابقهٔ امدادی را از زمین بر می‌دارد. همان رنگ و بو و حال و هوا و سخن پیام آور نخستین را دارد. او نیز با موسیقی سخن می‌گوید. پیام آور لال هرآن‌چه را ضروری است به او می‌گوید. ما فریب

نمی‌خوریم و او را با همان اسم قبلی می‌نامیم.
پیام آور لال: برای در هم شکستن‌شان، ایمان آنان را به لرزه در آورید، در هم بشکنید. از نادانی و بی‌ایمانی‌شان بهره‌ور شوید.
راوی: پیام آور لال می‌رود در حالی‌که می‌خواند.

و من به شما تاریک می‌آموزم
و شما هنر نورزید.

راوی: فضا بزرگ است. وسیع و باز. محیط تاریک است. صدای جویده شدن و خرد شدن و آسیاب شدن و حل شدن و خمیر شدن و فرو دادن و هضم شدن و جذب شدن و دفع شدن می‌آید. صدای کارخانهٔ عظیم بلع و گوارش می‌آید. صدای موسیقی اولیهٔ حیوانی و بومی می‌آید. از داخل چیز زیادی معلوم نیست الا رنگ‌ها و بوها و مزه‌ها. کل سیستم از خارج شبیه دهان و مری و معده و رودهٔ باریک و رودهٔ بزرگ به نظر می‌رسد.

از نسجِ صورتیِ لولهٔ باریک به پایین پرتاب می‌شود. تحرک در حد شنا کردن در امواج اختیاری است. انتقال نیز در حد جا به جایی در سیلاب اجباری است. در نخستین منزل توقف، محیط ترش است. انواع سبزهای لجنی از سبزی‌های تازه خرد شده و قرمزقهوه‌ای‌ها از گوشت‌های تازه له شده، این طرف و آن طرف بالا و پایین می‌رود. سر و صدای چلپ چلپ چرخیدن آب و سایر مواد می‌آید.

آنزیم‌ها و سایرین به کار خوردن غذا و رساندن غذا به دیگران مشغولند. نسج صورتی پر از مخاط و خلل و فرج است. بوی اسید می‌آید. بوی معده می‌آید. پیام آور لال وارد می‌شود. به تاریکی خو کرده است.

خواننده: صدای جانوران جنگل شکمی، صدای **نگهبان اول** و **دوم** و **سوم** و **چهارم** می‌آید.

راوی: آب و باد و آتش و خاک.
خواننده: در مزاج‌های صفراوی و بلغمی و سودایی و دموی؟
راوی: مشخصهٔ اصلی این نگهبانان سیری ناپذیری آنان است. برخوردهای پیام آور لال دارای لحن و تونالیته‌ای است که هر جانوری پیش خود آن را می‌شناسد. فضای ماکروسکپی اما، سفرهٔ گشایش روزه است. همه بر سر سفره نشسته می‌خورند. پیام آور لال موعظه می‌کند.
پیام آور لال: و من به شما تاریک می‌نمایم.
نگهبان سوم: به من؟
نگهبان دوم: به من؟
نگهبان اول: به من؟
نگهبان چهارم: به من؟
پیام آور لال: بَه جان. چه‌قدر من؟! چه شکارگاه خوبی!
اول: بی‌کار ننشین. به ما کمک کن.
پیام آور لال: ما؟
چهارم: ما. بله. همهٔ ما.
پیام آور لال: اما تاریک می‌گوید من با کسی جنگ ندارم. من برای تک تک شما پیام صلح آورده‌ام.
راوی: صدای پیام آور لال در سراسر سرزمین بلع و گوارش شنیده می‌شود.
خواننده: اما همه به کار خود مشغولند.
سوم: چه می‌گوید؟
دوم: چرا آمده؟
اول: از کجا آمده؟

چهارم: او را ببلعیم.
پیام آور لال: اما تاریک می‌گوید که من شما را تکفیر خواهم کرد.
اول: تکفیر؟
پیام آور لال: تاریک می‌گوید هر که با ما نیست لاجرم بر ماست.
راوی: تف‌های سربالا در فضای تیره چرخ می‌خورند. به نظر می‌رسد **اول** دارد آب بازی می‌کند. در واقع او به کار اصلی هضم مشغول است. پیام آور لال با **سوم** و **دوم** و **چهارم** کنار نشسته جلسه تشکیل داده‌اند.
پیام آور لال: یعنی شما این‌جا هیچ کم‌بودی ندارید؟
سوم: گرما.
دوم: نور.
چهارم: آیا تو فکر می‌کنی ما کم داریم؟
پیام آور لال: این‌جا همه چیز هست. گیرم از هر آن‌چه می‌خواهید اندکی.
سوم: چه باید کرد؟
پیام آور لال: در چنین شرایطی باید قوانین را شناخت، به آن‌ها احترام گذاشت و به دقت اجرا کرد.
دوم: قوانین؟
پیام آور لال: شما فکر می‌کنید گذران شکم بدون قانون است؟
سوم: تاکنون که قانونی نمی‌شناختیم.
دوم: کسی به ما چیزی نگفته بود.
چهارم: شاید نیز به طور غریزی آن را اجرا می‌کردیم.
پیام آور لال: شما در مورد شکم‌چرانی صحبت می‌کنید در حالی که بحث این نیست. حتا خوراک نیز نیست. اقتصاد بزرگ‌ترین جولان‌گاه

سیستم‌های قانون گذاری است.

سوم: این که ما را وارد بحث‌های انتزاعی می‌کند؟!

پیام آور لال: نباید از تجرید پرهیزید. روح اقتصاد مهم‌ترین عامل بیرونی است همان گونه که زبان مهم‌ترین عامل درونی.

دوم: و این روح اقتصاد را کجا می‌توان یافت؟

پیام آور لال: همه جا. قیمت هر چیزی که نزد شماست. بهای نان جهانی. مهم‌ترین مشخصهٔ هر موجودی زبان او است و همین روح اقتصاد است. وپا. واحد پول این‌جا. زبان اقتصاد وپا است و آن قوانین خود را دارد.

راوی: به محض آن که نام وپا می‌آید نیش اخم آلود همه باز می‌شود.

چهارم: وپا؟

اول: کسی نام وپا را آورد؟

سوم: یعنی می‌خواهید از نام وپا استفاده کنید؟

دوم: من که اصلاً اسم بی‌مسمای وپا را برای این حیاتی‌ترین سیاله دوست نمی‌دارم.

پیام آور لال: نام ژنریکش وپا است. اگر نمی‌خواهید پیش‌نهاد کنید.

اول: از آن‌جایی که وپا خیلی دوست داشتنی است و دل می‌برد من پیش‌نهاد می‌کنم اسمش را دلبر بگذاریم.

چهارم: حتا دل‌بر. که هم دل ببرد هم کنار دل باشد.

پیام آور لال: اما وپا دل می‌برد تا دل بیاورد.

سوم: پس بگذاریم دلاور.

دوم: این که فقط شجاع است.

اول: بگذاریم دل‌آور

چهارم: که این هنوز کمی همان بو را می‌دهد.

پیام آور لال: بگذاریم دل‌آر؟

سوم: آری دل‌آر.

دوم: دل‌آر چه خوب است.

اول: دل‌آر چه دوست داشتنی است.

چهارم: دل‌آر. دل‌آر. دل‌آر. من بعد از این فقط از آن استفاده می‌کنم.

پیام آور لال: بسیار خوب. من رازهای دل‌آر را می‌دانم.

سوم: لطفاً به ما هم بگویید.

پیام آور لال: اکنون نمی‌شود همه چیز را گفت.

دوم: هر چه می‌شود بگویید.

پیام آور لال: اولین قانون تــاریک در ایـن مـورد بـا عـمل شـروع می‌شود. ثبت و تنظیم بودجه و پس‌انداز و استقراض.

چهارم: ما این قوانین را به‌طور غریزی به کار می‌بریم.

پیام آور لال: به همین دلیل بیش‌تر مـوارد کـم مـی‌آورید. شـما پـر از اطلاعات غیر ضروری هستید. نه تنها نام همهٔ مخترعین و مکـتشفین را می‌دانید بل‌که تمام عادات و آداب آنان را می‌شناسید حتا خـانواده‌هـای آنان را بهتر از اجداد خود می‌شناسید اما از اطلاعات ضروری کار خود غافلید. عمل‌کرد غریزی بدون جمع‌بندی تجریدی و بدون نظریهٔ ذهنی کافی نیست.

دوم: این طور هم نیست که ما هیچ ندانیم.

پیام آور لال: چه ادعای جالبی.

سوم: امتحان کن.

پیام آور لال: اسقف اعظم شما کیست؟

سوم: اسقف اعظم؟
دوم: نمی‌دانیم.
چهارم: تو بگو.
پیام آور لال: حسابدار قسم خورده. اوست که با جادوی خود شما را می‌گرداند. تنها طبیبی که دردها را معالجه می‌کند حسابدار قسم خورده است. جادوگر جهان جدید. پزشک‌جادوگری که وظیفهٔ حفظ سلامت قبایل دل‌آر را به عهده دارد.
دوم: بازهم بپرس.
پیام آور لال: بزرگ‌ترین اختراعی که کارهای شما را تنظیم می‌کند کدام است؟
چهارم: بزرگ‌ترین اختراع؟
سوم: نمی‌دانم.
دوم: تو بگو.
پیام آور لال: دفترداری دوبل. تعجبی نیست. از منم زدن‌های شما می‌شد به عمق دانش‌تان پی برد.
چهارم: داوری نکن. بازهم بپرس.
پیام آور لال: بسیار خوب. شما بگویید مخترع این حسابداری کیست؟
سوم و **چهارم** و **دوم**: عجیب است. به نظر درست می‌گویی. ما هیچ نمی‌دانیم.
پیام آور لال: اکنون شکسپیر و میکل آنژ و بتهوون را فراموش کنید. فقط به لوکا پاکیولی مخترع دفترداری و حسابداری دوبل بیندیشید که بزرگ‌ترین تأثیر را در زندگی مدرن داشته است.
سوم و **چهارم** و **دوم**: پیش‌نهاد تو چیست؟

پیام آور لال: اول باید بیندیشید چه‌گونه است که شما همه چیز را عملاً اجرا می‌کنید، همه چیز را می‌بلعید و هضم می‌کنید اما از این اطلاعات ضروری تهی هستید؟ حسابداری برای نظم و نظام ضروری است. باید نخست اطلاعات غیر ضروری را کنار گذاشت سپس اطلاعات مفید را وارد کرد و بر اساس منطق استوار بر آن رقصید. نمی‌شود همین طور بخور بخور باشد.

راوی: **اول** به کار خود مشغول است. هم گرفتاری‌اش زیاد است هم طاقت بحث نظری ندارد. به اندازه‌ای دور شده که قادر به شنیدن صحبت‌ها نیست پیام آور لال پچ‌پچ خود را شروع می‌کند.

پیام آور لال: یادتان نرود که **اول** سر معدن نشسته و دارد از همه‌تان بیش‌تر استفاده می‌کند. او حق شما را می‌خورد.

سوم: همه چیز کم است.

دوم: همه چیز.

چهارم: کم است.

پیام آور لال: تعداد شما زیاد است.

سوم: تعداد ما زیاد است؟

دوم: تعداد ما؟

چهارم: زیاد است؟

پیام آور لال: شما این طور نمی‌بینید؟

سوم: پس چه باید کرد؟

پیام آور لال: هیچ. شما هیچ کاری نمی‌کنید. این را به من واگذارید که مشکل من است.

دوم: چه‌گونه کاری می‌خواهی بکنی؟

و من به شما **تاریک** می‌آموزم

سوم: ما

دوم: هیچ

چهارم: نمی‌کنیم.

پیام آور لال: نبینید و نشنوید.

سوم و **دوم** و **چهارم**: نمی‌بینیم و نمی‌شنویم.

پیام آور لال: بیایید به آن گوشه برویم. تا شما به راه بیفتید من می‌رسم.

راوی: پیام آور لال آنان را به جایی که نبینند و نشنوند هدایت می‌کند سپس با چنگال سریع وارد غوطه‌زار می‌شود. سراغ **اول** می‌رود.

اول: کیست؟

پیام آور لال: تو چه می‌گویی؟

اول: من؟

پیام آور لال: آری. تو که بر سر معدهٔ مواد خام نشسته‌ای و خام می‌خوری!

اول: کار من بسیار است.

پیام آور لال: اگر کار به همان خوبی بود که تبلیغ‌اش را می‌کنند ثروت‌مندان مقدار بیش‌تری از آن را برای خود نگه می‌داشتند.

اول: چه‌طور ممکن است؟

پیام آور لال: کار بر دو نوع است. نوع اول آن که وضعیت مواد را تغییر دهی. نوع دوم آن که به دیگران بگویی چنین کنند. برای نوع اول دست‌مزدها اندک و شرایط زیست دشوار است. فایدهٔ کار تو چیست؟

اول: فایده‌اش را باید از کسانی پرسید که فایده‌اش را می‌برند.

پیام آور لال: و تو به این نادانی مفتخری؟

اول: می‌گویند گرسنگی را از بین می‌برد.

پیام آور لال: و تو چه‌گونه می‌دانی؟

اول: من نمی‌دانم. ایمان دارم.
پیام آور لال: ایمان گرسنگان را با قلم هوا بر آب نوشته‌اند.
اول: زیر آوار کار، آن‌چه از روز ازل گفت بگو می‌گویم.
پیام آور لال: شاید برای همین است که نمی‌دانی قوانین جدی در کارت وجود دارد. اگر آن را بیاموزی به هیچ فرض خارجی محتاج نخواهی شد.
اول: اما خود تو همواره از پارامتر خارجی تاریک سخن می‌گوئی.
پیام آور لال: تاریک پارامتر خارجی نیست. تاریک همه جا هست. تاریک همین‌جاست.
اول: قوانین را به من بیاموز.
پیام آور لال: مهم‌ترین قانون آن که کار درست را انجام بدهی. روح اقتصاد از تو راضی خواهد شد. دل‌آر خودش خواهد آمد. برو جلو هر کار دلت خواست بکن. همه چیز درست خواهد شد. آن که رَوَد چَرَد و آن که خسبد خواب بیند.
اول: من نباید درگیر این بحث‌ها شوم. من اصلاً نمی‌دانم دل‌آر چیست.
پیام آور لال: عصارهٔ سرخ دنیای امروز.
اول: کار من خوردن است. برای من فقط کیفیت غذا مهم است از نظر کمیت همین قدر که زیاد باشد کافی است. می‌ترسم نتوانم به کارم برسم.
پیام آور لال: نگران نباش. اشتها با خوردن افزون می‌شود. خوردن برای زندگی کار اُمّل‌هاست. زندگی برای خوردن اوج لذت است.
اول: این برای من کار است. وانگهی، من هرگز سرچشمهٔ غذای خوب و بد را در نیافتم.
پیام آور لال: غذای خوب از بهشت و آشپز خوب از دوزخ می‌آید. به

من بگو چه می‌خوری تا به تو بگویم کیستی.

اول: من نیز در این مورد فلسفهٔ خود را دارم.

پیام آور لال: عاقلانه‌است لحظه‌ای از کار دست برداری تا بتوانی لااقل سخنت را به خوبی بیان کنی.

اول: بسیارخوب. می‌پذیرم. در واقع کمی استراحت بد هم نیست.

و من به شما تاریک می‌آموزم

راوی: به محض این که **اول** حرف پیام آور لال را می‌پذیرد و دست از کار می‌کشد صدای موسیقی سریع بلند می‌شود. محیط تغییر می‌کند. فضا پر از موسیقی است. پیام آور لال بدون هیچ فوت وقت با او درگیر می‌گردد. نمی‌شود دقیقاً دانست که جنس درگیری چیست. بیش‌تر عاشقانه به نظر می‌رسد. **اول** فریب خورده در جنگ نابرابر گرفتار می‌شود. پس از لختی چنگال به دمش می‌افتد. **اول** با پذیرش سخن پیام آور لال استحاله پیدا می‌کند و به شکل پیام آور لال در می‌آید. جنگ این دو به شدت روی فضا تأثیر می‌گذارد. با پیروزی پیام آور لال فضا کبود و سفت می‌شود. نسج‌ها به هم می‌فشرد. رنگ به سیاهی می‌گراید. فضا سرطانی می‌شود. پیام آور لال به سوی دیگران می‌رود. رنگ همه پریده است. صدای بلعیده شدن یار و هم‌کارشان را شنیده‌اند. نیم نگاهی هم به صحنهٔ مخوف انداخته‌اند اما هیچ کدام برای کمک قدمی پیش نگذاشته‌اند. پیام آور لال به هیچ کس فرصت فکر کردن و تأمل و بحث نمی‌دهد و به سرعت برای همه کار فراهم می‌کند. با اشاره به راه همه را به حرکت در می‌آورد.

پیام آور لال: برویم.

راوی: همگی به فضای بعدی وارد می‌شوند. فضا یادآور لوزالمعده است. از نسج زندهٔ توپُر تشکیل شده. رنگش کِرِم است که به سفیدی می‌زند. در حفره‌هایش میلیون‌ها آنزیم گوارشی در حال شکل‌گیری نهایی‌اند. این آنزیم‌ها به محض تکمیل باید از این‌جا خارج شوند. مکان فعالیت آنان در جای دیگر است. فعالیت‌شان در سرزمین مادری باعث بیماری وطن می‌شود. کار این آنزیم‌ها در هم شکستن مواد سنگین‌تر قند و پروتئین و چربی و تبدیل آن‌ها به ملکول‌های سبک‌تر برای جذب است. آنان فلسفه ندارند. نقش تکنیسین‌های رابط را بازی می‌کنند که نقشهٔ بالاتری‌ها را برای درک پایین‌تری‌ها می‌خوانند. در بدو ورود صدای موسیقی به گوش می‌رسد.

پیام آور لال: و من به شما تاریک می‌آموزم

راوی: سیستم قبلی در اثر غیبت آنزیم نگه دارنده‌اش **اول** به شدت خراب شده. خرابی سیستم قبلی دستگاه فعلی را نا منظم کرده.

پیام آور لال: نگران نباشید. چیزی کم نشده است. در واقع حتا اگر بخواهید نمی‌توانید چیزی را کم کنید.

دوم: تو داشتی در مورد روح اقتصاد می‌گفتی. تو باید همه چیز را با همان

معیار بگویی.
پیام آور لال: بله. در مورد دل‌آر می‌گفتم. اکنون می‌افزایم که حتا اگر بخواهید نمی‌توانید دل‌آر را از خود دور کنید.
سوم: ما همه کار می‌توانیم بکنیم.
پیام آور لال: خواهیم دید. فعلاً بدانیم که روح اقتصاد جاری است. جریان این سیاله دارای دو نوع نیروی استاتیک و دینامیک است.
چهارم: حرکت اقتصاد خزنده.
پیام آور لال: دل‌آر رابطه است. دو نگاه به این رابطه ممکن است. نگاه استاتیک و نگاه دینامیک. دل‌آر با نگاه دینامیک نوعی جریان است. نوعی رابطهٔ جاری. رابطهٔ فروشنده و خریدار. در عمل دل‌آر تا جریان نداشته باشد دل‌آر نیست. فقط نگاه دینامیک اجازهٔ تعریف آن به صورت دل‌آر را می‌دهد. اما ما عادت کرده‌ایم که به دل‌آر نگاه استاتیک بیندازیم. دل‌آر وقتی ذخیره شد به ذخیره کننده‌اش دل‌آردار می‌گوییم. دل‌آر وقتی جریان ندارد استاتیک است.
سوم: و اگر دل‌آر استاتیک را از خود دور کنیم دینامیک می‌شود.
پیام آور لال: دل‌آر ذخیره شده جریان ندارد. هرقدر هم سنگین باشد ایستاست و ذخیره کننده‌اش در واقع فقیر است. دل‌آر فقط در جریان، حضور خود را محسوس می‌کند. سنگینی سنگ در سقوط معنا پیدا می‌کند. انرژی پتانسیل جز در ذهن معنا ندارد. در سقوط و تبدیل به انرژی جنبشی است که معنا می‌یابد.
دوم: ایستایی دل‌آر در تضاد با تعریف آن؟
پیام آور لال: برای ما دل‌آردار تناقضی دردناک و حل نشدنی است. در بیرون کسی دل‌آردار است که دل‌آر داشتنش را می‌توان دید بنابراین

جریان و نگاه دینامیک. در درون هنگامی دل‌آردار است که نشود دید. در نتیجه ایستایی و نگاه استاتیک.

چهارم: اما تو گفتی که ما حتا دل‌آر را نمی‌توانیم بدهیم.

پیام آور لال: به رایگان نمی‌توانیم. در تبدیل انرژی‌ها فقط شکل کار عوض می‌شود. وقتی دل‌آر را می‌دهیم طلب‌کار می‌شویم. یا اعتبار ایجاد می‌کنیم. دل‌آر در واقع در جای دیگر پس‌انداز می‌شود.

دوم: راز دل‌آر زایی دل‌آر.

پیام آور لال: جریان دل‌آر همواره دارای دو جهت حرکت است. مانند پینگ پنگ با دیوار که وقتی می‌زنی باز می‌گردد. در واقع دل‌آر مانند آینه است و نور را می‌تاباند. هنگامی که جلو آینه می‌ایستی از خود به سوی آینه نور می‌فرستی. آینه این نور را باز می‌تاباند که به تو می‌رسد و باعث می‌شود تو خود را ببینی.

سوم: اصل رجعت دل‌آر.

پیام آور لال: وقتی دل‌آر می‌دهی در مقابل چیزی می‌گیری. امکان ندارد دل‌آر بدهی و چیزی نگیری. هنگامی که دل‌آر می‌دهی و به طرف می‌گویی هدیه است در واقع مشکلات بسیاری برای طرف مقابل ایجاد کرده‌ای. بده‌کارش کرده‌ای یا اعتبار ایجاد کرده‌ای. او را به صورت مخزن کمکی ذخایر خود در آورده‌ای. در واقع دل‌آر را در جای دیگر پس‌انداز کرده‌ای.

دوم: و اگر طرف بدهی‌اش را نداد.

پیام آور لال: چه بهتر. تو همین را می‌خواهی. او اخلاقش را فرو نهاده و با این کار روحش را به تو فروخته. تو در نقش مفیستو روح او را خریده‌ای و کدام ما هستیم که دست‌یاری شیطان را به جان نخریده‌ایم؟

دوم: دست‌گاه‌ها به مراقبت احتیاج دارند.
پیام آور لال: به همین جهت شما باید به کار خود مشغول شوی.
راوی: دیالوگ از سطح افسانه‌ای به سطح واقعی باز می‌گردد. **دوم** به رتق و فتق روزمره مشغول می‌شود. پیام آور لال با **سوم** و **چهارم** به تماشا می‌ایستند.
سوم: کارها چندان خوب نمی‌گردد.
چهارم: ما باید کمک کنیم.
پیام آور لال: آیا ما بلدیم؟
سوم: چندان کاری ندارد.
پیام آور لال: آیا ما تخصص داریم؟
چهارم: ما تخصص نداریم.
پیام آور لال: گذرگاه عافیت تنگ است. من باید شما را برهانم.
سوم: نمی‌شود ساده‌تر بگویی؟
پیام آور لال: ما باید برویم.
چهارم: باید برویم؟
سوم: برویم؟
پیام آور لال: آری. بگذارید لااقل شما دو نازنین را برهانم. از این سو بروید. من به زودی به شما ملحق می‌شوم.
راوی: پس از فرار آنان پیام آور لال با چنگال سریع به سوی **دوم** می‌رود.

پیام آور لال: تو چه می‌گویی؟

دوم: من؟

پیام آور لال: تو که مواد نیم پز می‌خوری و خیال می‌کنی مجازی.

دوم: دیگران کجایند؟

پیام آور لال: به دیگران کار نداشته باش.

دوم: من احساس می‌کنم تو حرف خود را به صراحت نمی‌گویی. آیا من خواب می‌بینم؟

پیام آور لال: آری. دل‌آر رؤیایی بیش نیست.

دوم: رؤیا؟ من هر لحظه به طور فیزیکی با آن درگیرم.

پیام آور لال: داشتن دل‌آر در واقع یک حالت ذهنی است. شبیه حالت بی‌خویشتنی است که زیر تأثیر مواد مخدر پیش می‌آید. دل‌آر نیز حقیقت ندارد فقط واقعیت دارد.

دوم: چه فرقی می‌کند؟

پیام آور لال: دل‌آرداری رؤیاست. رؤیای خالص. فانتزی است. می‌توان به صورت سراب در آن نگریست. هدفی در افق. افقی که با پیش‌روی تو هر لحظه پس می‌رود.

دوم: چرا این طور است؟

پیام آور لال: دل‌آر جانشین تعریف نوعی انرژی است. مگر نه این که همه انرژی‌ها متعلق به آن نقطه نور و حرارت سوزانند؟

دوم: در این تاریکی نام نیاور.

پیام آور لال: دل‌آر بنا به تعریف یک قرار داد و معرف انرژی است که احتمالاً جانشین نیروی محرکه‌ای برای جابه‌جایی کاذب می‌شود. دل‌آر داشتن یعنی گرفتن کوزه‌ای در مقابل آن نور لایزال و کوشش برای حبس آن در کوزه. فقط آن نور حقیقت دارد. فقط زندگی حقیقت دارد اما دل‌آر زندگی نمی‌بخشد. دل‌آر کاریکاتور خورشید است.

راوی: با این که **دوم** قبلاً هشدار داده پیام آور لال بدون توجه نام مهر را می‌آورد و تندر آغاز می‌شود. رقص تندی که بین پیام آور لال و **دوم** درمی‌گیرد دیدنی است. آنان با سرعت می‌چرخند و سخن می‌گویند. صدایشان گاه بالا می‌رود گاه آرام می‌شود. سخنان کم‌کم ارتباطش با یک‌دیگر از دست می‌دهد. دیگر نمی‌شود به درستی تشخیص داد کدام پیام آور لال و کدام **دوم** است. سرعت چرخش بالا رفته است.

دوم: فقط فقرا می‌دانند چه‌قدر تاوان نداشتن دل‌آر را می‌دهند.

پیام آور لال: کسی که می‌خواهد مقدار مشخصی دل‌آر داشته باشد و همه زندگی‌اش را به سوی این هدف شروع می‌کند در طول مسیر آن‌قدر دستخوش تغییرات شده و خودش جزو این رؤیا می‌شود که وقتی به هدفش رسید دیگر خودش نیست و در نتیجه به هیچ هدفی نرسیده تازه خویشتن را هم از دست داده.

دوم: بیماری دل‌آر شفا ناپذیر است.

پیام آور لال: اگرچه خیلی‌ها فکر می‌کنند دل‌آر بهترین مستخدم است

و به سویش می‌روند اما همیشه قضیهٔ عکس رخ می‌دهد و خود به استخدام دل‌آر در می‌آیند و به تجربه می‌بینند که دل‌آر بدترین ارباب است. البته هستند کسانی که خود را از این فاجعه دور نگه‌می‌دارند.

دوم: من فکر می‌کردم دل‌آر بخشی از سیستم قیمت گذاری نسبی است که برای محاسبهٔ ارزش‌های ذخیره به کار می‌رود.

پیام آور لال: همین تعریف نشان می‌دهد تا چه حد رؤیای واهی است. دل‌آر در واقع محاسبهٔ اعتباری زمانی است که کوزه را جلو خورشید نگه‌داشته‌ای. محاسبهٔ ارزش موهومی که به ذات اصلی زیست تو ارتباطی پیدا نمی‌کند.

راوی: رعد و برق لحظه‌ای قطع نمی‌شود.

دوم: شراب شادی می‌آورد اما دل‌آرست که پاسخ همه چیز را می‌دهد.

پیام آور لال: کسی که زندگی‌اش را به دنبال یافتن دل‌آر صرف می‌کند مانند آن کسی است که رؤیای خوبی دیده و وقتی از خواب برخاسته به جست‌وجو برای یافتن مکان‌ها و زمان‌ها و گیاهان و پرندگان و اشیاء داخل رؤیایش بر می‌خیزد و به راه می‌افتد. او آخر سر خودش جزو رؤیا می‌شود!

دوم: دل‌آر مقدس تنها موجود قابل پرستش است.

پیام آور لال: وقتی به جست‌وجوی رؤیای خود می‌روی خودت رؤیا می‌شوی آنگاه تنها کسانی تو را می‌خواهند که در رؤیای تو بوده‌اند.

دوم: باید اگر ممکن باشد صادقانه و اگر ممکن نباشد به هر ترتیب ممکن دل‌آر به دست آورد.

پیام آور لال: وقتی با سرقت به جست‌وجوی مقدار مشخصی دل‌آر می‌روی هنگامی که دل‌آر را به دست آوردی دیگر جست‌وجوگر اولیه

نیستی. تو یک سارق هستی.

دوم: در آغاز دزدی ضرورتی به رسمیت شناخته شده بود. در خدمت بقا بود و نوعی اخلاق جمعی محسوب می‌شد. بعد جمعیت زیاد شد. حالا دزدی ضد اخلاق شده. این تغییر قانونی که هنوز کاملاً با تغییرات ژنتیکی هم‌گام نشده یکی از دلایل اصلی مشکلات است. در شهری که در روز روشن هنگامی که به آرامی راه می‌روی دندان‌هایت را از دهانت سرقت می‌کنند، هر مجازاتی را برای سارقین با آغوش باز می‌پذیری.

پیام آور لال: این لحظهٔ هم‌آغوشی تو با اهریمن است. تمامی مجازات‌ها در دل خود تخم شیطان را حمل می‌کنند.

دوم: دل‌آر مانند حس ششم است که بدون آن نمی‌توان از سایر حواس به‌طور کامل بهره برد.

پیام آور لال: دل‌آر حقیقت ندارد حتا اگر در بسیاری موارد واقعیت داشته باشد. دل‌آر یک توهم است.

دوم: دل‌آر چرخ عرابه نیست. سوخت آن است.

پیام آور لال: دل‌آر نوعی نمایش‌گر ارتباط بین مصرف‌های دنیاست. میزان‌الحرارهٔ نمایش عرضه‌ها و تقاضاها.

دوم: ما در جهان مشکلات به دنیا آمده گرفتار شده‌ایم.

پیام آور لال: منابع چیزی نیست که از پدران به ارث رسیده باشد. شما بابت مصرف این منابع به نسل‌های بعدی بده‌کارید.

دوم: آخرین دست‌آورد تمدن بهره‌وری خردمندانه از شادی و نشاط خواهد بود.

پیام آور لال: رؤیا را نمی‌شود در گذشته یا آینده دید. رؤیا را همین الان که در خوابید می‌بینید. رؤیا همواره فقط در حال حاضر وجود دارد. دل‌آر

نیز همین‌طور است. دینامیسم دل‌آر مربوط به همین لحظهٔ حاضر است.
دوم: روزی که به نشاط خردمندانه رسیدی به تمدن رسیده‌ای.
پیام آور لال: رؤیا نمی‌تواند منفی باشد. شما در رؤیا نمی‌توانید بگویید من به جنگل نمی‌روم. شما به جنگل می‌روید اما اگر این بر خلاف میل شما بوده باشد آنگاه یک توت فرنگی وحشی می‌آید و شما را می‌خورد. دل‌آر نیز همین طور. دینامیسم دل‌آر نیز همواره مثبت است. هر جا جلو آن را بگیرید ایستا می‌شود و از جریان می‌افتد و شما از خواب بیدار می‌شوید.
دوم: اما خیلی خوشگل است که دریابی دل‌آر چه کارهایی می‌تواند برایت انجام دهد.
پیام آور لال: دل‌آر هرگز گذشته یا آینده ندارد.
دوم: زمان دل‌آر است.
پیام آور لال: دل‌آر همواره متصل به عمل‌کرد است و عمل‌کرد نمی‌تواند عمل‌نکرد بشود. دل‌آر منفی ندارد. نه وجود ندارد. پاسخ دل‌آر همواره آری است.
دوم: بد آن است که نباشد.
پیام آور لال: هیچ چیز مجانی وجود ندارد. سال‌ها فکر کردیم هوا مجانی است اکنون خسارت آن بی‌توجهی را در بیمارستان‌ها و مراکز سرطان ریه می‌پردازیم.
دوم: بازرگان به سختی می‌تواند از ارتکاب گناه خودداری کند.
پیام آور لال: هر عددی از دل‌آر را به دست آوری به عدد بسیار بزرگ‌تر بعدی نیاز پیدا می‌کنی و هرگز به انتها نمی‌رسی. دل‌آر در سراسر زمین در روی یک اتوبان کمربندی در جریان است. اتومبیل‌ها روی اتوبان

با ولع از یک‌دیگر سبقت می‌گیرند. شاید حتا می‌خواهند نفر اول باشند. اما این اتوبان روی سیارهٔ گرد است. همه جا هر کسی نفر اول و نفر آخر است.

دوم: در یک کار درست شهرت و ثروت و مقام از همه چیز مطلوب‌تر است.

پیام آور لال: نیروی محرکهٔ کار باید گندم باشد اما کاه است. تو گندم بکار کاه به تبع حاصل آید. اعتلای فرهنگ و یادگرفتن و یاد دادن مطلوب است. اگر کارت را با عشق انجام دهی تصویر تمامی جهان در کارت خواهد افتاد. در این صورت دل‌آر در درجات بعدی اهمیت است. تو بدون دل‌آر هم کاملاً خوش‌بخت خواهی بود.

دوم: دل‌آر با زبانی صحبت می‌کند که همه جا همه می‌فهمند.

پیام آور لال: فانتزی میلیونر شدن عدهٔ زیادی را به خواب برده. اما توجه ندارند که همان طور که بیماری‌هایی مثل قند و چربی و چاقی مال پرخوری است، برخی بیماری‌ها هم مال پر پولی است. همان طور که گاه به غذا می‌گوییم نه، باید یاد بگیریم به پول هم بگوییم نه.

دوم: هیچ کاری بدون رشوه انجام پذیر نیست.

پیام آور لال: چه در سیاست چه در قانون چه در عشق.

دوم: نقش تبلیغات فراموش نشود.

پیام آور لال: وعده‌های بزرگ بده. بابت وعده‌هایت قول‌های بزرگ بده. ضرورتی به نگرانی برای بعد نیست. این روح تبلیغات است. علمی که خرد و شعور انسان‌ها را برای مدت طولانی به گروگان می‌گیرد، علمی که دل‌آر انسان‌ها را می‌ستاند تبلیغات است. تبلیغات علم اسیر کردن خرد انسانی است در مدتی آن قدر طولانی که بتوان از او پول بیرون کشید.

دوم: ضرورتی به تبلیغ غذا نزد گرسنگان سوخت نزد سرما زدگـان یـا خانه نزد بی‌خانمان‌ها نیست.

پیام آور لال: در جایی که تولید اندک است حتا فضولات تقلبی سگ نیز خودبه‌خود به فروش خواهد رفت. انرژی تبلیغ را بـرای جـای خـود نگه‌دار. نویسندگان تبلیغات تمامی هوش و نبوغ خود را برای گم‌راه کردن اذهان ضعیف به کار می‌گیرند.

دوم: برای به دست آورد دل‌آر فقط به احمق‌ها بیندیش. یکی از دلایل وجود حُمَقا آن است که شکم زیرکان سیر گردد.

پیام آور لال: کلماتی مانند خیانت بی قانونی بی شـرافـتی در دنـیای اقتصاد معنا پیدا نمی‌کند. اقتصاد روح ندارد فقط شکم دارد.

دوم: پرشتاب باش. فقط به دندان‌های خود بیندیش. بگذار روح و قلب به فکر خویش باشند.

پیام آور لال: کسی که بخواهد خانه‌اش را بفروشد آجرش را در جیب نمی‌گذارد تا به خریداران به عنوان نمونه عرضه کند. دیگـران را بـفریب قبل از آن که تو را بفریبند. همواره حق را به دیگران بده و آنان را توجیه کن. درست در همین لحظه می‌توانی شـیک‌ترین کـلاه‌ها را بـر سـرشان بگذاری.

دوم: آیا تو می‌گویی برای شدن آن‌چه مـی‌شوی تأثـیر دل‌آر بـه مـراتب کم‌تر از آن است که می‌پنداری؟

پیام آور لال: آری. و حیرت می‌کنی که چه کارهای بسیاری را بـدون دل‌آر انجام خواهی داد. تنها واقعیت محض مرگ است و دل‌آر ما را به آن می‌رساند. مخدری که مخافت راه را درک نکنیم و هیچ کاری برای فرار از کارد سلاخ انجام ندهیم. دل‌آر رؤیای کاذب فرار از مرگ است.

دوم: به این ترتیب به نظر می‌رسد حق با تو است. دل‌آر رؤیاست.
پیام آور لال: آری. حق کاملاً با تو است. کمی دست از این رقص و چرخش تند بردار و با دقت بیش‌تر سخن بگو تا به خوبی حرفت را دریابم.

و من به شما تاریک می‌آموزم

راوی: به محض این که **دوم** تسلیم سخن پیام آور لال می‌شود و دست از چرخش نزاع می‌کشد صدای موسیقی بلند می‌شود. در واقع به محض پذیرفتن سخن پیام آور لال صحنه تغییر می‌کند. محیط تغییر می‌کند. فضا پر از موسیقی می‌شود. پیام آور لال بدون هیچ فوت وقت به مغازله می‌پردازد. **دوم** ناباورانه درگیر می‌شود. **دوم** با این که خردمندانه ایستادگی می‌کند اما در جنگ نابرابر گرفتار می‌شود. در کوتاه مدتی چنگال به بال و پر **دوم** گیر می‌کند. زمان چنان به سرعت می‌گذرد که همه چیز آنی به نظر می‌رسد. صدای موسیقی و تندر در هم تنیده‌اند. یکی شده‌اند. در عمل **دوم** با پذیرش سخن پیام آور لال استحاله پیدا می‌کند و به شکل پیام آور لال در می‌آید. در لحظهٔ آخر **دوم** می‌گوید: من تو را دعانفرین می‌کنم و سپاس می‌گویم. اجازه بده با شرف و افتخار بمیرم. اما پیام آور لال پاسخ می‌دهد: قبل از این که سر و کارت به این جا بیفتد باید این فکر را می‌کردی. جنگ این دو به شدت باعث تخریب فضا می‌شود. با پیروزی پیام آور لال فضا کبود و خونی و سفت می‌شود. نسج‌ها نابه‌سامان به هم می‌فشرد. رنگ به سیاهی می‌گراید. فضای لوزالمعده سرطانی می‌شود. پیام آور لال به‌سوی دیگران می‌رود.
پیام آور لال: برویم.

راوی: رنگ همه پریده است. صدای بلعیده شدن یار و هم‌کارشان را شنیده‌اند. نیم نگاهی هم به صحنهٔ مخوف انداخته‌اند اما هیچ کدام برای کمک قدمی پیش نگذاشته‌اند. پیام آور لال به هیچ کس فرصت فکر کردن و تأمل و بحث نمی‌دهد و به سرعت برای همه کار فراهم می‌کند. با اشاره به راه همه را به حرکت در می‌آورد. همگی به فضای بعدی وارد می‌شوند.

فضا یادآور کبد است. از نسج پرخون توپر درست شده است. خون خون خون. سلسلهٔ موی‌رگ‌های درهم تنیده. رنگ فضا قرمز جگری است. پر رنگ است به طوری که به سیاهی می‌زند. بوی خون همه جا را گرفته. مزهٔ فضا اندکی شیرین است. انواع ذخایر در جای‌جا دیده می‌شود. ذخیرهٔ آهن. ذخیرهٔ چربی. کارها شبیه یک آزمایش‌گاه عظیم جریان دارد. کارهای متعدد انجام می‌شود. اسیدهای امینه این‌جا سنتز می‌شوند. اسیدهایی که آجر اصلی سازندهٔ پروتئین‌هاست. مانند یک بانک عظیم، ملکول‌های سنگین قندی ذخیره کرده است تا در موقع کم‌بود و ضرورت قند را به سراسر گیتی گسیل کند. صفرا ترشح می‌کند که کارش شکستن ملکول‌های سنگین چربی است تا بتواند به جذب چربی و ویتامین‌های محلول در چربی هم‌کاری کند. تمام فضا با گرفتاری‌های قومی رو به

روست. بعضی فلاسفه به آن نام گرفتاری‌های چند ملیتی داده اند. **سوم** و **چهارم** در کار خود مانده اند. از پیام آور لال کمک می‌طلبند. در بدو ورود صدای موسیقی به گوش می‌رسد.

و من به شما تاریک می‌آموزم

راوی: سیستم قبلی بر اثر غیبت آنزیم نگه‌دارنده‌اش **دوم** به شدت خراب شده در نتیجه، دستگاه فعلی نا منظم شده.

سوم: ما جدی بودیم.

پیام آور لال: من نیز. تاریک به ما می‌گوید که ما حتا نمی‌توانیم دل‌آر دریافت کنیم. دل‌آر هدیه نیست. یا به شکل استقراض است یا به شکل پس‌انداز. حتا خیرات و مبرات. صندوق‌های قرض‌الحسنه تماماً در حسابداری بانک‌ها تطهیر می‌شوند. گرفتن دل‌آر هم‌راه با نوعی بازپرداخت است. اگر نخواهیم عامل بازپرداخت را ببینیم آن‌گاه کابوس آغاز می‌شود.

چهارم: مگر دل‌آر را نمی‌شود از سرزمین‌های دیگر به‌دست آورد؟

پیام آور لال: برای این کار باید برای آن‌ها هنرنمایی کنی و تازه این در صورتی است که نام کارت را جاسوسی نگذارند.

سوم: هستند کسانی که به خاطر عمر سیصد ساله از گند لاشه و مرداری که می‌خورند بی‌خبر می‌مانند.

پیام آور لال: شما به مفت‌خوری عادت کرده‌اید در حالی که مفت‌خوری امکان ناپذیر است و شما بابتش به زمین و زمان و حال و آینده بده‌کارید که از حلقوم شما بیرون می‌کشند. شما هرگز نمی‌توانید چیزی را مفت به دست آورید. نه هدیه. نه صدقه. بابت همهٔ این‌ها بده‌کار می‌شوید.

چهارم: ما هم ثروت را می‌شناسیم هم فقر را و اطمینان داریم که ثروت بهتر است.
پیام آور لال: بعضی‌ها قیمت همه چیز را می‌دانند اما ارزش هیچ چیز را نمی‌دانند. خیلی خوب است که به هرکس فقط به خاطر جبران گناه به دنیا آوردنش بپردازند اما چنین پرداختی در کار نیست.
سوم: ممکن است ثروت خوش‌بختی نیاورد اما فقر حتماً بدبختی می‌آورد.
پیام آور لال: او را به دنیا آورده‌اند تا جزو چرخهٔ زیست باشد و نقشی ایفا کند. در واقع به دنیا آورده‌اند تا بده‌کاری‌اش را بپردازد. به محض این که شکل نطفه را گرفت گناه‌کار و بده‌کار است.
چهارم: من اگر دل‌آر داشتم کارهای بزرگ می‌کردم.
پیام آور لال: اکثر کسانی که نقشه‌های بسیار بزرگی در سر دارند و فکر می‌کنند اگر دل‌آر داشتند قادر به اجرای آن می‌بودند وقتی دل‌آر به دست آوردند انرژی‌شان تمام شده از اجرای نقشه‌شان باز می‌مانند. دل‌آر صورت دیگری از انرژی است. عکس‌برگردان انرژی. انرژی طبیعی زیست خود را می‌دهند تا انرژی مصنوعی دل‌آر را به دست آورند.
سوم: با عنوان کردن نیازم از شرایط بهتری برای چانه زدن برخوردار می‌شوم.
پیام آور لال: خیال می‌کنی. دل‌آر مانند یک روان‌کاو است. شما را پشت و رو می‌کند. بررسی شیوهٔ برخورد شما با دل‌آر و نحوه‌ای که از آن استفاده می‌کنید می‌تواند به شناخت شما منجر شود. دل‌آر مانند آینه است. شما را به خودتان نشان می‌دهد. نیازت را بدانند در تنگنا قرارت خواهند داد.

چهارم: نداشتن دل‌آر ایمان را از بین می‌برد. ایمان بـدون امکـان مـیسر نیست.

پیام آور لال: نیاز و اضطرار بدترین ابزارهای معامله‌اند. در معامله با تو همواره طرف مقابل سود می‌برد و این معامله به نفع اوست. بی تفاوتی کمک بزرگ معاملات است.

سوم: پوشش؟

پیام آور لال: به خاطر هیولاهایی که در ما مخفی شده و با کمک دل‌آر می‌تواند بیرون بریزد مـمکن است دیگـران از دیـدار رفـتار مـا بـا دل‌آر بترسند یا فلج شوند یا قالب تهی کنند. این مـخصوصاً در مـورد کسـانی است که به تازگی با دل‌آر تجربه پیدا می‌کنند صدق می‌کند چون آنان قادر به مخفی کردن خود نمی‌شوند.

سوم: خرد خوابیده؟

چهارم: هیولا بیدار است.

پیام آور لال: معمولاً دل‌آر را ریشهٔ اصلی کارهای شیطانی می‌دانـند. چون خیلی راحت‌تر است که آینه را به خاطر نمایش زشتی‌هایش مورد شماتت قرار دهند.

چهارم: آز بهترین موتور محرک است. آز خوب و جدی کار می‌کند.

پیام آور لال: در این‌جا به اندازهٔ کافی برای نیاز همه وجود دارد. اما در هیچ کجا به اندازهٔ کافی برای آز همه وجود ندارد.

سوم: ما تجربیات دست اولی از این دل‌آر رایگان داریم.

پیام آور لال: دل‌آر بزرگ‌ترین امکانات تجربی را در اختیار می‌گذارد اما خودش را نمی‌شود تجربه کرد. در این مورد دل‌آر شبیه هنر است. شما می‌توانید با دیدن یک نقاشی آن را تجربه کنید اما فرایند خلاقیت پشت

آن نهفته است و از تجربهٔ شما دور می‌ماند. غذای مجانی وجود ندارد.

سوم: آز جمع می‌کند اما تو می‌خواهی بابت این حس طبیعی به ما احساس گناه بدهی.

پیام آور لال: گناه و مذهب بزرگ‌ترین احساسی است که با دل‌آر مربوط است. میلیون‌ها مذهب اما فقط یک دهان برای خوردن. بعضی می‌خورند که زندگی کنند بعضی زندگی می‌کنند که بخورند. هنگامی که احساس می‌کنید خیلی دل‌آر دارید یا زیادتر از نیاز فعلی‌تان دارید هنگامی که احساس می‌کنید دیگران خیلی دل‌آر دارند هنگامی که احساس می‌کنید مقدار زیادی از وقت و زندگی با ارزش‌تان را صرف یافتن و جمع‌آوری دل‌آر کرده‌اید در تمام این موارد احساس گناه می‌کنید. گناه خود یا دیگران.

چهارم: چرا تو آز و نیاز را به ذهن کشاندی؟

پیام آور لال: آیا این که نیاز با آز فقط یک نی نفی تفاوت دارد تصادفی است؟

سوم: یعنی می‌خواهی بگویی اول آز بوده بعدا نی‌آز تعریف شده؟

پیام آور لال: شما تفاوت بین خواسته و نیاز را نمی‌دانید. آمال شما بر نیازهای شما منطبق نیست. شما همیشه آن‌چه را نیاز دارید نمی‌خواهید. آن‌چه را می‌خواهید که نیاز ندارید. کسی دوست ندارد در این احساس زیاد بماند و زود از رویش رد می‌شود و در موردش با کسی هم صحبت نمی‌کند.

سوم: ما سکه‌ای به صدقه می‌دهیم.

پیام آور لال: احساس گناه در تمام اشکال خیریه و صدقه دیده می‌شود.

چهارم: تاجر نمی‌تواند از ارتکاب گناه خود داری کند. شستن آن را اما، در زیارت‌گاه، سکه‌ای بر زمین می‌نهد.

پیام آور لال: حیرتی نیست. هرگاه اتفاقی در جایی می‌افتد مصروعی می‌بینید یا زلزله‌ای رخ می‌دهد دل‌آر بر زمین می‌گذارید. شما سهم خود را ادانمی‌کنید، احساس گناه را جبران می‌کنید.

سوم: غذای ما همیشه هم باب طبع نیست. اقتصاد همیشه هم به حرف‌های ما گوش نمی‌کند و به دل‌خواه ما راه نمی‌رود و غذا نمی‌پزد. ما اکثر اوقات باید چیزهایی را بخواهیم که اقتصاد پیش می‌آورد که اکثراً خواستنی هم نیست.

چهارم: تنها عشق مشترک ما سکهٔ طلایی است. اگر طلا عشق مشترک همه نباشد چه گونه می‌توان به نوعی قیمت گذاری ضروری داد و ستد رسید؟

پیام آور لال: سیستم ارزش گذاری مشترک جهانی یعنی بهای نان جهانی. این کار پیام آوران است و ما سخن تاریک را راه‌نمای خود داریم.

سوم: از اختراع چرخ و آتش به این طرف سخنی به عظمت بهای نان جهانی‌نشنیده بودم.

پیام آور لال: همه در مورد اختراع چرخ و آتش می‌گویند هیچ کس در مورد اختراعاتی به اهمیت زبان و دل‌آر نمی‌گوید.

راوی: فضا به شدت خراب است. **سوم** به شدت درگیر است. از پیام آور لال و **چهارم** کمک می‌خواهد.

چهارم: باید به او کمک کنیم.

پیام آور لال: نه نازنین. مگر نمی‌دانی که این کاری تخصصی است؟

پس مزاحمش نشویم. راحتش بگذاریم تا خودش کار خـودش را انـجام دهد.

چهارم: اما او نمی‌تواند.

پیام آور لال: چه بهتر. به این ترتیب تو به تنهایی سرور و سالار تمامت این گوارشی. اکنون بیا خود را نجات دهیم.

راوی: با این گفته پیام آور لال موفق می‌شود **چهارم** را از سوراخ بعدی بیرون بفرستد و خود با چنگال بسیار سریع سراغ **سوم** رود.

راوی: **سوم** قوی است اما کارهایش به هم ریخته و نا به سامان است. از شکنندگی محیط کریستال زیر پایش خبر دارد و احتیاط می‌کند.
سوم: کم‌کم دارم متوجه فضای خود می‌شوم.
پیام آور لال: با لق‌لقهٔ زبان به معدهٔ خودت بیش از همه آزار می‌رسانی. اما هنوز زود است تا این را دریابی. هنوز نمی‌دانی که دل‌آر کابوس است.
سوم: ما شنیده بودیم که رؤیاست.
پیام آور لال: خواب دیده‌ای خیر باشد. دل‌آر کابوس است. هیچ می‌دانی که بالای نود درصد جنایاتی که در دنیا رخ داده به خاطر دل‌آر بوده است؟ آری همه چیز با یک رؤیا یا فانتزی در مورد این که دل‌آر چه کارها می‌تواند بکند شروع می‌شود اما دل‌آر هرگز قادر به انجام آن کارها نیست.
راوی: **سوم** زیاد به حرف‌های پیام آور لال توجه ندارد. سرش به کار خودش است و زیر لب حرف می‌زند. اطلاعات تقریباً کافی بوده است. حرف‌های **سوم** و پیام آور لال بی‌ربط و آشوب‌زده است.
سوم: نه قرض بگیر نه قرض بده.
پیام آور لال: مردمی که کسب مشترک دارند فقط برای توطئه بر علیه

اجتماع گرد هم جمع می‌شوند و هم‌فکری می‌کنند.
سوم: ما همه عناصر کوچک آمار هستیم. به دنیا آمده‌ایم تا مصرف کنیم.
پیام آور لال: قیمت مروارید به خاطر غوص غواصان نیست. بر عکس. غوص و خطر غواصان به خاطر قیمت مروارید است.
سوم: وزارت دارایی معدهٔ یک کشور است که سایر بخش‌ها رنگ رخ خود را از آن می‌گیرند.
پیام آور لال: وقتی در مورد منابع حیاتی اقتصادی می‌شنوید بینی خود را تیز کنید بوی جنگ بلند خواهد شد.
سوم: اگر یک سیاست اقتصادی درد آور نیست دل خوش نکنید آن سیاست اصولاً کار نمی‌کند.
پیام آور لال: فروش نرفتن کابوس است. ورشکستگی کابوس است. فقر کابوس است. ترس از فقر بزرگ‌ترین کابوس است. تأمین آتیه کابوس است. دل‌آر کابوس است.
سوم: مرگ فقرا و ننگ اغنیا بی‌صداست. ننگ فقرا و مرگ اغنیا نیز پرصداست.
پیام آور لال: زندان کابوس است. بیش از هشتاد درصد کسانی که در زندان به سر می‌برند به خاطر دل‌آر است. دل‌آر یکی از مهم‌ترین دلایلی است که مردم را به زندان می‌افکند.
سوم: بزرگ‌ترین شر و بدترین جنایت فقر است.
پیام آور لال: دل‌آر یکی از مهم‌ترین دلایلی است که مردم را به کابوس دچار می‌کند.
سوم: به من فقر نده. خواهم دزدید و دزد نگرفته پادشاه است.
پیام آور لال: پادشاه دزدی است که هنوز گرفتار نیامده.

سوم: ما همه فرزندان زیست هستیم. فرق از ترمه و ابریشم است.
پیام آور لال: کابوس روبه روی رؤیای فانتزی است. اغلب مواردی که مردم به خاطر دل‌آر گرفتار قانون می‌شوند مواقعی است که آنان در مورد دل‌آر فانتزی‌هایی را در سر می‌پرورند که خیال می‌کنند دل‌آر برای‌شان چه کارهای عظیمی را خواهد کرد در حالی که سرچشمهٔ کارهای عظیم خود انسان‌ها هستند نه دل‌آر
سوم: اغنیا ثروت بیش‌تر و فقرا فرزندان بیش‌تر به دست می‌آورند.
پیام آور لال: نمی‌شود فکر کرد کسی فقط به خاطر گرسنگی دست به سرقت بانک بزند. آدم گرسنه توان سرقت با مقیاس میلیارد را ندارد.
سوم: ثروت بیش‌تر چرک و آلودگی بیش‌تر؟
پیام آور لال: خیلی‌ها بوده‌اند که گرسنگی‌های طولانی را تحمل کرده‌اند و نمرده‌اند.
سوم: تمام فقرا و اغنیا مساویند. اغنیا اما کمی مساوی‌ترند.
پیام آور لال: قصهٔ متداول این است که با به دست آوردن مقدار زیادی دل‌آر می‌توان شاد و خوش‌بخت و خوش زیست. این قصه حتا نوعی زندگی جاوید را نوید می‌دهد. اما دل‌آر بیش‌تر رنج بیش‌تر را پدید می‌آورد و بام بیش‌تر برف روبی بیش‌تر را.
سوم: بهترین بهره، زندگی آرام است.
پیام آور لال: بسیار بوده‌اند که تا دم مرگ در فقر و فاقه به سر برده‌اند اما بعداً معلوم شده که حجم‌های سنگینی از دل‌آر را باقی گذاشته‌اند. نه. دل‌آر فقط کابوس اینان نیست. کسانی هستند که با دل‌آرهای هنگفت در مذلت مرده‌اند. کابوس همهٔ عمر آنان از مذلت بوده است.
سوم: خواب کارگر شیرین است.

پیام آور لال: اگر دل‌آر نتیجهٔ دست‌رنج خود شما نباشد وقتی به دست آید علف خرس است و باد آورده را باد می‌برد.
سوم: فقط وقتی بیش از استحقاقت، بیش از زحمتت دل‌آر دریافت کردی احساس می‌کنی عدالت برقرار شده. تازه آن‌هم به شرطی که کسی بیش از تو دریافت نکرده باشد.
پیام آور لال: بسیاری شادی‌های جوانی را قربانی دل‌آر می‌کنند که وقتی پیر شدند به اندازهٔ کافی دل‌آر داشته باشند و شاد باشند. در پیری اما غم از دست دادن جوانی تمام امکان شادمانی را می‌گیرد.
سوم: رد شدن هیولا از سوراخ سوزن آسان تر از ورود ثروت‌مند به بهشت است.
پیام آور لال: دل‌آر امنیت نیست. تَوَهّم امنیت دل‌آر بسیاری را نابود می‌کند. همه در سایهٔ مهر امن تاریک به سر می‌برند. همه در چنگال قهار تاریک گرفتارند.
سوم: دردی بزرگ‌تر از این وجود ندارد که در هنگامهٔ بدبختی، خوش‌بختی را به یاد شما آورند.
پیام آور لال: دل‌آر بیش‌تر دارندگی بیش‌تر و خواهندگی بیش‌تر می‌آورد. این بشکه سوراخ است و آن‌چه بیش‌تر در او بریزید تشنه‌تر و خالی‌تر می‌شود.
سوم: ما به قدر کافی قوی هستیم. بدبختی‌های دیگران را ناچیز می‌پنداریم و برای تحمل‌شان دستورالعمل صادر می‌کنیم.
پیام آور لال: هر کسی به خاطر بودنش باید دست‌مزد کافی برای زیستن بگیرد اما مسیر جریان برعکس کار می‌کند و هر کس تاوان بودنش را می‌پردازد.

سوم: می‌پذیرم.

و من به شما تاریک می‌آموزم

راوی: به محض این که **سوم** حرف پیام آور لال را می‌پذیرد صدای موسیقی بلند می‌شود. محیط عوض می‌شود. فضا پر از موسیقی می‌شود. پیام آور لال بدون هیچ فوت وقت با او درگیر می‌گردد. نمی‌شود دقیقاً دانست که جنس درگیری چیست. بیش‌تر عاشقانه به نظر می‌رسد. **سوم** آتشین در جنگ نابرابر گرفتار می‌شود. پس از لختی چنگال به حلقومش می‌افتد. **سوم** با پذیرش سخن پیام آور لال در دم استحاله پیدا می‌کند و به شکل پیام آور لال در می‌آید. جنگ این دو به شدت روی فضا تأثیر می‌گذارد. با پیروزی پیام آور لال فضا کبود و سفت می‌شود. نسج‌ها به هم می‌فشرد. رنگ به سیاهی می‌گراید. فضای کبد سرطانی می‌شود. استحاله رخ می‌دهد. پیام آور لال به سوی **چهارم** می‌رود.

پیام آور لال: برویم.

راوی: رنگ **چهارم** پریده است. صدای بلعیده شدن یار و هم‌کارش را شنیده نیم نگاهی هم به صحنهٔ مخوف انداخته اما برای کمک قدمی پیش نگذاشته. پیام آور لال فرصت فکر کردن و تأمل و بحث نمی‌دهد و به سرعت برای **چهارم** کار فراهم می‌کند تا حواسش را پرت کند. با اشاره به راه او را به حرکت در می‌آورد. به فضای بعدی وارد می‌شوند. پیام آور لال وارد فضای روده‌ها می‌شود.

فضا توخالی است. لوله‌ای که طولش در واقع بی‌نهایت به نظر می‌رسد. در مقیاس اولترا نجومی احتمالاً به طول شش یا هفت متر است. فضا روشن است. کرم روشن. صورتی روشن. پرزهای مخاطی آن در همه جا هست. یکی از ریاضی دانان نشان داده اگر پرزها را صاف کنیم به مساحت فوق

تصوری دست می‌یابیم.
غذا با همهٔ مخلفات و متعلقات وارد می‌شود. آنزیم‌ها و صفرا با غذا وارد می‌شود. آنزیم‌های روده‌ای آنزیم‌های لوزالمعده را فعال می‌کنند. ویتامین‌ها که در واقع ملکول‌های کاتالیزر انجام همه گونه عملیاتند به شدت مشغولند.
در انتهای این فضا یا در دنبالهٔ آن به فضای بزرگ بد بو می‌رسیم. فضا پر از قار و قور شکمی است. آبِ غذاهای جذب نشده گرفته می‌شود. در اثر تکان دادن مانند مشک یا آب‌کش کردن. پر از میکروب است. میکروب‌ها بوی بد از خود متصاعد می‌کنند. گند فضا خفه کننده است. بوی تهوع آور و تند مدفوع همه جا پیچیده. سیستم قبلی در اثر غیبت آنزیم نگه دارنده‌اش **سوم** به شدت خراب شده. خرابی سیستم قبلی دستگاه فعلی را نا منظم کرده.

راوی: سرود و دعانفرین مقدس همه جا به گوش می‌رسد.
چهارم به سوی او می‌چرخد. برای نخستین بار بی مانعی قادر به دیدن است.
پیام آور لال: پس تو می‌گفتی که به تاریک اعتقاد نداری؟
چهارم: نه. من چنین نگفتم.
پیام آور لال: من مدارک تمامی حرف‌های تو را دارم. تمامی سخنانت نزد من مضبوط است. من حتا اشارات تو را رد یابی کرده‌ام.
چهارم: سقرات رفت اما ما هنوز همان جا ایستاده‌ایم که در زمان سقرات ایستاده بودیم.
پیام آور لال: سقرات با دست شما خودکشی کرد. و این ناب‌ترین ترفندها بود. زیباترین حقه‌های انتقامی. حقهٔ دوگانه یا سه گانه یا حتا بیش‌تر.
چهارم: اما فلسفه.
پیام آور لال: شما در مرحلهٔ قبل از فلسفه به سر می‌برید. در چنین شرایطی در این‌جا فلسفه به نفی کامل زمان و بی‌اعتباری کامل زیست می‌انجامد. فلسفه پیش روی شماست در حالی که هستند کسانی که کم‌کم

فلسفه را پشت سر قرار می‌دهند.

چهارم: مگر جای دیگری جور دیگری هست؟

پیام آور لال: جهان‌هایی هست که تو از آن بی خبری. جهان‌هایی که در آن دل‌آر نقشی ندارد یا دل‌آر وجود ندارد.

چهارم: چه گونه ممکن است؟

پیام آور لال: تو آن را درک نمی‌کنی چون مشابهتی با جهان خودت ندارد. در نزدیک‌ترین حالت هنگامی که خفته‌ای و خواب می‌بینی دل‌آر در آن نیست.

چهارم: من با چشم باز می‌خوابم و رؤیای من همان است که این جا می‌بینم.

پیام آور لال: وقتی خواب هستی یا وقتی رؤیا می‌بینی در دنیای بدون دل‌آر به سر می‌بری. در جهانی که انسان‌ها بیدار باشند یا مراوده داشته باشند دل‌آر هست.

چهارم: دل‌آر ریشهٔ همهٔ بدی‌هاست. باید آن‌را از بین برد.

پیام آور لال: با حذف فیزیکی دل‌آر نمی‌شود آن را از بین برد. در جایی که فرض کنی اصلاً دل‌آر وجود ندارد، مانند بعضی زندان‌ها یا بعضی اردوگاه‌های اسرای جنگی، در آن‌جا سیگار تبدیل به دل‌آر می‌شود.

چهارم: ما آموخته‌ایم برای دل‌آر نگران نباشیم. بانک مکان مقدسی است که هر وقت بتوانیم نشان دهیم به آن نیاز نداریم به ما وام می‌دهد.

پیام آور لال: در بیداری دل‌آر رل اصلی را بازی می‌کند.

چهارم: ما آموخته‌ایم که دل‌آر نمی‌تواند برای ما دوست بخرد اما دشمنان بلند مرتبه‌تری می‌آورد.

پیام آور لال: دنیای ما دنیای دل‌آر است. هرکس این را نبیند به او واقعاً بد و غلط می‌گذرد.

چهارم: شخصاً دل‌آر را دوست ندارم چون نه تنها برایم عشق نمی‌خرد بل که در عمل ضد عشق عمل می‌کند.

پیام آور لال: در جهانی که معنویات برقرار است دل‌آر نقشی ندارد. در جهان هنر، شعر، موسیقی، رقص و سکس.

چهارم: دل‌آر هویت است.

پیام آور لال: شما در بخش‌های بدون دل‌آر جهان چه می‌کنید؟ چه گونه کار می‌کنید؟ اصولاً شما کی هستید؟ با چه کسی ارتباط دارید؟

چهارم: ماهی نمی‌تواند خارج از آب را کشف کند و ما نمی‌توانیم دنیای بدون دل‌آر را کشف کنیم. البته ماهی همواره به دنبال آب می‌گردد همان گونه که ما همواره به دنبال دل‌آر می‌گردیم. در حالی که ما در دنیای دل‌آر زندگی می‌کنیم. اما من می‌خواهم بدانم هدف تو چیست؟

پیام آور لال: هدف من در یک کلمه خلاصه می‌شود. پیروزی. پیروزی به هر قیمت. حتا به قیمت ارتکاب هر نوع جنایت. یا ایجاد هر نوع وحشت. هر قدر جادهٔ پیروزی سخت یا طولانی باشد باید آن را پیمود زیرا بدون پیروزی بقاء امکان ناپذیر است.

چهارم: اگر فقط و قطعاً به پیروزی نیاز داری ندان اما مطمئن باش.

پیام آور لال: پیروزی هزاران پدر و مادر و متولی دارد اما شکست یتیم است.

چهارم: نور موفقیت فقط در سایهٔ شکست دیده می‌شود.

پیام آور لال: هرگاه موفق می‌شوم چیز کوچکی در دل دوستانم می‌میرد و هرگاه یک نفر پیروز می‌شود چیز کوچکی در من می‌میرد. این

کافی نیست که من پیروز شوم. دیگران باید شکست بخورند. موفقیت مهم نیست، باید از شکست دیگران اطمینان حاصل کرد. اگر می‌توانی جلو حرکت یا کار دیگران را بگیر، چوب لای چرخ‌شان بگذار یا آنان را قفل کن، موفقیت آنان مرگ تو است. آن‌چه برای تاریک خوب است برای شما هم خوب است.

چهارم: به نظر درست می‌گویی. می‌پذیرم.

و من به شما تاریک می‌آموزم

راوی: به محض این که **چهارم** حرف پیام آور لال را می‌پذیرد صدای موسیقی بلند می‌شود. محیط عوض می‌شود. فضا پر از موسیقی می‌شود. پیام آور لال بدون هیچ فوت وقت با او درگیر می‌گردد. نمی‌شود دقیقاً دانست که جنس درگیری چیست. بیش‌تر عاشقانه به نظر می‌رسد. **چهارم** فریب خورده در جنگ نابرابر گرفتار می‌شود. پس از لختی چنگال به دمش می‌افتد. **چهارم** با پذیرش سخن پیام آور لال در دم استحاله پیدا می‌کند و به شکل پیام آور لال در می‌آید. جنگ این دو به شدت روی فضا تأثیر می‌گذارد. با پیروزی پیام آور لال فضا کبود و سفت می‌شود. نسج‌ها به هم می‌فشرد. رنگ به سیاهی می‌گراید. فضا سرطانی می‌شود. پیام آور لال با دانش مضاعف به سوی دیگران می‌رود. خاک نیز شهید می‌شود. همچنان که آب و آتش و باد. سرطان روده راه خروج را بند می‌آورد.

خواننده: ما را از باغ عدن اخراج کردند ما نیز با اختراع خدای طلایی دل‌آر انتقام خود را گرفتیم. این‌جا به تنها چیزی که احتیاج ندارد قصه است اما جهانِ زیر فشار استبداد و فقر مملو از افسانه‌های سروده نشده است که باید سرود.

راوی: دیگر این‌جا کار زیادی ندارد. همهٔ فضا هم سیاه شده به شکل و رنگ خودش در آمده. کل سیستم گوارش تسخیر می‌شود. دل‌گیر شده. راه می‌افتد به سوی فضاهای تازه می‌رود. دلش تنوع و شادی می‌خواهد. سر راه از کیسه صفرا و دوازدهه می‌گذرد. بالاخره وارد سیستم جدید می‌شود. صدای موسیقی و مارش پیروزمندانهٔ پیام آور لال بلند می‌شود.

و من به شما **تاریک** می‌آموزم

راوی: و به این ترتیب در نزاع جانانهٔ سراسر خدعه، جانوران اقتصادی به شکل او در می‌آیند. اکنون آوازهٔ شهرت پیام آور لال در همه جا پیچیده. تغییر چهره ضروری است. نوبت به پیام آور بعدی می‌رسد. دور از چشم همه در طرفة‌العینی لباس و آرایش عوض می‌کند و به شکل جدید در می‌آید. ما او را با همان نام قبلی خواهیم خواند. کسی او را نمی‌شناسد. محرمانه چوب مسابقهٔ امدادی را از زمین بر می‌دارد. همان رنگ و بو و حال و هوا و سخن پیام آور نخستین را دارد. او نیز با موسیقی سخن می‌گوید. پیام آور لال در حالی که می‌رود می‌خواند.

و من به شما **تاریک** می‌آموزم

و شما اقتصاد نورزید.

و من به شما **تاریک** می‌آموزم

خواننده: کجا هستی؟

راوی: درست نمی‌دانم. بوی تند آمونیاک می‌آید. سیستم عظیم فیلترها به‌کارند. مثل این‌که شبکهٔ اصلی شست‌وشوی خون از این‌جا رد می‌شود.

خواننده: در کلیه هستی. وارد سیستم دفع پیش‌آب شده‌ای. به کجای داستان رسیده‌ای؟

راوی: به سیاست. این یک راه خروج است. پیام آور لال به همین خاطر

نگران است اما کسی به فکر خروج نیست. صدای پیام آور لال در سراسر سرزمین آمونیاک شنیده می‌شود.

و من به شما **تاریک** می‌آموزم

خواننده: چه‌قدر بوی موسیقی فولکلوریک ملل می‌دهد.

راوی: در سطح ماکروسکپی فضا شبیه کریدور ادارات سر به فلک کشیده است. اداره‌ای با سازمان‌بندی کامل و در رأس آن هیأتی بلندپایه.

ساختمانی عظیم، گرد، مانند برجی بزرگ، با کریدور گرد بزرگ، ساختمان توخالی، اتاق‌های دربسته در اطرافِ راهروها، سرد، ساکت، پرهیبت. بسته بودن درها پشت آن را مهم جلوه می‌دهد. از اتاق‌ها صدای شلیک کور مخابرات و پرتابه‌های خشم و نفرت و آب دهان و چرک و خون به‌گوش می‌رسد. همه یک‌دیگر را، همه غیر خود را می‌کوبند.

میمون‌های پُرپَشم که در حادثه‌ای به مسلسل دست یافته‌اند بر کریدور حکم‌روایی می‌کنند. آنان با خشونت هرچه تمام‌تر به پُر کردن خورجین‌شان مشغولند. برای اطفاء غریزه، دایماً سکس می‌ورزند و به جمعیت خود می‌افزایند. آنان همه جا را آلوده‌اند.

خواندن و چرخیدن و رقصیدن در این فضا بسیار مشکل است. پیام آور لال برای پوشاندن ترسش زیر لب دعانفرین می‌خواند.

پیام آور لال: و این منم که به شما **تاریک** می‌نمایم. مرا بپرسید. مرا بخواهید. و من به شما **تاریک** می‌نمایم. و این کلام **تاریک** خواهد بود.

خواننده: ادرارزیان با اقتدار به کار خود مشغولند. ندای پیام آور لال توجه‌شان را جلب می‌کند. با احتیاط او را می‌پایند. پیام‌ها قابل ردیابی است.

نگهبان دوم: کیستی؟
نگهبان چهارم: از کجا آمده‌ای؟
نگهبان اول: چه‌گونه آمده‌ای؟
نگهبان سوم: چرا آمده‌ای؟
پیام آور لال: کسی نیستم. از نزد تاریک آمده‌ام. شاید بتوان گفت فرستادهٔ تاریک هستم. سرزمین شما چندان هم که خیال می‌کنید دژ محکم و نفوذناپذیر نیست. از راه ورودی اصلی آمده‌ام. با ترفند سادهٔ تغییر کسوت آمده‌ام. از طریق مجاری ادرار آمده‌ام.
راوی: پیام‌ها از اطراف وارد می‌شود و پیام آور لال موقع پاسخ‌گویی ناگزیر می‌شود به‌دور خود بچرخد تا جواب همه را بدهد. رقص جذابش خاصیت هیپنوتیزم دارد.
چهارم: چه می‌خواهی؟
پیام آور لال: من از شما چیزی نمی‌خواهم. با دوستی و حسن نیت آمده‌ام تا به شما راه بنمایم.
اول: دروغ‌گوی خطرناک. او را در دم نابود کنیم.
سوم: صبر کنید. شاید سفیر حسن نیت است.
چهارم: حتا در این صورت نیز نابودش کنیم.
پیام آور لال: راه تاریک دیگر است.
دوم: ما را با راه تو کاری نیست.
پیام آور لال: چنین مباد. گم‌راهی دانسته نزد شما بزرگان به بزرگی‌تان نخواهد افزود و آن چه به شما نیفزاید پوچ است.
راوی: هیپنوتیزم توده‌ای شروع به تأثیر می‌کند.
دوم: می‌توانی خلاصه باشی؟

چهارم: می‌بینی که سخت مشغول چپاولیم.
اول: و عملاً گرفتار خصم فرضی بیرون مرزها.
سوم: حتا با سرعت‌های بالا نیز قادر به انجام وظایف خود نیستیم.
پیام آور لال: من از یال سیاست شما را به قلهٔ تاریک رهنمون خواهم شد.
دوم: سیاست را بیش از تو می‌دانیم.
چهارم: سیاست در خون ماست و ما در ادرار سیاست.
سوم: دل‌آر راه را به ما نشان خواهد داد.
اول: ما آوازمان را بلدیم.
پیام آور لال: پس آوازمان را با هم بخوانیم.
چهارم: این ممکن نیست.
اول: ما را خواهد فریفت.
سوم: ما را به زیر خواهد کشید.
دوم: بدون خرج و فتیله خواهد کرد.
پیام آور لال: ترفندی بدیع به کار بایدمان بست. می‌توانید بچرخید و غوطه خورید. می‌توانید به کار خود یا به پرواز خود بپردازید. شما فقط آواز خواهید خواند.
چهارم: این کاری است که همواره کرده‌ایم.
پیام آور لال: اما این بار از روی دستورالعمل موسیقایی یا پارتیتور تاریک.
دوم: چه‌گونه می‌توان؟
پیام آور لال: بخش‌های آواز را جداگانه نوشته‌اند. آواز ثابت است و شما متحرک. شما در هر لحظه جلو بخش‌های مختلف قرار می‌گیرید و

همان را می‌خوانید.
اول: این به آشوب می‌انجامد.
چهارم: و به مرگ.
سوم: اما نوآوری بدیعی است. بسیار جذب شده‌ام.
پیام آور لال: درست می‌گوید. بیایید امتحان کنیم.
راوی: هر چهار نفر با نگرانی و اضطراب هم‌راه با شوق و شور و تشویش می‌پذیرند. در دل‌شان گواهی خوش وجود ندارد اما جذب موسیقای دعانفرین بیمار پیام آور لال شده‌اند. یک گروه میمون مسلسل به دست به دور یک‌دیگر حلقه زده‌اند و قرار است به سوی وسط حلقه، به سوی پیام آور لال شلیک کنند. بدیهی است که اگر تیر به پیام آور لال اصابت نکند پشت سر او، آن‌طرف حلقه، میمون دیگری تیر را دریافت خواهد کرد. این بازی مخوف همه را به وجد تخدیری آورده است. پیام آور لال صفحه‌های نت موسیقی را در سراسر زمین پخش می‌کند.
پیام آور لال: بخوان. با ما بخوان. به نام تاریک بخوان. به نام تاریک که دانای دانایان و توانای توانایان است.
دوم: ایجاد وحشت دایمی از طریق اعمال خشونت.
سوم: به حد اقل رساندن یا از بین بردن کلیهٔ مشاغل تولیدی و خدماتی و آموزشی از طریق خوار شمردن آن‌ها.
اول: تشویق آب در هاون کوبیدن و ایجاد مشاغل کاذب دلالی و قاچاق و سرقت.
دوم: غارت جامعه. غارت در تخریب. غارت در بازسازی.
سوم: تحبیب سارقین، به کار گماشتن و بزرگ‌داشت آنان. بها دادن و تحبیب سخیف‌ترین و شریرترین موجودات و خوار شمردن شریف‌ترین

اندیش‌مندان.

چهارم: در سیاست و به عنوان یک رهبر سیاسی خودت باید رییس کل باشی.

دوم: برای انجام همهٔ این‌ها ایجاد ارتش و بازوی لمپن‌ها و به رخ کشیدن آن‌ها در هر لحظه ضروری است.

سوم: دو رویی و ریا، تقیه و تزویر.

پیام آور لال: پراگماتیزم.

دوم: نیاز به دشمنِ موهوم دور. گاه با جنگ. گاه با تهدید. همواره از دشمن سخن بگو.

اول: ایجاد آشوب و بلوا و کار بی‌کاری با نرخ نامنظم.

چهارم: نمایش پیش‌رفت، حتا اگر خنده‌آور باشد.

سوم: پیش‌رفت در زمینهٔ کشتار با ابزارهای قوی‌تر و سریع‌تر.

دوم: در سیاست، بیماری خود بزرگ‌بینی پدیده‌ای عمومی است. به ندرت می‌توان کسی را یافت که دچار آن نباشد.

چهارم: در سیاست ندرتاً می‌توان به بزرگ‌مَنِش برخورد کرد. آن‌چه در سیاست نایاب است خرد واقعی است.

سوم: برای ساختن امپراتوری بزرگ به مغزی کوچک و به کوله‌باری از بی‌رحمی، کوردلی، بلاهت، سفاهت، شقاوت، قساوت، خودخواهی، خودبزرگ‌بینی، رذالت و دنائت نیاز است.

اول: در سیاست بدون ابزار مناسبِ نادانی راه به جایی نمی‌بری.

دوم: در سیاست مهم نیست چه می‌خواهی، مهم است که چه می‌توانی.

پیام آور لال: برای تاریک راه میانه وجود ندارد. تاریک سیاهی مطلق می‌خواهد.

چهارم: با ترس شروع کن تا به شرارت ختم کنی.

اول: حاکمان غنی و محکومان فقیر در دو کهکشان مجزا، بی‌خبر از حال یک‌دیگر زندگی می‌کنند.

سوم: سیاست راه رسیدن به حکم‌رانی و ثروت است.

دوم: هنگام حکم‌روایی بر محیطی که در آمد سرانه‌اش زیر خط فقر است به قیمت اندکی فقیرتر کردن بی‌نوایان خود را به شدت غنی کن.

چهارم: سیاست هنر تظاهر به بهره‌وری از امکانات و دروغ‌گویی در مورد محدودیت‌هاست.

دوم: آنکه می‌اندیشد سیاست هیچ نوع آمادگی یا تخصصی جز رذالت لازم ندارد زود به قدرت می‌رسد.

اول: سیاست سازمان یافتگیِ درجه بندی شدهٔ نفرت است.

سوم: نادیده گرفتن حقایق ملموس بهترین پایه‌های سیاست عملی را ایجاد می‌کند.

دوم: اگر می‌خواهی در سیاست به جای بلند برسی باید وجدانت راکنار بگذاری.

سوم: برای پرواز بلند یا سریع باید سبک باشی. وجدان را زمین بگذار یا به بیرون پرتاب کن.

اول: حداقل نادانی ضروری برای کار سیاسی آن است که خیال کنی دنیا از خودت شروع می‌شود.

و من به شما تاریک می‌آموزم

پیام آور لال: چه استادانی! با من بیایید تا به شما تاریک نمایم.

راوی: در فضای لوبیا شکل کلیه، موی‌رگ‌ها خون را می‌آورند. تصفیه‌خانهٔ عظیم به کار مشغول است. خون شسته و سموم آن گرفته

می‌شود. فیلترها مواد آلوده را گرفته، آلایـنده‌ها را جـدا کـرده بـه سـوی سیستم دفع می‌فرستد.

خواننده: آواز ناشاد گرگان گرسنه در تمام دشت پیچیده:

ما همه عدالت‌خواهیم.

راوی: عدالت‌شان، خود شکم سیری است.

پیام آور لال: عدالت سیاسی وجود ندارد.

چهارم: عدالت تعریفی نسبی در سلسله مراتب نردبانی ظلم است.

اول: کسی که در جوانی عدالت‌خواه نباشد خائن است و کسـی کـه در پیری عدالت‌خواه باشد احمق.

دوم: سگ‌های سیاست‌مداران، خود را نیز می‌درند.

سوم: سیاست، جنگ بدون خون‌ریزی است.

اول: سیاست هنر منع مردم از دخالت در اموری است که به خودشان مربوط می‌شود.

دوم: سیاست هنر انحراف مردم از خیر به شر است.

چهارم: زبان سیاسی، دروغ‌ها را حقیقت جلوه می‌دهد.

اول: سیاست، هنر انتخاب بین فجیع و نادل‌پذیر است.

سوم: ملت‌های بزرگ و کشورهای غنی مانند گانگسترها تجاوز می‌کنند.

چهارم: ملت‌های کوچک و کشورهای فقیر مانند فاحشه‌ها در مـعرض تجاوز ارزان قیمتند.

و من به شما تاریک می‌آموزم

راوی: و در این‌جا گُر به رهبری پیام آور لال آغاز می‌شود:

رأی گرفتن از توده‌ها به نفع دیکتاتورها مهم‌ترین دست‌آورد نبوغ سیاسی است. گوسفندان گرگ خود را انتخاب می‌کنند. نمایش دموکراسی فرهنگ خود را دارد. نزد دیکتاتور، سریع‌ترین راه حل مسأله حذف صورت مسأله است، دموکراسی بزرگ‌ترین مسأله است و باید حذف شود. در زیستِ منظمِ حشرات و موجودات کوچک، قوانین جدی، جانشین دموکراسی است. تمایل قطعی دیکتاتور به فساد باید مخفی شود. اگر از دیکتاتور بترسید ایمن‌تر خواهید بود تا دوستش بدارید. عشق شهروند به نتیجه نمی‌رسد، ترس او موقتاً. آزادی همواره ناتمام است. در دموکراسی همواره کاری برای انجام دادن وجود دارد. در استبداد همهٔ کارها فوراً انجام می‌شود و برای فردا چیزی باقی نمی‌ماند. زنده و پاینده باد استبداد.

چهارم: برای رأی دادن هرگز به خوبی‌های نامزد خود فکر نکن. چنین چیزی وجود ندارد. فقط به بدی نامزد رقیب بیندیش.

اول: اگر می‌خواهی رأی بدهی دیر و زود ندارد. در هر دوحال اشتباه می‌کنی.

پیام آور لال: اگر می‌خواهی حق پیروز شود باید به صندوق رأی، این احترام برانگیزترین دست‌آورد زیست اجتماعی بشری احترام بگذاری و هرگز در هیچ شرایطی به آن نزدیک نشوی.

سوم: صندوق رأی ناموس ملی است که از ناموس فردی به مراتب مقدس‌تر است.

اول: انسان‌ها به نفع شکم از ناموس صرف نظر می‌کنند.

چهارم: در نزدیکی انتخابات، روباه حامی مرغ و خروس و گرگ حامی بره می‌شود.

دوم: همیشه پیرو باشید.

سوم: همیشه قهرمان بطلبید.

چهارم: همیشه آقابالاسر بخواهید.

اول: همیشه رییس داشته باشید.

دوم: اصول و مواضع و اعتقادت را دور بریز. مهم آن چیزی است که رییس می‌گوید. هرگز نیندیش. به آن کس که رییس معین می‌کند رأی بده. اندیشهٔ تو ناقص است.

چهارم: به آن کس رأی بدهید که کم‌ترین قول را می‌دهد. شرم و نا امیدی کم‌تری را سبب خواهد شد. در هر حال هیچ کدام از نامزدها به قول‌شان عمل نخواهد کرد.

اول: رأی دادن مطلقاً مهم نیست. شمارش آرا مهم است.

سوم: ده در صد دموکراسی در رأی دادن رخ می‌نماید و بقیه در شمارش آرا.

دوم: مهم نیست که انتخابات را ببرید. مهم این است که شمارش را ببرید.

پیام آور لال: بدون خیانت قدم به راه سیاست مگذار. بدون ابزار می‌مانی.
اول: صلح‌گو وجنگ‌خواه باش.
سوم: همواره به فکر گسترش امپراتوری خود باش. فراموش نکن اما که گسترش امپراتوری جز در قلم‌رو حمقا ممکن نیست.
اول: عقلا را حذف کن. اگر نمی‌توانی بکش.
دوم: در حرف اصلاح‌طلب و در عمل واپس‌گرا باش.
چهارم: آینده‌گو و گذشته‌جو باش.
سوم: زنگار تاج پادشاهان ناپاک از خون پاکان است.
پیام آور لال: خود را به خدمت قدرت‌های سیاسی در آورده‌ای؟ ممکن است به عنوان کارمند نمونه بالا بروی اما به عنوان شهروند، با بقیهٔ شهر پایین خواهی رفت.
سوم: سه خانواده بیش از دیگران به حمایت نیاز دارند، گیاهان کم‌یاب و حیوانات در حال انقراض و دیکتاتورهای بازنشسته.
دوم: بزرگ‌ترین مخالف رفرم در دنیا، رهبر رفرم خواهان است، هنگامی که می‌خواهید تعویضش کنید.
دوم: بین خطوط اولین نطق هر دیکتاتور نوشته‌اند: بیایید صریح و راست‌گو و صمیمی باشید، شما تا قبل از من موجودی به خوبی من ندیده بودید.

و من به شما تاریک می‌آموزم

خواننده: چه تناقضاتی!
راوی: در لولهٔ حالب برای خروج از کلیه و رفتن به مثانه ولوله‌ای برپاست. حرکت و تلاطمات آب و مایعات از تغییرات خبر می‌دهد. همه

جا در حال تخریب است. موسیقی تـــاریک تأثیرات عـمیق خـود را گذاشته در کلام همه بازتاب یافته است.

پیام آور لال: شما چه بخواهید چه نخواهید همه چیز تغییر خـواهـد کرد. اگر با تغییرات هم‌راه شوید آسیب کم‌تری خواهید دید.

سوم: بالاترین لذت، خیانت به دوستان و نزدیکان است.

چهارم: هیچ حکومتی نمی‌تواند مـورچـه‌هایی را کـه بـاعث پـوسیدن و ریزش نهایی پایه‌هایش می‌شود ببیند.

اول: فساد مجسمه‌های چوبی از درون است.

چهارم: موریانه‌های داخلی را چاره نیست.

دوم: دیر یا زود ساختمان می‌ریزد.

اول: در سیاست مانند بندبازی، باید به ثانیه‌ها اندیشید، دقیقه می‌تواند دیر باشد، روز قرن است، هفته وجود ندارد.

سوم: صورت نادل‌پذیر و غیر قابل قبول سرمایه، بـرای سـیاست‌مدارن دل‌پذیرترین و قابل قبول‌ترین است.

چهارم: هیچ دیکتاتوری با دارندگان زر و زور در نمی‌افتد. چاقو دسـتهٔ خود را نمی‌برد. تبلیغات بر علیه آنان اما، قلوب توده‌ها را شاد می‌کند.

اول: هم‌بستگی سیاسی به معنای جـنون تـعداد زیـادی از مـردم بـرای ثروت‌مند شدن عدهٔ کمی از آنان است.

چهارم: حکومت ایده‌ئولوژیک، رذالت سازمان یافته است.

اول: گروه سیاسی، تخیل سازمان یافته است.

دوم: هر آینه در سیاست کم آوردی آن را انکار نکن، اولویت‌هـا را بـه گونه‌ای ارائه کن که کم‌بود تو در مراحل آخر قرار گیرد.

سوم: قرار داد تو با رقیب بر مبنای ساده‌ای قرار دارد: اگر راست گفتن در

مورد مرا متوقف کنی دروغ گفتن در مورد تو را متوقف خواهم کرد.

چهارم: بعضی مانند سگ پاسبان با همه فقر و مسکنت و ذلت‌شان برای خاطر ارباب‌شان می‌جنگند حتا کشته هم می‌شوند. از جان‌شان مایه می‌گذارند بدون آن که توجه کنند فقر و ذلت‌شان به دست همان ارباب پدید آمده.

اول: مأموران مالیات، دولتی را فربه می‌کنند که بیش‌ترین ظلم را به خود آنان روا می‌دارد.

راوی: کُر آغاز می‌شود:

تکنوکرات خود را در اختیار حکومتی می‌گذارد که آن را خوار می‌شمارد.تکنوکرات می‌نالد که حکومت دارای اهداف جنایتکارانه است بدون آن که به وسایل دست‌یابی به این جنایت، به خود بیندیشد. تمامی مأموران اخذ مالیات از زندگی‌شان ناراضی‌اند اما هیچ‌کدام به خود، به کار خود و به زندگی خود دقیق نمی‌شوند. کارمندان لحن و لهجهٔ ادارهٔ خود را پیدا می‌کنند. کارمند قادر به عصیان نیست اما فقط عصیان می‌تواند به کمکش شتافته کارش را درست کند. کارمند، عصیانگر را از راه دور دوست می‌دارد و به او مهر می‌ورزد اما هنگامی که عصیانگر در لباس ارباب رجوع جلو میز او سبز می‌شود طناب دارش را می‌بافد. جایی که یک کارمند وجود دارد تمامی روابط انسانی اداری می‌شود. بخش‌نامه‌های داخلی برای اطلاع خوانندگانش نیست، برای پوشش دادن به نویسندگانش است. طبایع ضعیف شبیه بالش پَر هستند همواره نقش ماتحت آخرین کسی را که بر آن‌ها نشسته می‌گیرند. شخصیت قوی سوآل‌های اساسی طرح می‌کند و اندیشه روشن می‌آورد و نظر صریح خود را ابراز می‌دارد در حالی که شخصیت ضعیف بین گزینه‌هایی که مال

خودش هم نیستند دست و پا می‌زند.

چهارم: وفاداری به رییس، آیین است.

اول: وحدت فقط در مقابل دشمن خارجی است.

دوم: در داخل جز خیانت و تفرق چیزی نمی‌گذرد.

چهارم: به همین دلیل دشمن خارجی همواره لازم است.

اول: در نبودش، ارباب‌رجوع نقش دشمن خارجی را بازی می‌کند.

چهارم: دیکتاتور چیزهایی را می‌بیند که مردم عادی نمی‌بینند و چیزهایی را نمی‌بیند که همه می‌بینند.

دوم: سیاست‌مداران فروشی‌اند. و چه ارزان.

سوم: اگر ملتی به یک نفر اعتماد کند او باید خود را یک سرمایه ملی حساب کند و پرهیزگاری پیشه کند اما دقیقاً در همین مقطع است که سرمایهٔ ملی احساس خود کفایی نمی‌کند و به سرمایه‌های دیگر ملت چشم می‌دوزد.

چهارم: دیکتاتور عاقل کسی است که در هر حالتی اعم از صحیح یا غلط از همه توقع تأیید داشته باشد.

اول: دیکتاتور واقعی یک چوب معمولی پیش پا افتاده است که با رنگ و لعاب به شکل فولاد در آمده باشد.

چهارم: چکش محکم و مناسب بردار، همه میخ می‌شوند.

سوم: دیکتاتور واقعی کسی است که هیچ نمی‌داند اما ایمان دارد که همه چیز می‌داند.

دوم: قدرت و خرد از یک‌دیگر می‌گریزند.

پیام آور لال: هرگز برای دیکتاتوران دعانفرین نمی‌کنم. وقتی آنان را با دقت می‌نگرم برای ملت‌ها دعانفرین می‌خوانم.

و من به شما **تاریک** می‌آموزم

راوی: زندانیان زندان یک لیتری مثانه به یک‌دیگر فشار می‌آورند. احساس غیر ارادیِ دفع، فضا را در هم می‌فشرد. جا برای تنفس نیست. عصب‌ها بافت ماهیچه‌ای را منقبض می‌کند. اغتشاش به نهایت رسیده. همهمه غیرقابل ضبط و شناسایی است. تعداد کشته‌شدگان رولت مخوف از شماره خارج است. امکان حمل اجساد به خارج فراهم نیست. بحث‌ها به نوعی همخوانی و مخالف‌خوانی گروهی تبدیل شده است. ناله‌های زمین گوش آسمان را کر کرده است. استغاثه حالت دعانفرین به خود گرفته. هیچ دستگاهی قادر به ضبط آن‌چه می‌گذرد نیست. حتا صدای چاقو کشان حکومتی قابل تشخیص نیست. حتا تک تیراندازان قابل شناسایی نیستند. چپ و راست و بالا و پایین و لمپن و مؤدب و چاقوکش و خردمند درهم تنیده‌اند و در دیگ می‌جوشند. جامعه قُل‌قُل می‌زند و بخش‌هایی از سرجوش دیگ سرریز می‌کند. همه از اطراف به سوی یک‌دیگر تیر می‌اندازند. فقط مرکز تیرباران می‌شود اما پیام آور لال مصون مانده دیگران بر زمین می‌افتند.

و من به شما **تاریک** می‌آموزم

اول: شما کی هستید؟

پیام آور لال: نترسید. من هستم. با ما بیایید.
اول: مرا کجا می‌برید؟
پیام آور لال: به اداره.
اول: چه کار دارید؟
پیام آور لال: فقط یکی دو سوآل از شما داریم. بعد بلافاصله آزاد می‌شوید.
اول: بسیار خوب. بفرمایید.
خواننده: و این شروع پایان فاجعه بود.
راوی: از جزئیات این آدم ربایی کسی چیزی نمی‌داند. آنان هم که می‌دانند ساکتند. از جزئیات ماوقع نیز جز دانای کل کسی چیزی نمی‌داند و ما مدت‌هاست راوی دانای کل را کنار گذاشته‌ایم. اما بحث‌ها و برخوردهای کلی معلوم است.
خواننده: همان فلّه نیز می‌تواند کارساز باشد.
راوی: دوئت آغاز می‌شود:

شوریدن بر ظالم عین فرمان است. هیچ آدمی بد نیست، آنچه باعث اعدام آدم‌ها می‌شود شرایط نا به سامان ارتکاب گناه است. مبارزهٔ سیاسی نوعی بازی است که در آن پلیس می‌تواند شما را بزند یا بدون محاکمه اعدام کند. قدرت فساد می‌آورد، قدرت مطلق فساد مطلق. مقاومت کن، اگر باید زجر بکشی بگذار با افتخار باشد. زندگی یک باکتری در مقابل زندگی یک فیل جز بی‌سوادی در خواندن عقربه‌های ترازو چه عدلی را نمایش می‌دهد؟ برای درک و برای عدل باید سخنان طرف دیگر را نیز شنید اما پیش از شنیدن سخن طرف داوری کنیم تا نظرمان تغییر نکند. جهت خطا مهم‌تر از میزان خطا است. قوانین را در

خدمت مردم نگذارید، مردم را در خدمت قوانین بگذارید. من شرمنده‌ام که چنین قوانینی بر ما حاکم است. هدف از قانون نباید محدود کردن و بستن دست و پای مردم باشد، هدف باید ازدیاد آزادی انسان‌ها باشد. قانون برای فقرا و ضعفاست، اغنیا و اقویا خودشان قانونند، آنان حتا در صورت ارتکاب مخوف‌ترین جنایات نیز از مجازات می‌گریزند. قانون بد فجیع‌ترین نوع ظلم است. آن‌چه در بعضی قوانین بر زنان می‌رود موجب شرمساری کل بشریت و تاریخ است. قوانین درست شده‌اند تا شکسته شوند. قوانین انسانی مسخره‌ترین نوع نمایش خودخواهی‌های انسانی است که جمعیت خود را اضافه کرده و روی دست خود مانده. قراردادهای مکتوب حتا ارزش همان کاغذی که بر آن نوشته شده‌اند ندارند. هیچ شاعری طبیعت را به آن خوبی وصف نکرده که حقوق‌دان‌ها خیال می‌کنند حقیقت را تشریح کرده‌اند. مهم نیست که مخالفانت در مخالفت با تو چه‌قدر حرف می‌زنند مهم این است که آن‌چه تو می‌گویی انجام دهند. زندان را دیوارهای سنگی نمی‌سازد، زندان در دل توست. کسانی که برای آزادی می‌جنگند پس از تحمل مشقات فراوان در نهایت هیچ چیز جز اربابان جدید به دست نمی‌آورند. انسان آزاد آفریده می‌شود، بعداً به زنجیر می‌افتد. درخت آزادی باید گاه‌گاهی با خون مستبدان آبیاری شود. بیش‌ترین جنایت‌ها و اسارت‌ها به نام آزادی انجام شده است. آزادی یعنی مسئولیت، و این را کمتر کسی دوست دارد. بهتر است در غل و زنجیر باشی تا آزاد. بار مسئولیت آزادی از زنجیر سنگین‌تر است. بهتر است روی پاهایت بمیری تا برای زندگی زانو بزنی. تو محکوم به آزادی هستی. دشمنان آزادی بحث نمی‌کنند آنان فریاد می‌کشند و با چماق و چاقو می‌کشند. آزادی آزادی است، برابری نیست عدالت نیست

شادی هم نیست فقط آزادی است با مسئولیت‌های جدی‌اش. آزادی گام اول هر چیز دیگر است. در فضاهای دیکتاتوری، ارائه مراجع فرهنگی نیز، سیاسی و خطرناک است، همه راگیر شحنه و دژخیم می‌اندازد

راوی: دیگر صدای زندانی ربوده شده به‌گوش نمی‌رسد. نیازی به امحاء جنازه نیست. کسی را اعتراضی نخواهد بود.

راوی: دریای تند ادرار جریان یافته. هر بحثی بی‌نهایت خطرناک شده. همه چیز در هم فرو رفته است. تحمل این فضا برای خونسردترین نیز غیر ممکن شده است.

پیام آور لال: مقاومت بی فایده است. ما با شما چند کلمه صحبت داریم.

دوم: بسیار خوب. من حرفی ندارم. اما به بانو **چهارم** کاری نداشته باشید.

پیام آور لال: اگر چه شما همواره با هم هستید اما به ایشان کاری نداریم.

چهارم: من از شما نمی‌ترسم. اگر باید بود من هستم.

خواننده: شرح دل‌خراش جریانات مخوف را به عهدهٔ خواننده بگذار و فقط خلاصهٔ بحث را ارائه کن.

راوی: تریو آغاز می‌شود:

من به متقلبی که سرنوشت ملت را در دست می‌گیرد اعتراض ندارم، من به کل جریانی که یک سلول سرطانی را تا این مقام بالا آورده اعتراض دارم. دیکتاتور و حقیقت دو زوج سابق و خوش‌بخت بودند که به

سختی از یک‌دیگر طلاق گرفتند. دیکتاتور بر هر موجی که بتواند سوار می‌شود، برای او فقط موج‌سواری مهم است نه مقصد. دیکتاتور واقعی، عافیت‌طلب ترسویی است که خود را مانند قهرمانان جنگی جا می‌زند. دیکتاتوران خود را بالاتر از قوانین و اصول مردم عادی و عامی می‌دانند و در هر لحظه آماده‌اند همه قوانین را زیر پا بگذارند، گاه نیز هنگامه‌اش می‌رسد و مردم عادی برای اعادهٔ همان اصول به پا می‌خیزند و دیکتاتوران را زیر پا له می‌کنند. صدایی که از دهان دیکتاتورها و سیاست‌پیشگان می‌شنویم صدای بهشتی و اعمالی که از آنان می‌بینیم اعمال جهنمی است. هرگز خود را برای حمله به هیچ وزیری خسته نکن، دندان ببر و دست هشت‌پا هیچ تقصیری ندارد، برای زدن ببر مغز او را هدف بگیر. سیاست پیشهٔ جویای قدرت مانند پلنگ گرسنهٔ مقتدر طالب غذا، متحرک و پر انرژی است. سیاست پیشهٔ به قدرت رسیده کفتار پیر خُرناس‌کشی است که جز برای حفظ لاشه و مردارش هر تحرکی را برای جهاز هاضمه‌اش مضر تشخیص می‌دهد. شنیدن سخنان پیش پا افتادهٔ دیکتاتوران مانند رفتن به فروشگاه‌های ارزان قیمت تولید انبوه است، همه چیز به وفور و ارزان است اما حتا یک کالای متشخص ارزش‌مند نخواهی یافت. سیاست پیشهٔ به قدرت نرسیده خود را در خدمت ملت قرار می‌دهد سیاست پیشهٔ به قدرت رسیده ملت را در خدمت خود قرار می‌دهد. آن مقدار که سیاست پیشهٔ حرفه‌ای خرج می‌کند تا به صندلی برسد به مراتب بیش از حقوقی است که قرار است روی آن‌صندلی دریافت کند، مابقی همه درآمد صندلی و حق خود صندلی است. دیکتاتور خردمند گرگی است که بتواند ثابت کند که قربانی گوسفندان داخل معده‌اش شده است. دیکتاتورها همه مانند هم هستند، بدی

سیاهی است و سیاهی همانند است، فقط نورها و رنگ‌ها با هم تفاوت دارند. دیکتاتورها مردگانی هستند که نسل پس از نسل زیسته‌اند. دیکتاتوری که راه می‌رود مردهٔ متحرک است. دیدن دیکتاتور باور مرا به زندگی پس از مرگ تقویت می‌کند. وجود دیکتاتورها در واقع اثبات پیروزی هنر مومیایی است. پشت لب‌خند ملیح دیکتاتور، دندان‌های فولادی و معدهٔ سیری‌ناپذیر پنهان است. در سیاست دوستی معنا ندارد جز در مقابل دشمن مشترک. سیاست‌مداران مشتی کوسه‌اند که به دنبال بوی خون دور یک‌دیگر حلقه زده‌اند. گرگان گرسنه حلقه می‌زنند و چشم در چشم یک‌دیگر می‌دوزند، اولین خمیازه صاحبش را قربانی می‌کند. دموکراسی اقلیت مرا به یاد میدان‌های نبرد می‌اندازد، تعداد کمی چکمه و مهمیز به پا کرده‌اند و آمادهٔ سواری‌اند و میلیون‌ها نفر زین بر پشت آمادهٔ سواری دادن. کسانی سوار بر توده‌ها به طبقات می‌تازند و کسانی سوار بر طبقات به توده‌ها، دیکتاتور واقعی نامریی است، او سوار بر همه به همه می‌تازد

راوی: دیگر از اسرا خبری نیست. جنازه‌ها رها.

و من به شما تاریک می‌آموزم

راوی: این‌جا خروجی ادرار است. راه بسته است. ادرار پس می‌زند. فضا به‌طور مطلق شاش‌بند است. هیچ نظامی در کار نیست. همه شبیه به پیام آور لال و انفجار قریب‌الوقوع به نظر می‌رسد.

و من به شما تاریک می‌آموزم

خواننده: به فکر گریز بودم.

پیام آور لال: می‌بینی که هیچ گریزی نیست. گیر افتادن شب و روز ندارد و مستقل از اقدامات ایمنی است.

سوم: چه می‌خواهی؟

پیام آور لال: تخلیهٔ اطلاعات.

سوم: و در آن صورت؟

پیام آور لال: نمی‌دانی اما، زندگی و مرگ پس از آن تفاوتی ندارد. در هر حال سقوط حتمی است.

خواننده: آزار می‌بینم. زودتر تمامش کن.

راوی: دوئت آغاز می‌شود:

فرزند نامشروع مارکس و کاترین کبیر فرو پاشید. بی‌عدالتی با سریع‌ترین اتومبیل کورسی به پیش می‌تازد در حالی که عدالت اجتماعی

با دوچرخه از راه می‌رسد. حاکمانِ اجتماع، صندلی ماشین کورسی‌شان را به شکل زین دوچرخه و فرمان آن را به شکل فرمان دوچرخه در آورده‌اند. فقط احمق‌ها در مورد شکل حکومت بحث می‌کنند، عقلا فقط به زور بیش‌تر در هر شکلی می‌اندیشند. زیربنای حکومت‌های غیر دموکراتیک، ترس است. رهبر موفق آن است که مردمش بتوانند بگویند چه می‌خواهند و خودش بتواند آن‌چه را خودش می‌خواهد انجام دهد. حکومت باید بتواند از داخل نو شود. تغییر داخلی مانند ضد عفونی و سم پاشی بر ضد حشرات موذی است. زیباترین زیبایان بدون تعویض لباس به گند می‌افتند. در مبارزهٔ سیاسی، بردن همه چیز نیست، تنها چیز است. صلح، زمانهٔ تقلب بین دو جنگ است. همسر سزار برتر از سوءظن‌هاست. کشمکشی فاجعه آمیزتر از کشمکش یک زوج سیاسی – غیر سیاسی نیست. حکومتی که در آن ابزارهای تغییر تعبیه نشده باشد به انفجار می‌رسد. قانونی که در آن انحلال پارلمان پیش‌بینی نشده باشد لوله‌های خروجی‌اش بسته است و متضمن مخوف‌ترین انفجارهاست.بهترین حکومت آن است که کم‌ترین حاکمیت را اعمال کند. هیچ حکومتی بدون اپوزیسیون نیرومند، به طور ایمن زندگی بلند نخواهد کرد. حکومتی که کارهای قبلی را کمی بهتر یا بدتر انجام دهد منفور است، حکومت محبوب کاری می‌کند که تاکنون انجام نشده است. کارآیی ملی در دموکراسی و کارآیی دولتی در دیکتاتوری است. اگر حکومتی آن‌قدر مقتدر باشد که بتواند هر آن‌چه را شما می‌خواهید به شما بدهد، آن‌قدر مقتدر خواهد بود که دو برابر هر آن‌چه را شما دارید از شما بگیرد. دیکتاتور این احساس را القا می‌کند که در خدمت است نه در قدرت. دیکتاتوری بدترین شرّ شیطان است. حکومت مطلقه، تاجر فاخری است

که سوار برکشتی اعیانی دریا می‌نوردد، همه چیزش عالی است منتها به صخره‌ها بر می‌خورد، در هم می‌شکند و غرق می‌شود. حکومت مطلقه به وسیلهٔ کشتار فردی تعدیل می‌شود. بدترین قانون اساسی از بهترین دیکتاتوری بی‌قانون بهتر است. دیکتاتور به جاه طلبی خود میدان می‌دهد، مهم نیست که از آن بدبختی و غم زاده می‌شود. دیکتاتور همواره خطر سقوط و له شدن زیر دست و پا را احساس می‌کند، هر تیری که از چلهٔ کمان رها شود نیروی جاذبه را روی خود احساس می‌کند. دنیا به کسانی که مغز حمار و جگر شیر دارند جایزه می‌دهد. دنیا به دام کسانی افتاده که زبان روباه و نیش افعی دارند. دیکتاتور جز به هدفش به هیچ کس و هیچ چیز نمی‌اندیشد، هر وسیله‌ای برای او مجاز است. اگر چراغ‌های تمدن خاموش شود دیگر روشن نخواهد شد. همبستگی ما به معنای زیست ماست، ما باید همگی به هم پیوسته باشیم و با هم اعدام کنیم در غیر این صورت جداگانه و تک‌تک اعدام خواهیم شد. زندانی و زندانبان میوه‌های یک درختند. هنر نیست که تمام مردم را برای مدتی بفریبی، هنر نیست که عده‌ای از مردم را برای همیشه بفریبی، هنر آن است که تمامی مردم را برای همیشه بفریبی.

راوی: پاره پارهٔ لاشهٔ سقوط کرده در جهان پخش می‌شود.

راوی: مدت‌هاست همه به شکل پیام آور لال درآمده‌اند. پیام آور لال با خستگی به این پیروزی خطیر و با ارزش می‌نگرد.

پیام آور لال: اول صورت و شخصیت‌شان را بگیر و آنان را توده‌ها و عوام خطاب کن، بعد آنان را مورد سرزنش و اتهام و عتاب قرار بده که چرا صورت و شخصیت ندارند و کالانعامند. حق و ناحق قضیه به وکیل مدافع ربطی ندارد، فقط حق‌الوکاله مطرح است. داوری قاضی به نفوذ و ثروت متهم و رشوهٔ اخذ شده بستگی دارد. عدل کلمه‌ای واهی است، آن‌چه رخ می‌دهد ظلم است که باید عدل خوانده شود. سیاست‌مدار واقعی کسی است که به طرف مقابل می‌گوید برو به جهنم اما این حرف را به شیوه‌ای می‌گوید که طرف آدرس جهنم را پرسیده به دنبال ترتیب دادن مقدمات مسافرت برود. از مذاکره نترس اما از سر ترس نیز مذاکره نکن. هرگز مرگ دشمنانت را نخواه، آنان را بکش. زخم بدن خیلی زود تر از زخم اهانت خوب می‌شود. متر ارزش هرکس، تعداد و بزرگی دشمنان اوست. شما هرگز برده هیچ کس نخواهید بود، من شما را آزاد می‌کنم تا با کمال رغبت بردهٔ من باشید. تاریخ، گردآوریِ سیاست‌های قبلی و سیاست، تاریخِ حاضر است. مثال‌های تاریخ تبدیل به فلسفه می‌شوند. تاریخ

نویسی گردآوری شایعات است. تاریخ وجود ندارد فقط بیوگرافی وجود دارد. تاریخ تکرار یک سلسله وقایع کپی شده از یک واقعهٔ اصیل است. تاریخ آموختنی نیست به یاد آوردنی است. هر چه به زمان حاضر نزدیک‌تر می‌شویم تاریخ ضخیم‌تر و کم محتواتر می‌شود. قوانین نوشته شده مانند تار عنکبوت است، فقرا و ضعفا را می‌گیرد اما به وسیلهٔ حشرات قدرت‌مند پاره می‌شود. یک سیاست‌مدار با کیف دستی‌اش می‌تواند به مراتب بیش از هزار دزد مسلسل به دست سرقت کند. سیاست‌مدار واقعی بارها زندانی شده، بارها استعفا کرده، بارها تبعید شده، بارها سوء قصد شده و لااقل یک بار هم اعدام شده است. من دولتم من قانونم من مطلقم. من به تنهایی از مجموع شما بیش‌تر می‌ارزم. تنها هنری که حکومت‌ها به سرعت از یک‌دیگر یاد می‌گیرند هنر غارت مردم خودشان است. فقط یک ماهی مرده با موج شنا می‌کند. کسانی که وطن را ترک کرده به آن پشت کرده‌اند بزرگ‌ترین وطن پرستانند زیرا وطن را از شر خود نجات داده‌اند. من برای کشورم نخواهم مرد در عوض اجازه می‌دهم کشورم برای من بمیرد. تا روزی که یک روح پاک در زندان است آزاد نیستم. قوانین بر دو دسته‌اند، دستهٔ اول آن‌ها که ملت باید اجرا کند دستهٔ دوم آن‌ها که حاکمیت نباید اجرا کند. بهتر است واقعاً بمیری تا از ترس بمیری. هرگز جنگ خوب وجود نداشته است، صلح بد چرا. کسی که جنگ را ندیده هرگز قادر به تصور آن نخواهد بود. شروع جنگ به مراتب آسان‌تر از خاتمهٔ آن است. تنها راه مقابله حمله است. تاکنون هیچ‌کس بر ضد صلح نبوده، حتا دیکتاتورهای جنگ‌جوی طول تاریخ این کار را برای صلح کرده‌اند. جنگ موقعی جنگ است که برادر برادر را بکشد.تو باید کودکان بیش‌تری را بکشی تا خودت بتوانی زنده بمانی.

راوی: صدای موسیقی پیام آور لال منفجر شده است.
و من به شما تاریک می‌آموزم

خواننده: آزار مرا از حد گذرانیده‌ای.

راوی: تمام شد. فقط بگویم که اکنون همه پیام آور لال را می‌شناسند. تغییر شکل ضروری است. پیام آور لال در لباس جدید، در حالی‌که حتا نیم نگاهی نیز به پشت سر نمی‌اندازد، می‌رود و می‌خواند.

و من به شما تاریک می‌آموزم
و شما سیاست نورزید

و من به شما تاریک می‌آموزم

راوی: صدای موسیقی سینتی‌سایزری کامپیوتری به‌گوش می‌رسد. فضا تغییر کرده‌است. پیام آور لال به سوی بالا می‌رود. به سوی خاستگاه نخستین. دستگاه مغز و اعصاب، مخ و مخچه. صعود از طریق نخاع انجام می‌شود. راه را می‌شناسد و چالاک و مطمئن گام برمی‌دارد. فضای نهایی را می‌شناسد و کمی وحشت دارد. در جمجمه صداهای مهیب کوفتن بر طبل پیچیده. با هر ضربه کل سیستم مغزی تکان می‌خورد. در فضای ماکرو مراسم عزاداری جدی برقرار است. توسرزنی. پیام آور لال برای پوشاندن ترسش دعانفرین همیشگی را زیر لب تکرار می‌کند.

پیام آور لال: و این منم که به شما تاریک می‌نمایم. مرا بپرسید. مرا بخواهید. و من به شما تاریک می‌نمایم. و این کلام تاریک خواهد بود.

راوی: در بیرون فضا شبیه فضای هم‌فکریِ پارلمان فرمایشی است. پیام آور لال در بالا و روبه‌روی دیگران، هم‌فکران و مشاوران و بقیه آن پایین به بحث مشغولند. همه بیل در دست دارند و بر سر خود خاک می‌ریزند. با بیل و با دست بر سر خود می‌کوبند.

خواننده: در این سفر وحشت‌ناک به دنبال چه چیز می‌گردیم؟

راوی: من به دنبال خود می‌گردم.
خواننده: من خودم را می‌شناسم. قبلاً پیدا کرده‌ام. اکنون می‌خواهم تاریک را پیدا کنم.
راوی: اگر خود را پیدا کنی همه چیز را یافته‌ای و دیگر به دنبال هیچ چیز نمی‌گردی. اگر به دنبال چیزی می‌گردی پس هنوز خودت را پیدا نکرده‌ای.
خواننده: بسیار خوب. من روشن‌فکر آخر قرن بیستم هستم که در سرزمینی غریب زندگی می‌کنم.
راوی: تو متعلق به اول قرن ۲۱ هستی.
خواننده: چه فرق می‌کند؟
راوی: سی‌سال اختلاف سن من و تو.
خواننده: و من به شما تاریک می‌آموزم
راوی: ادا در نیاور. روزی می‌رسد که واقعاً آوازت را خواهی خواند. در هر حال فضا در نهایت نظم اداره می‌شود. پیام آور لال در می‌یابد که یاران سابق همه ترفیع مقام یافته به درجات بالای علمی رسیده‌اند. نمایندگان همهٔ شعبه‌های علم حضور دارند. هنوز بحث‌های دانشگاهی در جریان است منتها وسط آشوب و صدای کوفتن بر طبل نمی‌توان با نظم بهتر ضبط و ارائه کرد. معرفی تک‌تک بازیگران نیز به تفکیک مقدور نیست.

فضا شبیه خوابگاه دانش‌جویان است. سلول‌های مغزی کنار یک‌دیگر مانند کتاب‌های کتاب‌خانه قرار گرفته‌اند. اینان جز اندیشیدن نمی‌دانند. از بیرون خطر تهاجم چوب و چماق و سنگ و گاز و گلوله وجود دارد. سلول‌ها، متوحش و عصبی و هیجانی جرقه‌های دشارژ می‌زنند.

نگهبان چهارم: هیچ اهل علمی به پایان نمی‌رسد و ما خستگی‌ناپذیر تا پایان می‌ایستیم.

نگهبان اول: اهل علم همان قدر تشنه است که اهل پول گرسنه.

نگهبان سوم: اهل علم جزایر منفرد اقیانوس جهل هستند.

راوی: خطر نزدیک است اما بحث‌ها عملی نیست، فلسفی و ریشه‌ای است. آنان در مورد اسلحه و ابزار مقاومت‌شان بحث می‌کنند.

نگهبان دوم: کتاب خوب فرشتهٔ بزرگ است. بعضی کتاب‌ها را باید چشید. بعضی‌ها را مزمزه کرد. بعضی‌ها را باید بلعید. تعداد کمی را باید با دقت جوید و هضم کرد.

چهارم: کتاب خوب حیات‌بخش روح است همان طور که خون حیات‌بخش جسم.

سوم: با انتشار مخالفم. منتشر کرده‌ای؟ لعنت بر تو باد.

چهارم: فقط انسان‌های خودخواه یا جلف منتشر می‌کنند. انسان‌های کامل ساکت می‌نشینند.

سوم: فرشتگان می‌نویسند اما شیاطین منتشر می‌کنند.

اول: کتاب خوب را مانند کودکان درست نمی‌کنند. مانند اهرام مصر درست می‌کنند. با روی‌هم گذاشتن سنگ‌ها. آن کس که با عملیات کودک‌سازی کتاب می‌سازد، محصول کارش هرچه باشد که من تردید دارم چیزی باشد، کتاب خوب نخواهد بود.

چهارم: سه نوع مجسمه‌سازی داریم. کاستنی مانند مرمر، افزودنی مانند موم، ترکیبی. کتاب نوع سوم است.

اول: کتاب‌ها به دو خانواده تقسیم می‌شود. کتابی برای یک ساعت و کتابی برای همیشه.

سوم: چیزی به نام کتاب اخلاقی یا غیر اخلاقی وجود ندارد، کتاب یا خوب نوشته شده یا بد. اخلاق خوب و بد به خواننده مربوط است.

چهارم: مردم کتاب کلاسیک را عمیقاً تحسین می‌کنند اما نمی‌خوانند.

اول: بعضی کتاب‌ها بدون آن که حق باشد فراموش شده‌اند اما هیچ کتابی بدون آن که حق باشد ماندگار نشده است.

دوم: کتاب بهترین زینت است.

و من به شما تاریک می‌آموزم

راوی: پیام آور لال با دعانفرین همیشگی اعلام حضور می‌کند. همه لحظه‌ای مکث می‌کنند، به رمزگشا می‌نگرند، بیش از لمحه‌ای طول نمی‌کشد.

اول: و من به شما تاریک می‌آموزم.

چهارم: یعنی چه؟

سوم: کیست؟

دوم: از کجا آمده؟

اول: با او چه کنیم؟

پیام آور لال: نهراسید. قبلاً از شما بودم. با پرش به شکل کنونی در آمدم و به رسالت مبعوث شدم.

چهارم: باز یک مدعی پیام‌آوری.

سوم: پیام‌آور دروغین.

دوم: ما پیام‌آور خود را داریم.

اول: اکنون چه می‌خواهی؟

پیام آور لال: آمده‌ام تا به شما تاریک بیاموزم.

چهارم: شیوه‌های یادگیری ما دیگر است.

سوم: نظری و عملی.
دوم: تا پدیده‌ای تکرارپذیر، مشاهده‌پذیر، آزمایش‌پذیر و ابطال‌پذیر نباشد علم نیست و به باور ما در نمی‌آید.
اول: آیا تاریک را می‌توان تجربه کرد؟
پیام آور لال: نه این‌جا.
چهارم: آیا اساساً می‌توان او را دید؟
پیام آور لال: برای دیدنش باید چشمان خود را بشویید.
دوم: و لابد با کُلُر؟!
سوم: آیا تاریک آزمایش پذیر است؟ تعریف پذیر است؟ تکرار پذیر است؟ ابطال پذیر است؟
پیام آور لال: تاریک همه جا هست. همه زیر نگاه تاریک هستند.
چهارم: از این سخنان بسیار شنیده‌ایم.
دوم: تو مخل کار ما می‌شوی.
پیام آور لال: شما به کار خود ادامه بدهید. من همین‌جا می‌نشینم و نظارت می‌کنم.
راوی: حمله آغاز شده است. نفوذ انجام یافته اما دانش‌جویان بی خبر مانده‌اند. اگر هم خبردار می‌شدند، کاری از دست‌شان بر نمی‌آمد. در فضای بدون تشکل، در و دروازه‌ای برای جلوگیری از ورود وجود ندارد. صدای هولناک کوفتن بر طبل، بر سراسر فضا استیلا دارد. عناصر علمی به کار خود باز می‌گردند اما رگه‌هایی از نگرانی به وجودشان چنگ انداخته. آنان پیام آور لال را به یاد نمی‌آورند. با آنکه آنزیم‌های نگهبان را به دور او گماشته‌اند اما می‌دانند که زور زندانی از نگهبان‌ها بیش‌تر است.

پیام آور لال از مقاطع عرضی نخاع بالا آمده، در هر مقطع یک زوج عصب از بین‌مهره‌ها بیرون آمده که مورد بازدیدش قرار گرفته و سیاه شـده. در این میان به حنجره سرک کشیده. جایی که حتماً باید سیاه می‌شده چون در همهٔ کارهای بد، در مصرف غذا و هوا و از همه بدتر، در سخن گفتن مشارکت داشته. سپس به مرکز نخاع یا مرکز تجمع هستهٔ اعـصاب سـر کشیده، ساکت و بی‌حرکت نشسته است. بحث‌ها ادامه دارد اما گویندگان که از وجود ناظر مطلع هستند هر کدام به نحوی سعی مـی‌کنند بـهترین نمایش خود را به اجرا بگذارند تا بیش‌تر بدرخشند، لاجرم بیش‌تر حرکت می‌کنند و بیش‌تر سخن می‌گویند تا توجه بیش‌تری جلب کنند.

سوم: زندگی اندیشه نشده ارزش زیستن ندارد.

راوی: بحث‌های نا مربوط‌تر از آن است که بتوان نظامی ایجاد کرد امـا همین بحث‌ها مهم‌تر از آن هستند که بتوانند هرگز خاموش شوند.

چهارم: هنگامی که فلسفه نقاشی می‌کند فقط خاکستری بر خاکستری می‌نشاند.

اول: برای نقاشی خاکستری کفایت می‌کند اما تصویر رنگـی واقـعی‌تر است.

سوم: نقاشی بدون رنگ مثل موسیقی بدون صداست.

دوم: متافیزیک بدترین شیوهٔ توضیح چیزی است که با غـریزه یـا حس دریافته‌ایم.

سوم: سقرات تاریخ نیست، امکان است.

اول: سقرات دیوانه‌ای است که ایمان دارد **سقرات** است.

چهارم: سقرات نمایشی نیست که دو نفر بتوانند بازی کنند.

دوم: اگـر سـقرات بـزرگ‌ترین انسـان سـیاره است افـلاتون بـزرگ‌ترین

نویسندهٔ سیاره است.

سوم: فلسفهٔ دارندگی و خواهندگی پس از افلاتون جز تحشیه به افلاتون نیست.

اول: هدف از فلسفه چیست اگر نه آزادی انسان؟

دوم: همه چیز در حال تغییر است، هیچ چیز واقعاً به وجود نمی‌آید، هیچ چیز واقعاً از بین نمی‌رود، همه چیز در حال شدن و تغییر شکل است.

سوم: اگر نادانی در مورد طبیعت باعث به وجود آمدن خدایان المپ شده، دانش در مورد طبیعت، المپ را از بین خواهد برد.

چهارم: آن‌جا که مشاهده ارزش است پیروزی با ناظر بیدار و چشم به‌راه است.

دوم: زیبایی جهان علم در قربانی کردن فرضیه‌های زیبا به پای حقایق زشت است.

اول: دانش از آجرهای حقیقت ساخته شده است. همان‌گونه که خانه از آجرهای سنگی ساخته می‌شود. ذخیره سازی اطلاعات همان قدر علم است که تلّی آجر خانه است. اگر اطلاعات مربوط به وقایع را روی میز بریزیم همان‌قدر علم تولید می‌شود که آجرهای روی هم ریخته خانه تولید می‌کند.

دوم: در یک تحقیق علمی جدی هنگامی موفق شده‌ای که به جای سوآلی که پاسخ گفته‌ای لااقل دو سوآل به همان عظمت پدید آید.

اول: در جهان علم امتیاز به کسی تعلق می‌گیرد که دنیا را قانع می‌کند نه به کسی که اندیشه برای اولین بار به ذهنش خطور کرده.

سوم: اندیشهٔ جدید وجود ندارد. اغلبِ اندیشه‌ها همیشه بوده‌اند. مهم قانع کردن دیگران است.

دوم: کاشف برای نخستین بار پیدا نمی‌کند، برای نخستین بار دنیا را قانع می‌کند.

اول: ما به دانش‌مند اعتماد می‌کنیم زیرا می‌تواند نکاتی را که عنوان می‌کند اثبات کند.

دوم: اگر حرف‌ها و نظریه‌ات با معادلات ماکسول هم‌خوان نیست بد به حال ماکسول، تئوری او را کنار بگذار. اگر حرف‌هایت با بعضی آزمایش‌ها یا مشاهدات هم‌خوان نیست می‌توان گفت: گاه اوقات دستگاه‌های اندازه‌گیری درست کار نمی‌کنند یا به حد کافی دقیق نیستند آزمایش نهایی و اثبات کننده می‌تواند در راه باشد. اما وای به حالت اگر نظریه‌ات در تضاد با قانون دوم ترمودینامیک قرار گرفته باشد، سخنت را به اولین سطل زباله پرتاب کن پیش از آن که خودت را با تحقیر و تمسخر به زباله‌دان بیندازند.

چهارم: انجام کمّی آزمایش به مراتب آسان‌تر از بیان کیفی آن است. البته باید توجه داشت که فقط بیان کیفی، علم نیست. «دل هر ذره را که بشکافی» علم شکافتن اتم نیست. همانگونه که سخن گفتن از جاذبه نیز پی‌بردن به علم جاذبه نیست. علم امروز، کمّی کردن مقولات کیفی است.

سوم: ما برای آزمایش‌های تفننی یا بی‌هدف، انرژی نداریم بنابراین باید قبل از انجام آزمایش دو بار بیندیشیم.

دوم: به دنبال خرد بی‌نهایت مباش، خطای بی‌نهایت را محدود کن.

چهارم: هدف دانش بازکردن درهای خرد نهایی نیست. هدف اصلی گذاشتن مرز و محدودیت برای خطاهای بی‌پایان است.

سوم: دانش بدون مذهب لنگ و مذهب بدون دانش کور است.

اول: دانش‌مندان اسلحه ساز گناه را می‌شناسند و این دانشی است که

هرقدر بخواهند نمی‌توانند از دست بدهند.

سوم: هیچ دانشی را وقتی داشتی نمی‌توانی نداشته باشی.

دوم: حقیقت جدید علمی به این دلیل به پیروزی نمی‌رسد که مخالفانش را قانع می‌کند یا آن‌ها را وا می‌دارد که حقایق نورانی را ببینند بل به این دلیل که مخالفانش به تدریج می‌میرند و نسل جدیدی بار می‌آید که با علم جدید آشناست.

چهارم: وقتی خود را در جمع دانش‌مندان می‌بینم احساس شادمانی عمیق و امید به آینده پیدا می‌کنم.

دوم: برای یک تئوری علمی دو پارامتر مهم است زیبایی و تطابق با آزمایش. زیبایی البته جذاب‌تر است.

سوم: تحقیق علمی فقط از یک ذهن عملی بر می‌آید.

اول: دانش‌مند محقق باید هر شب با یک فرضیهٔ جدید رؤیاهای خوش ببیند اما صبح قبل از صبحانه، فرضیهٔ ناموفق را دور بیندازد تا دچار سوء هاضمه نشود.

دوم: وقتی دانش‌مندی جا افتاده می‌گوید فلان چیز ممکن است با احتمال قریب به یقین درست می‌گوید. اما وقتی می‌گوید فلان چیز غیر ممکن است با همان احتمال یا بیش‌تر اشتباه می‌کند.

چهارم: در هنگام تحقیق پایه‌ای به انجام چیزی مشغولی که هرگز نمی‌دانی.

اول: دانش یعنی طرح سوآل‌های ناجور و یافتن پاسخ‌های جور.

دوم: نقش نوزاد تازه به دنیا آمده شبیه به نقش اختراع جدید بعداً معلوم می‌شود.

سوم: بعضی کشفِ یک بشقابِ پلو را مهم‌تر از کشفِ بشقابِ کهکشان

می دانند.

اول: چیزی را که یک انسان می‌تواند اختراع کند انسان دیگر می‌تواند کشف کند.

سوم: کشف دیدن چیزی است که همه دیده‌اند و فکر کردن به چیزی که معدودی اندیشیده‌اند و بیان چیزی که لااقل یک نفر دیگر با صدای ضعیف گفته است.

چهارم: دوباره اندیشیدن یعنی داشتن این قدرت که دو اندیشهٔ متضاد را در آن واحد در ذهن نگه‌داری و هر دو را نیز قبول داشته باشی.

دوم: چیزی که به آن اندیشیده‌ای دیگر اندیشه نشده باقی نمی‌ماند.

اول: عملکرد انسان‌ها به من اجازه می‌دهد تا از خود بپرسم آیا انسان‌ها فکر هم می‌کنند؟

سوم: اگر قبل از گردآوری تمامی شواهد و مصداق‌ها نظریه‌پردازی کنی، بالاخره شاهدی از راه می‌رسد که مصداق نظریه‌ات نیست.

دوم: تجربه به قیمت بالا رفتن آنتروپی ذهن، یعنی از دست رفتن استعداد عملکرد اندیشه، به دست می‌آید.

اول: جوانان ذهن و شجاعت و پیران عقل و تجربه دارند.

سوم: اکثر مواقع راه بهتری وجود دارد.

چهارم: اغلب موارد کلمات در نابه‌جا یا با لحن نامناسب به کار می‌روند، در نتیجه به مفاهیم نا به جا راه می‌برند و باعث سوء تفاهم می‌شوند.

و من به شما **تاریک** می‌آموزم

خواننده: آیا این شیوهٔ داستان‌سرایی درست است؟

راوی: دیگر دوران قصه‌گفتن سر آمده. داستانی درکار نیست.

خواننده: اما من داستان‌های زیادی در دل دارم.

راوی: دقیقاً. داستان فقط نزد خواننده است و گوینده‌ای که امروزه داستان بسراید فقط زحمت خود و دیگران می‌دارد. افراد خسته‌اند و پیام آور لال با مراقبهٔ جدی صحنه را می‌پاید. هیچ اقدامی انجام نمی‌دهد اما هیچ حرف و حرکت گویندگان از نظرش دور نمی‌ماند.

خواننده: اکنون چه می‌گذرد؟

راوی: بحث‌های شیرین و عمیق فضای دانش‌گاه جهانی را پر کرده است به طوری که کسی متوجه ورود سرباز جهانی نمی‌شود. در یک چشم بر هم زدن حمله آغاز می‌یابد. او وارد فضای مخچه و داخل توده‌های عصبی شده است. مراکز تنفس و گردش خون و گوارش در این جا فرماندهی می شوند. هم‌آهنگی و تنظیم حرکات و حفظ تعادل این‌جا انجام می‌شود.

و من به شما **تاریک** می‌آموزم

راوی: دیگر کسی را اعتراض یا مقاومتی نیست. هم‌کاری و هم‌آهنگی

آغاز می‌شود. تأثیر موسیقی مشهود است و از همه بیرون می‌تراود.

پیام آور لال: معلم می‌تواند تأثیر بگذارد اما وقتی تأثیر گذاشت روی آن کنترل ندارد. نه می‌تواند تأثیر را متوقف کند نه می‌تواند آن را تغییر جهت دهد.

دوم: ارستو نمی‌خواست تأثیرش توقف علم به مدت دو هزار سال باشد.

چهارم: بزرگ‌ترین دانش جهان آن است که بدانی چه‌گونه خود باشی.

سوم: هرقدر از خود کم‌تر بدانیم کوچک‌تریم. تنها راه بزرگی آن است که خود را بیش‌تر بشناسیم.

راوی: صدای پیام آور لال و خستگی روی نفرات تأثیر گذاشته است. گاه پیلی‌پیلی می‌روند گاه سکندری می‌خورند.

دوم: کشف خطاهای خودت در دیگران دردناک است.

اول: در معبد آپولون در دلفی راز خرد نهایی جهان را برای هفت خردمند هفت گوشهٔ جهان فاش گفته‌اند: خود را بشناس.

چهارم: یک وجب جلوی دماغ من انتهای جهان من است و آن یک وجب فضای خالی نیز آن قدر بزرگ است که برای طی آن به فضاپیما نیاز است.

سوم: یکی از شادی‌های بزرگ من آن است که من منم و یکی از غم‌های بزرگم آنکه به جای دیگری نیستم.

دوم: ما به جای خودشناسی به تصویر سازی می‌پردازیم.

اول: ما دو نوع تصویر داریم. تصویری که از خودمان برای خودمان می‌سازیم تا بتوانیم ادامه دهیم و تصویری که از خودمان برای دیگران می‌سازیم تا بتوانند ما را دوست بدارند.

دوم: هرقدر بزرگ‌تر و چرخنده‌تر باشیم تصاویر بیش‌تری از خود بیرون می‌دهیم تا جایی که نهایتاً هر کس ما را به گونه‌ای اختصاصی خواهد شناخت.

سوم: ما همگی زندانیان محکوم به حبس ابد در داخل زندان «من» هستیم. بسیاری در زندان می‌مانیم و می‌پوسیم، فقط تعداد کمی از ما قادر به شکستن دیوارها یا فرار می‌شویم.

اول: آن کیست که بتواند به «من» بگوید من کیستم.

پیام آور لال: من نیستم. آن‌چه هست همه تاریک است.

دوم: وقتی با خردِ «من» آشنا شوی می‌بینی چندان هم غیر منطقی نیست که بین خراشی به انگشت «من» و نابودی تمامی جهان، دومی را انتخاب کنی.

اول: حرف‌های من ضد و نقیض به نظر می‌رسد؟ اصلاً مهم نیست. «من» بزرگ است و در یک ساختار بزرگ آب و آتش هر دو جا می‌شوند.

سوم: چیزی به نام حقیقت کامل وجود ندارد. تمامی حقایق نیمه‌حقیقت هستند. خرابی آن‌جاست که نیمه حقیقت را حقیقت کامل فرض می‌کنند.

پیام آور لال: حقیقت با ارزش‌ترین چیزی است که ما داریم، باید در مصرفش صرفه جویی کنیم. مصرف اندکی دروغ ضروری است. باید جنس درهم به خورد مشتری داد.

چهارم: مبالغه، حقیقتی است که خون‌سردی خود را از دست داده.

سوم: انسان‌های در پی کشف حقیقت به سادگی دروغ می‌گویند.

اول: هنوز حقیقت چکمه‌اش را به پا نکرده دروغ دور دنیا چرخیده.

دوم: دروغ چرک روح است.

سوم: خطرناک‌ترین دروغ‌ها بر زبان نمی‌آید، در دل گفته می‌شود.

چهارم: دروغ گفتن و شنیدن برای انسان‌های ضعیف شادی می‌آورد.
دوم: گاه اندکی غیر دقیق بودن باعث صرفه‌جویی ساعت‌ها توضیح می‌شود.
اول: بدون دروغ حوصلهٔ همه سر می‌رود.
سوم: اصرار به باور دروغ‌ها جنگ‌های مذهبی راه انداخته است.
چهارم: دروغ‌های شیرین خامه‌ای فقط به درد پختن کیک عروسی می‌خورند.
اول: حقایق خودشان وجود دارند، فقط دروغ‌ها هستند که اختراع می‌شوند.
دوم: حقایق رهایی بخش معمولاً آن‌هایی هستند که انسان‌ها علاقه‌ای به شنیدنش ندارند.
اول: حقایقِ بدون دلیل بیش از اشتباهات مدلل آسیب می‌رسانند.
چهارم: دلیل بیاور و دروغ بگو. بدون دلیل حتا حقیقت نگو.
سوم: مهم نیست که حرفت راست یا دروغ است. مهم این است که طرف را قانع کنی.
اول: در مقابل هر یک نفر که تمایل به یاد دادن دارد لااقل پنجاه نفر تمایل به یاد گرفتن ندارند.
چهارم: نصیحت نوعی آموزش رایگان است.
دوم: تنها چیزی که انسان‌ها با کمال میل و از صمیم قلب و رایگان در هر لحظه‌ای حاضر به دادنش هستند نصایح خردمندانه است.
سوم: انسان‌ها برای نصیحت کردن نه تنها حاضرند حق‌التدریس نگیرند بل‌که در موارد پیش‌رفتهٔ بیماری، حاضرند حق التعلیم هم بدهند.
چهارم: موقع یاد دادن خودت بیش‌تر یاد می‌گیری.

پیام آور لال: به جوانان بیاموز تا بمانی.
اول: بچه‌ها را رها کنید، آنان به معلمینی چون شما نیاز ندارند.
چهارم: کسی که کار از دستش بر می‌آید انجام خواهد داد. کسی که کار از دستش بر نمی‌آید تدریس خواهد کرد.
اول: ارتباط بین خلوص و سادگی و حقیقت هنوز کشف نشده.
چهارم: حقیقت خالص نیست و ساده نیست.
دوم: حقیقت خالص است اما ساده نیست.
سوم: حقیقت خالص نیست اما ساده است.
اول: حقیقت خالص و ساده است.
پیام آور لال: انسان‌ها با حقایق تازه مانند بدعت یا کفر یا خرافه بر خورد می‌کنند. حقایق قدیمی حقیقت‌ترند چون دیگر لازم نیست زحمت بکشیم تا به آن‌ها عادت کنیم.
چهارم: من دروغ‌گو هستم حاوی مغالطهٔ بزرگی است. من دروغ‌گو نیستم از آن هم بزرگ‌تر.
دوم: حقیقتی که با نیت بد مطرح شود از تمامی دروغ‌هایی که اختراع کنی زیان‌آورتر خواهد بود.
سوم: حقیقت همواره اعجاب آورتر از هر قصه و رمان و دروغ است.
چهارم: نشان دادن خطای انسان یک مقوله است و این که حقیقت را به او نشان دهیم مقوله‌ای دیگر.
دوم: همه با تضرع و التماس و فریاد در خواست حقیقت می‌کنند اما فقط عدهٔ معدودی در راهش می‌کوشند، بقیه حقیقت را فقط برای پرستیدنش می‌خواهند و چون گیرشان نمی‌آید به افسانه پناه می‌برند.
اول: او با شوق سوآل خود را برای دریافت حقیقت مطرح می‌کند اما

برای دریافت پاسخ صبر نمی‌کند. گویا کار مهم‌تری دارد.
دوم: سوآل معنای نهفتهٔ خطرناکی دارد که حتا سوآل کننده از وجودش بی‌خبر است: پاسخ نزد «من» است.
چهارم: درست و غلط، صحیح و خطا، مفاهیم و مقولاتی هستند که ضمن صحبت پیش می‌آیند. بدون سخن، این مقولات وجود خارجی نخواهند داشت.
دوم: صداقت را تحسین می‌کنند اما در تنهایی رهایش می‌کنند.
اول: دیر یا زود حقیقت روشن خواهد شد.
پیام آور لال: تو می‌توانی با تاریک مخالف باشی اما با حقیقت نمی‌توانی مخالف باشی. حقیقت نزد تاریک است.
اول: حقیقت مطلق طبیعی وجود ندارد. ما همواره حقایق مصنوعی را ساخته‌ایم.
چهارم: نزد من تو عزیزی اما عزیز تر از تو حقیقت است که آن هم نزد خود من‌است.
اول: وقتی حقیقت را مطلق انگاری می‌توانی آن را حق نیز بنامی و آن‌گاه منزلتش را تا مقام ژوپیتر بالا ببری. در تمامی مذاهب یکی دیگر از اسامی ژوپیتر حق است.
پیام آور لال: آن‌سو بر این‌سو پیروز خواهد شد و ما به تاریک خواهیم رسید.
سوم: فرق بین حقیقت و واقعیت این است که واقعیت رخ می‌دهد اما حقیقت پشت صحنهٔ آن است. واقعیت این که سیب از درخت می‌افتد و حقیقت این‌که نیروی جاذبه وجود دارد.
چهارم: حقایق نسبی هستند و به ما و به دست‌گاه اندازه‌گیری ما و به

شیوهٔ نگاه ما بستگی دارند. به تشریح ما بستگی دارند. پریروز علاقه به سکونِ ارستو حقیقت بود، دیروز نیروی جاذبهٔ نیوتن حقیقت بود، امروز سرسرهٔ اینشتین حقیقت است. اما واقعیت امر این است که در همهٔ حالات فقط سیب از درخت می‌افتد.

سوم: خطا از زمین و بخشش از آسمان است.

اول: فقط یکی از نقاط ساعت حقیقت را نشان می‌دهد بقیهٔ نقاط برخطا هستند

چهارم: حقیقت نازک و خطا پهن است.

دوم: ستارهٔ تو فقط در یک نقطه آسمان است بقیهٔ آسمان خالی است.

چهارم: انسانی که امروزش خردمندتر از دیروز است در میانهٔ راه خطایی را در خود کشف کرده است.

پیام آور لال: اگر بدانیم چرا ما و جهان وجود داریم به پیروزی نهایی رسیده‌ایم. در واقع خرد ما ذهن خدایان المپ را خوانده است. اما قرار نیست تاریک بازیچهٔ ما باشد.

سوم: شواهد خلق نشان می‌دهد که آرشیتکت اصلی جهان هر که یا چه بوده ما با ابزار علمی به او نزدیک می‌شویم.

راوی: چشم‌ها سنگین شده، هیپنوتیزم کارساز شده است. دیگر کسی به درستی نمی‌بیند، فقط برای بسته نشدن کامل چشم تلاش می‌کند. همه با پذیرش کامل و تغییر شکل، گامی بیش فاصله ندارند. پیام آور لال وارد فضای غدد اصلی هیپوتالاموس و هیپوفیز شده است. طبل بیرونی در درون همچنان با قدرت و شدت می‌کوبد. مراکز گرسنگی و تشنگی و مؤثر در سیکل خواب و بیداری و هیجانات و سیکل عادت‌های روزانه و بسیاری اعمال حیاتی دیگر، سلطان هیپوفیز، رهبر ارکستر غده‌ها و سازندهٔ اصلی هورمون‌ها و فضا تا حدود زیادی بی‌نظم شده است. شعار با زبان‌های مختلف تکرار می‌شود. شیوه و حجم تخریب باور نکردنی است. سلول‌های مغزی برای بر آوردن نذر به خالی بی پایان پرتاب می‌شود. کشتار جمعی اندیشه است. هیچ گوینده‌ای قابل تشخیص نیست.

: - تاریک حریف بزرگی است.

: - مهم‌ترین شاخه‌های ریاضیات، آمار، احتمالات، آشوب و فازی به عدم قطعیت رهنمون می‌شود.

: - تاریک احتمالاً بزرگ‌ترین شوخ و طاس‌باز جهان است.

: - جهان نه دوست است و نه دشمن، جهان کار خود را می‌کند، این ماییم

که باید با آن در صلح و هم‌آهنگی قرار بگیریم.

: – جهان کنونی بهترین جهان ممکن است، در غیر این‌صورت ما در جهان دیگری می‌بودیم.

: – کسی نمی‌داند در مورد افتضاحات این دنیا به چه کسی باید شکایت کند.

: – جهان غریب‌ترین چیزی نیست که ما می‌شناسیم، غریب‌ترین چیزی است که می‌توانیم تصورش را بکنیم.

: – اگر من در زمان خلقت حضور داشتم دو سه ایدهٔ خوب برای بهتر کار کردن نظام خلقت داشتم.

: – هر قدر در خیال‌پردازی‌های فلسفی جلو بروی به گرد پای آن‌چه در زمین و آسمان موجود است نمی‌رسی.

: – آن‌چه هست، بهترینی است که می‌توانست موجود باشد، خوب آن است که هست، بد آن است که نباشد.

: – همه چیز در حال تغییر است.

: – ما بین دو دنیا سرگردانیم، اولی مرده است و دومی قدرت تولد ندارد.

: – اگر ما بخواهیم همه چیز را همان طور که هست حفظ کنیم ناگزیر باید شرایط را تغییر دهیم.

: – دو بار وارد یک رودخانه نمی‌شوی.

: – کوچک‌تر زیباتر است

: – ما کوچکیم اما آیا زیباییم؟

: – حشرات و ویروس‌ها زیبا نیستند.

: – ما بخشی از جامعهٔ میکروسکپی هستیم و باید وظیفه مان را به نحو اکمل انجام دهیم.

: – ما پروتوتایپ جامعهٔ ماکرو هستیم و آن‌چه داریم آن‌جا هم هست.
: – زمـان مـخترع بـزرگی است، دایـماً شـیطان‌های جـدید مـی‌آفریند، شیطان‌ها با زمان تغییر شکل می‌یابند.
: – ایجاد تغییرات از این جهت مشکل است که با عـادات مـا در تـقابل است، بنابراین کم‌تر به آن علاقه داریم، حتا اگر کاملاً به نفع‌مان باشد.
: – تنوع‌طلبی و تغییر دارای این حسن است که اگر مـا چـیز دل‌پـذیری گیرمان نیامد لااقل چیز تازه‌ای گیرمان می‌آید.
: – تنوع چاشنی زندگی است.
: – در دنیا هیچ چیز پایدار نیست.
: – غیر ممکن‌های محتمل به ممکن‌های غیر محتمل ترجیح دارند.
: – اگر از یقین شروع کنی به شک ختم می‌کنی اما اگر از شک شروع کنی معلوم نیست به یقین برسی.
: – ایمان بدون شک به معنای مرگ است.
: – زندگی یعنی شک، ایمان دایم ممکن نیست.
: – اکنون که در دنیای ژنتیک سیاه حبشی می‌تواند رنگ پوستش را تغییر دهد و پلنگ صورتی می‌تواند خال خال تنش را به میل خود مرتب کند، سوآل‌های بنیادی تغییر کرده است.
: – وای به حال آن کس که کثیف است، وای به حال آن شـهر کـه آلوده است، هوا را پاک کنید، آسمان را تمیز کنید، باد را بشویید.
: – در خانهٔ زندگی کوتاه‌تر از آن خواهی ماند کـه ایـن‌گونه بـه تـزیینات بپردازی.
: – به تاریک اعتماد کن و آسوده باش.
: – تعداد نظرگاه‌ها و عقاید به تعداد ناظران است.

: – عقاید جدید با مخالفت روبه‌رو می‌شوند، نه به هیچ دلیل خاصی، بل‌که فقط به این دلیل که عقیدهٔ قدیمی و جا افتاده‌ای نیست.

: – بعضی‌ها در شب چیزهایی را علاقه می‌ورزند و قدر می‌شناسند که صبح همان روز مورد شماتت قرار داده‌اند، با این وصف فکر می‌کنند آخرین نظرشان صحیح‌تر است، آنان شاید فکر می‌کنند دیگر روز نخواهد شد.

: – طبیعت کاری را بدون هدف یا منظور خاص یا بدون استفاده انجام نمی‌دهد.

: – طبیعت در اختراعاتش هیچ چیز را کم نمی‌گذارد و هیچ کجا زیاد نمی‌آورد.

: – طبیعت معبد نیست، کارگاه است.

: – در طبیعت نه جایزه وجود دارد نه مجازات، فقط نتایج وجود دارد.

: – در سطح زیر اتمی، ماده و اندیشه در هم تنیده‌اند.

: – راه سلطنتی معجزه برای رسیدن به پاسخ وجود ندارد. فقط کار.

: – هیچ کس به تمامی آن‌چه می‌گوید باور ندارد.

: – هیچ کس تمامی آن‌چه را باور دارد نمی‌گوید.

: – زبان به تنهایی قادر به ارائهٔ تمامی درون ما نیست.

: – تخم مرغ برای تولید مثل و به وجود آوردن یک تخم مرغ دیگر باید اول مرغ شود.

: – ما بسیار کوچکیم و تمامی زیست بر مبنای ساختارهای کوچک است.

: – برای دانستن چیزهایی که نمی‌گذارند بدانیم ما راه خود را به سوی تاریک آغاز کرده‌ایم.

: – ما خرد را به قیمت دانش گم کرده‌ایم، ما دانش را نیز به بهای اطلاعات

گم کرده‌ایم.
: – دانایی توانایی است، کم دانشی خطرناک است.
: – اطلاعات را در بازار می‌توان خرید، آن‌چه مهم است دانش است.
: – من فقط یک چیز را می‌دانم و آن این که نادانم.
: – هرکس تا وقتی به خودش می‌گوید نادان زنده است.
: – احمقی که متوجه حماقت خود شود دیگر احمق نیست.
: – هر لحظه هزاران احمق و معدودی خردمند به دنیا می‌آیند.
: – به احمق‌ها جواب درست نده جواب خوش‌آیند بده.
: – احمقی که بسیار خوانده هزار بار احمق‌تر از احمقی است که نخوانده.
: – اگر متوجه احمق‌های دنیا نمی‌شوی آینه‌ات را عوض کن.
: – احمق با اطلاع بدتر از احمق بی‌اطلاع است.
: – فقط یک احمق می‌تواند بیش از آن‌چه یک خردمند می‌تواند پاسخ بگوید بپرسد.
: – سکوتِ احمق عین خرد است.
: – نابغهٔ واقعی فقط یک علامت دارد، دشمنی مشترک حمقا.
: – به لطف و مدیریت حمقا، بیابان‌ها افزون خواهند شد، آب‌ها آلوده می‌شوند، هوای لطیف خواهد رفت.
: – به دانش افزا، به غم یا شادی نیندیش.
: – آنان اول گرد و خاک می‌کنند بعد شاکی می‌شوند که قادر به دیدن چیزی نیستند.
: – هوش‌مند عقاید مختلف و متضاد را در ذهن نگه می‌دارد اما در عمل خردمندانه رفتار می‌کند.
: – همه نادانند منتها در سوژه‌های متفاوت.

: –کاش مرا به خاطر نادانی‌هایم نوازش می‌کردند و پاداش می‌دادند.
: – در روز تقسیم به هر کسی آن قدر بهره داده‌اند که خود را به سرزمین خرد برساند، باقی تنبلی انسان‌هاست.
: – دست ایده را بگیر و به رستوران و گردش و تفریح ببر اما هرگز ایده را به خانه نبر. زندگی تمام عمر با یک ایده دل‌گزاست.
: – هر ایزم یک بیماری است. بعضی ایزم‌ها تلنبار هم می‌شوند.
: –اگر ندانی به سمت کدام بندر کشتی می‌رانی هیچ بادی در جهت موافق نخواهد بود.
: – نادانی، معصومیت نیست عین گناه است.
: – عصمتی که بر نادانی و خامی متکی باشد عین ناپاکی است.
: –کار نویسنده جمع کردن گل‌ها و مرواریدهای دیگران است، تنها چیزی که از خودش دارد نخی است که آن‌ها را به هم بسته گردن‌بند درست کند.
: – مشکل مغزهای متفکر این نیست که قادر به یافتن راه حل نیستند، مشکل این‌جاست که آنان معمولاً به حل مسألهٔ غیرواقعی می‌پردازند و قادر به دیدن صورت مسألهٔ واقعی نیستند.
: –تنها مسألهٔ واقعی دنیا تاریک است.
: – هیچ چیز خطرناک‌تر از یک ایده نیست اگر فقط همان یکی را داشته باشی.
: – هیچ ایزم و مکتبی حاوی پاسخ نیست. در اسرار فال قهوه، پیش فرض اصلی این است که اگر جهان منظم باشد بالاخره در یکی از فال‌ها باید اسرارش منعکس و دست ناظم رو شود. در جهان منظم به ناگزیر باید دی.ان.ا. جهان حتا در فال قهوه هم حضور داشته باشد.

راوی: در مغز گره‌های سلولی و شبکهٔ بی‌نهایت پیچیدهٔ ارتباطات عصبی است. از هر گره یا سلول چندین تار ارتباطی بیرون آمده که به سلول‌های دیگر متصل است. این تارها حاوی پیام‌های مختلف الکترو مغناتیس و شیمیایی هستند. این باعث پیدایش میلیون‌ها حفرهٔ خالی شده است. انواع شارژها و دشارژهای الکتریکی و شیمیایی و رادیواکتیو در هر لحظه رخ می‌دهد. وسط آتش‌بازی به بازی خود مشغول است. در نهایت مهارت وسط جرقهٔ نورها و رنگ‌ها از برخورد با جرقه‌ها ایمن مانده است. فضا در نهایت بی‌نظمی است و همه چیز به کلی به هم ریخته است. همه به شکل پیام آور لال در آمده‌اند. پیام آور لال عمیق و آرام با صدای بم می‌خواند.

پیام آور لال: حشره سربازان جهانی، سلول‌های خاکستری را نابود کرده‌اند. و من به شما تاریک می‌نمایانم. ما همه در لجن گیر کرده‌ایم اما بعضی از ما به ستارگان می‌نگریم. من رؤیاهای خود را به پای بی‌حمیت‌ها ریخته‌ام. من دانش‌جوی دانش‌گاه زندگی هستم. نمی‌دانم آیا انسانی هستم که در رؤیاها خود را به شکل پرنده می‌بینم یا پرنده‌ای هستم که خود را در رؤیاها انسان می‌یابم. موضوعات از آدم‌ها مهم‌ترند

چون هیچ موضوعی در جهان نیست که جالب و مهم و جذاب نباشد اما آدم‌های بسیاری هستند که جالب و مهم و جذاب نیستند. تجربه اسمی است که هر کسی روی اشتباهاتش گذاشته. وقتی عنصری کوچک کار کوچکی انجام می دهد ممکن است برای کل مجموعه کار بزرگی باشد، اولین گامی که بر ماه گذاشته شد برای همان انسان گام بسیار کوچک و محتاطانه اما برای کل انسانیت بزرگ‌ترین و شجاعانه‌ترین گام بود. کتاب را می‌شود سوزاند اما کتاب را با آتش نمی‌توان کشت. اندیشه نمی‌میرد. انسان‌ها در آتش می‌سوزند و می‌میرند اما کتاب‌ها هرگز به این صورت نمی‌میرند. هیچ کس با هیچ نیرویی قادر به حذف اندیشه نیست، هیچ کس با هیچ نیرویی نمی‌تواند اندیشه را برای همیشه به زندان سانسور بیفکند. کسی که با سانسور سعی می‌کند یک کتاب را بکشد جنایتکار تر از کسی است که یک انسان را می‌کشد. کسی که انسانی را می‌کشد یک موجود ذی‌شعور را کشته است اما کسی که سعی می‌کند کتاب را بکشد در واقع می‌خواهد خود شعور را بکشد. در جایی که کتاب را می‌سوزانند نهایتاً انسان را خواهند سوزاند. هرکس کاملاً گیج نیست کاملاً اوضاع علم را درک نکرده است. رودخانهٔ تاریخ مایع نیست، گاز است. افشاگری تنها راه علم است. ما تقریباً می دانیم چه هستیم اما هرگز نمی‌دانیم چه خواهیم شد. هرگز نمی‌شود آینده را بر مبنای گذشته برنامه‌ریزی کرد و کاملاً از خطا مصون ماند. هرگز به آینده فکر نکن، خودش خواهد آمد. بهتر است فراموش کنی و بخندی تا به یاد آوری و بگریی. انسان تنها اشتباه طبیعت است. کشمکشی فاجعه آمیزتر از کشمکش یک زوج عالم – عامی نیست. استعداد، کاری را که می‌تواند می‌کند اما نبوغ، کاری را که دلش می‌خواهد انجام می‌دهد. نبوغی که به هیروشیما و تأثیرات گلخانه‌ای ختم می‌شود

نبوغ نیست تبلیغ فساد است. تاریخ علم مسابقه‌ای بین آموزش و فاجعه است. کلام صحیحی که درست هم ادا شود مانند سیب طلایی در سینی نقره است. ما چنان زندگی نمی‌کنیم که می‌خواهیم چنان زندگی می‌کنیم که می‌توانیم، اگر آن نوع زندگی را که می‌توانیم در ضمن بخواهیم برده‌ایم. زندگیِ درست، طولانی هم خواهد بود، زندگی کوتاه پر از اتلاف است. برای زندگی کردن باید به جلو نگاه کنی برای درک آن به عقب. جزئیات و تکلف زندگی را تلف می‌کند. در علم تازه‌ترین را بخوان در ادبیات کهنه‌ترین را. انسان‌ها در مورد وقت‌کشی صحبت می‌کنند در حالی که این وقت است که انسان را می‌کشد. ساعت، بزرگ‌ترین قاتل است. زمان نمی‌گذرد، زمان ایستاده، ما می‌گذریم. قدیم‌ها که مذاهب قوی بودند و علوم ضعیف، مردم جادو را به جای پزشکی می‌گرفتند اکنون که علوم قوی هستند و مذاهب ضعیف، مردم پزشکی را به جای جادو می‌گیرند. آنان که گذشته را به خاطر نمی‌آورند محکوم به تکرار آنند. گذشته تنها مرده‌ای است که بوی خوش می‌دهد. برای بیش‌تر دیدن روی شانهٔ غول‌ها بایست. جامعه زورش به مشکلات و بیماری‌هایش می‌رسد اما به طبیبش نمی‌رسد و بالاخره به دست او کشته می‌شود. شهر جنگل بتون آرمه و فولاد نیست باغ وحش انسان‌هاست. وقتی که تنها هستیم تنها وقتی است که تنها نیستیم. تو آن چیزی هستی که باید می‌بودی. تو آن چیزی هستی که می‌توانسته‌ای باشی. وقتی حرفی برای گفتن نداری حرف نزن. مانند پروانه شناور باش و مانند زنبور نیش بزن. تعادل داشته باشیم. همه چیز یا متعادل است یا به سوی تعادل می‌رود. تعصب فرزند نادانی است. ذهن مانند چتر نجات است. فقط موقعی کار می‌کند که باز باشد. دنیا به هر کس به اندازهٔ تحملش رنج می‌دهد. اشتباهات گذشتگان را مطالعه کن

تا بتوانی به خوبی مرتکب آن شوی. در علم با تاریخچه شروع می‌کنی، به فرمول می‌رسی، کاربردها را می‌یابی و نهایتا به جهانبینی یا فلسفه ختم می‌کنی.

راوی: صدای موسیقی پیام آور لال ترس از سیاهی را می‌پوشاند. کم‌کم همه قانع می‌شوند. هیچ کس سیاه نمی‌شود. همه ابزار دست او می‌شوند. پیروزی پیام آور لال بر عناصر ساکن مغز غیر منتظره و سریع است. آوازهٔ شهرتش همه جا پیچیده اما کسی نیست تا برایش موقعیت خطرناکی ایجاد کند. وجودش عادی شده. می‌داند که در فضای بعدی کار سنگینی در پیش است. به راه می‌افتد. ضمن راه با خود می‌خواند. و سد نسازید و کشاورزی نکنید و سوخت فسیلی استخراج نکنید و همه چیز را بر هم نریزید و خود را نیفزایید آن گاه سفر به خارج از بدن و باغ و زمین ناممکن می‌شود و آن گاه نخواهید دانست و تخریب تکنولوژی بهایی است که برای دانستن باید بپردازید و دانستن برابر با تخریب و نابودی است و دانستن برابر با مرگ است و دانای کامل مرده است و تاریک زنده است و او نادان کامل است و زنده است و مرده زنده است و ما در مرگ به وحدت می‌رسیم.

و من به شما تاریک می‌آموزم
و شما علم نورزید.

راوی: پیام آور لال با سلطه و سلطنت کامل گامی بیش فاصله ندارد. برای زادن و زایش می‌رود. ما نیز چنین کنیم.

خواننده: زادن ما درونی است. ما به استحاله می‌رویم و به نهایت خود، به اصل و مُثُلِ خواننده می‌رسیم.

ژانوس: کسی نام اعظم مرا آورد؟

راوی: بالاخره آمدی؟ کجا بودی؟ کم‌کم فکر می‌کردم هرگز پیدایت نمی‌شود.

ژانوس: همواره همین‌جا بودم. زمان دیدار نرسیده بود.

راوی:تو را چه‌گونه معرفی کنم؟

ژانوس: استحالهٔ خواننده. فصل مشترک تاریکی و نور. پشت صحنهٔ خواننده.

راوی:گمان می‌کردم هرگز قادر به زیارتت شما نخواهم شد.

ژانوس: زیارت؟

راوی: هیجان و آشفتگی مرا ببخش. به هر حال هر کس در این موقعیت و با دیدن آن بلندا، شبکلاه غرور و عادت از سرش می‌افتد.

ژانوس: چرا به قصه باز نگردی؟

راوی: با دیدنت فکر کردم قصه به پایان رسیده.
ژانوس: تا همه را به نور نرسانی قصه به پایان نمی‌رسد.
راوی: چه‌گونه به نور برسیم؟
ژانوس: نور و تاریکی پشت و روی یک سکه‌اند. آیینه‌ی جان من، آن‌ها را از هم جدا می‌کند.
راوی: چه‌گونه از تو به نور برسیم؟
ژانوس: تنها یک راوی می‌تواند از این آیینه عبور کند.

و من به شما **تاریک** می‌آموزم

راوی: در ارگان‌های تولید مثل هستیم. حرکت‌مان جنس نمی‌شناسد. تکان‌های هول‌ناک تب‌آلود، ما را از طریق پروستات و بیضه و واژن و تخم‌دان به رَحِم رسانده است. همراهِ مایعاتِ غلیظِ پر سلولی، با بافت و ترکیبات شیمیایی انحصاری آمده‌ایم. عَضُلِهٔ رحم، سلول‌ها را گرم و مادرانه در برگرفته است. مهر، همهٔ فضا را از گرمای خوش پر کرده است. زیست میکروسکپی پر سلولی، با نظم کندو در جریان است. پیام آور لال از روی عادت، دعانفرین همیشگی را زیر لب تکرار می‌کند.

و من به شما **تاریک** می‌آموزم

محیط جدید آسان‌تر از همیشه او را می‌پذیرد و به شکل او در می‌آید. انتظار مطبوع‌تر از سابق است. مانند تردید و بی‌خوابی آزارنده نیست. نوعی احترام و آرامش بر فضا حاکم است. زمان به تأنی می‌گذرد اما جای استراحت نیست. خروج قطعی است.

ژانوس: زایش را لحظهٔ خاصی نیست. دایمی است. شروع یا بودن در کار نیست. آن‌چه هست شدن مداوم است.

راوی: پیام آور لال به خارج پرتاب می‌شود. بیرون می‌رود و زاده می‌شود.

راوی: نخستین برخوردش فراموشی موسیقی است. انکرالاصوات پخش می‌شود. دیگر به هیچ رمزگشایی نیاز نیست و همه می‌دانند چه می‌گوید.

ژانوس: جز انواع دروغ که چیزی نمی‌گوید.

راوی: بیرون از بدن، هوا سربی و نیمه تاریک نیمه روشن است. به محض خروج معلوم می‌شود که تمام اَشکال پیام آور لال با هیبتی مخوف حضور دارند. همگی از داخل آمده‌اند. بعضی فکر می‌کنند با استفراغ یا ادرار یا مدفوع یا با خون و سایر مایعات بدن به بیرون پرتاب شده‌اند. بدنِ بی‌جان، پشت سرشان در اعماق سیاهی رها و موسیقی درونی قطع شده است. صدای موسیقی ناهنجارِ نخواستنِ موسیقی همه را به زانو در آورده، ترکیب دلناپذیر دو حرف آواز خوان میم و نون همراه زوزه و عوعو در فضا پیچیده است.

پیام آور لال: و من به شما روشنائی می‌آموزم. و این من هستم که به شما نور می‌نمایم. مرا بپرسید. مرا بخواهید. مرا بپرستید. و من به شما نور می‌نمایم. و این کلام نور خواهد بود.

راوی: در این فضا منِ دو حرفی از هر کلامی مهم‌تر شده است. حروف غنایی میم و نون با چسب‌ناک‌ترین سیمان و سریشمی من را پدید آورده است.

ژانوس: فضای میکروسکپیِ مادی، حاوی شش میلیارد من ریز دانه است که خود را تجسد مُثُلِ **من** درشت دانه می‌خواند.
راوی: در فضای ماکروسکپی قیامتِ ایده‌آلیزم، انکرالاصوات به دل‌ها ترس و سیاهی می‌اندازد.
ژانوس: میسیونرهای قهرهای بزرگ را باش.
راوی: به تبلیغ خود مشغولند. صدای **کلاغ** همه جا پیچیده.

در آغاز گرما نزد **نور** بود. پس **نور** بر گرما تواناست.
در آغاز کلمه نزد **نور** بود. پس **نور** بر کلمه داناست.
در آغاز سایه نزد **نور** بود. پس **نور** بر سایه مهربان است.
در آغاز تضاد نزد **نور** بود. پس **نور** بر تضاد بخشاینده است.

چرخش عظیم آغاز می‌گردد. دور تسلسلِ چرخش و آشوبی که به رقص شکنجه می‌ماند. سرعت و خشونتِ پر صدای چرخش، همه را در هم تنیده. جنگ‌های موضعی پیش می‌آید و پس می‌رود. از زیر سُم‌ها خاک برمی‌خیزد. جهان را غبار فراگرفته است. جز جنگ و نفرت هیچ نیست. گویندهٔ هیچ سخنی معلوم نیست. به نظر می‌رسد همه سخنان یک‌دیگر را تکرار می‌کنند.
ژانوس: و تو به چه شکل آن را نمایش خواهی داد؟
راوی: نمی‌دانم. تاکنون هیچ‌کس موفق به نمایش جنگ غیر معذور هفتاد و دو ملت نشده است.
ژانوس: به شیوهٔ متداول بگو در عوض **من** دقت کم‌ترش را می‌پذیرم. شاید نیز از فسفر خویش سوزاندم.
راوی: فسفری هست هنوز؟
ژانوس: اگر نباشد آیینه لیز خواهد خورد، خواهد شکست، تصویر در

هزار و یک پارهٔ آن متکثر خواهد شد، وحدت کثیر می‌شود و ماگنج عظیم واحد را در نخواهیم یافت.

راوی: بسیارخوب. تک به تک خواهم آورد اما در این صورت نمی‌توانم هیچ نظم یا دقتی را تضمین کنم.

ژانوس: این بازتاب جهان کثیر آشوب زده است. قصه را بگو.

راوی: همه می‌خواهند تنها گوینده باشند. حتا به قیمت کشتار دیگران. کوری و کری آنان جسمانی نیست. روحانی است.

ژانوس: چه می‌گویند؟

راوی: نور دایره‌ای است که مرکز آن همه جا هست اما پیرامون آن هیچ کجا نیست. شعاع آن بی‌نهایت است.

ژانوس: همه یک چیز می‌گویند.

راوی: آن‌چه می‌گویند مهم نیست. آن‌چه می‌خواهند سالاری است.

کسی که می‌داند با نور است. نور دانش است.
کسی که می‌تواند با نور است. نور قدرت است.
کسی که دوست می‌دارد با نور است. نور مهر است.
کسی که می‌بخشد با نور است. نور بخشایش است.

ژانوس: اگر قرار بود مثلث‌ها به نور ایمان بیاورند او را سه گوشه در نظرمی‌گرفتند و چه بسا متساوی‌الاضلاع. و اگر قرار بود مربع‌ها نور بسازند او را با چهار وجه می‌ساختند.

انسان نور را به شکل خود می‌سازد.
نور انسان را به شکل خود می‌سازد.

ژانوس: اگر نور وجود نداشت اختراعش بسیار ضروری می‌بود.

کلمه فعل است و فعل نور است.

کلمه اسم است و اسم نور است.
کلمه صفت است و صفت نور است.
کلمه قید است و قید نور است.

ژانوس: کلمه ضمیر است و ضمیر نور است.

راوی: می‌بینی که گرداب چه‌گونه تو را نیز در خود می‌کشد.

ژانوس: من نباید می‌رفتم.

راوی: برعکس. مقاومت نکن و برو.
به نور باور داشته باش و بیا.

ژانوس: پیرها به نور بیش‌تر باور می‌آورند.

راوی: نور صادق، بهترین و پرشکوه‌ترین اختراع انسان است.

ژانوس: درخواست نور از ما برای ورود به دربار و بهشتش بـه مـراتب بیش از توان پرداخت ماست. در عمل خرید این بلیت ورودی کار هرکس نیست. گران‌تر از امکانات است.
درخواست نور از ما بیش از درخواست ما از نور نیست.
ما نمی‌توانیم کارهایی را که نور می‌خواهد انجام دهیم.
ما نمی‌توانیم به بهشت نور وارد شویم.
ما نیز می‌توانیم وارد شویم.

راوی: به جای بلیت ورودی، فقط کوپن آن‌را به ما داده‌اند، این زندگی را.

ژانوس: در باور احترام آمیز من به نور خدشه‌ای وارد نیامده من فقط می‌خواهم بلیتم را پس بدهم. مرا با نور و روشنائی بهشت او کاری نیست.
نور زیرک هست اما بد جنس و بد خواه نیست.
نور طرف‌دار همه است.
در نظر نور همه مساویند.

ژانوس: فقط بعضی مساوی‌ترند.

نور هنرمند است.

مجسمه ساز است.

اما هیچ سبک مشخصی ندارد.

زرافه و فیل و گربه اختراع می‌کند.

بیایید برای حل تمام این معضلات از خود نور کمک بگیریم.

راوی: بارها سعی کرده‌ام به نور تلفن بزنم اما به نظر می‌رسد اشکالی در کار است شاید گوشی را درست روی تلفن نگذاشته که همیشه بـوق اشغال می‌زند.

ژانوس: زمان به سرعت می‌گذرد. اگـر نــور بـرای مـا کـاری نـمی‌کند خودمان باید کاری بکنیم.

و من به شما نور می آموزم و کتاب من نور است.

خرد و قوانین نهایی را در این کتاب می‌بینید.

کتاب نور تمام دنیا را شکافته.

همه، حتا شیطان تاریک می‌تواند از این کتاب بهره ببرد.

از این کتاب مانند کتاب دعانفرین و مانند راه‌نمای پزشکی و مانند جعبهٔ تریاک توده‌ها استفاده کنید. بسیاری کتاب‌ها با شرح زندگی یک زن و مرد لخت در یک باغ بهشتی شروع می‌کنند و در نتیجه به ناگزیر به صحرای محشر ختم می‌شوند. کتاب نور با مهر شروع می‌کند لاجرم با نور ختم می‌کند.

خون، ریشه‌های نور را آب‌یاری می‌کند.

ژانوس: آن قدیم‌ها کشیش‌ها هیکلی نحیف و رنجور اما ایمانی محکم و چون کوه طلایی داشتند. امروزه کشیش‌ها هیکلی تنومند و پشت به کوه

طلا و ایمانی نحیف و رنجور دارند.

تئوکراسی و استبدادش بدترین نوع طاعون است.

نور را در همه‌جا بپرستید.

حتا در سفر.

تمام جهان معبد شما خواهد شد.

ژانوس: من هرگز ندیده‌ام و نشنیده‌ام که کشیش مورد عشق و علاقه باشد مگر جایی که زور و ترفند به کار بوده باشد. اکثرشان اهل دنیا و غیر روحانی اما در لباس این شغل هستند.

آن سقرات بود که فقط یک خروس بده‌کار شد، ما یک اژدها بده‌کاریم.

کشیشان از همان آغاز به نام مهر، قهر داشته‌اند.

مهم نیست سرت در کدام جهت است، مهم این است که قلبت راست نباشد.

عبادت را کنار بگذار تجارت را خراب می‌کند.

ژانوس: آی نور اگر تو وجود داری و اگر من روح دارم نجاتش بده.

هدف نور است وسیله نیز نور است.

هدف وسیله را توجیه می‌کند.

اخلاق فردی، ندای درونی شماست.

اخلاق جمعی، خوش‌آیندیِ گروهی است.

با مهر و گشاده‌دستی باج بده، در غیر این صورت منتظر حمله باش.

به طور جدی بزن و جراحات عمیق وارد کن. انسان‌ها برای جراحات کوچک انتقام‌های بزرگ می‌گیرند اما در جراحات بزرگ قادر به انتقام نیستند.

نصیحت تنها چیزی است که همه با کمال میل و اشتیاق و به رایگان

می‌دهند.
آنان که بیش‌ترین نیاز را به نصیحت دارند کم‌ترین اقبال را نشان می‌دهند.
همیشه نصایح را ناشنیده بگیر.
خودت همه چیز را تجربه کن.
سنگ‌های دنیا به سرهای تازه نیاز دارند.
فقط عصبانی نشو.
عصبانیت مقدمهٔ جنون است.
همه چیز عصبانیت منفی است الا این که به طور فیزیکی ما را با مرگ نزدیک‌تر می‌کند.
عصبانی‌ها شکست می‌خورند.
وقتی عصبانی هستی بشمار یا آب سرد مصرف کن یا تنها باش و دشنام بده.
هیچ وقت قبل از آن که اتهام به طور کامل وارد و بیان نشده نه دفاع کن نه پوزش بطلب.
هیچ‌گاه شکایت نکن.
هیچ‌گاه آرزو نکن.
هیچ‌گاه غبطه نخور.
هرگز توضیح نده دوستانت نیازی ندارند دشمنانت باور نمی‌کنند.
هرگز عذرخواه نباش. نیکان نیازی به عذر خواهی تو ندارند و بدان به شنیع‌ترین وجهی سوء استفاده می‌کنند.
پایان جسم آغاز روح است.
آته‌ئیست در شبِ درماندگی، نیمه ژوپیترشناس می‌شود و در نیمه شبِ ترس، تمام ژوپیترشناس.

ما اجازه داریم به چیزهایی که انتخاب می‌کنیم ایمان بیاوریم، مسئولیت ما بر سر انتخاب‌های ماست.

در شک صادقانه ایمان بیش‌تری خوابیده تا در ایمان غیر صادقانه.

اگر مرا کافر بخوانید نه تنها اهانت نکرده‌اید بل‌که خوش‌آیند گفته‌اید اما اگر بگویید نور نشناس، شما را غیر واقع‌بین خواهم خواند.

جمعه روز نیایش و توبه است. توبه برای آن‌چه پنج‌شنبه اندیشیده‌اید و شنبه انجامش خواهید داد.

میلیون‌ها دین و میلیون‌ها خیر؟ فقط کسی که عدد نمی‌شناسد می‌تواند باور کند.

کسی که دین خود را بیش از حقیقت دوست داشته باشد پس از مدتی مذهبش را بیش از دینی که این مذهب از آن منشعب شده دوست خواهد داشت و آنگاه فرقه‌اش را بیش از مذهب و در نهایت جناحش را بیش از فرقه.

اگر به ریشه‌های ادیان جدید نگاه کنید ادیان قدیمی‌تر را در آن می‌یابید و اگر به همین ترتیب ادامه بدهید به دین‌های قدیمی‌تر می‌رسید تا جایی که بالاخره در موسا، لوح حمورابی را می‌بینید و در آن ادیان سومری را و در آن ادیان مهر را و بالاخره به خدایچه‌های اولیه می‌رسید.

نَسَبِ همهٔ ادیان به بزرگ دینِ مهر می‌رسد.

ادیان همواره چند خدایی بوده‌اند.

هر چه زمان جلوتر آمده خدایان تقلیل یافته‌اند.

انسان‌ها آن‌قدر دین و مذهب دارند که بتوانند از یک‌دیگر متنفر باشند.

بهتر بود آن‌قدر می‌داشتند که بتوانند هم‌دیگر را دوست بدارند.

پیام آور لال را برای صلح و دوستی فرستاده‌ام.

تنوع ادیان به خاطر سیب است.
در تمام طول تاریخ، کشیشان دشمنان قدر اول خرد و آزادگی بوده‌اند.
ادیان برای خیر آمده‌اند. تقابل و تضاد این خیرها از کجاست؟
سیستم دینی که ذهن یک کودک خردسال را به حیرت وا می‌دارد
نمی‌تواند سیستم واقعی و راستین باشد.
ایزم‌هایی که در آن دروغ و دزدی ممنوع شده و قتل را گناه نهایی می‌دانند
تاکنون بیش از هر سازمان مافیایی آدم کشته‌اند، مال اندوخته‌اند و با گرفتن
بهره و ندادن مالیات، دروغ گفته‌اند.
تنها گناه ایمان نادانی است.
هر دینی همان قدر حقیقت دارد که مؤمنانش حاضر به خون‌آلود کردن
شمشیرهای خود باشند.
انسان‌ها در هیچ جای دیگر مانند دین بی‌خرد نمی‌شوند.
در هر معبدی که برای پرستش ژوپیتر ساخته شده حجرهٔ شایسته‌ای نیز
به شیطان تعلق دارد.
تاریکی و روشنائی پشت و روی یک سکه‌اند.
پای مرا به این بحث نکشان. من از لخت شدن زیر نگاه نامحرم می‌ترسم.
آیا نور مقدس است که شما آن را می‌پرستید؟
یا چون شما آن را می‌پرستید مقدس است؟
همیشه ادیان برخطا به مراتب بیش از ادیان برحقند.
حضور ژوپیتر کارها را راحت‌تر می‌کند به همین دلیل وجودش را باور
کنیم.
امید جوهرهٔ ایمان است.
دین در سطح شخصی هیچ آسیبی نمی‌رساند.

دین‌ستیز باورهای مردم را به نفس دینی که به آن باور دارند ربط می‌دهد و خود دین را هدف می‌گیرد در حالی که مردم به باور نیاز دارند.

در هر حال مردم به چیزی باور می‌آورند. به خوبی و بدی آن‌هم ربطی ندارد.

ادیان ناکافی یا بد نیز تعداد زیادی مؤمن دارد.

باید به چیزی ایمان آورد. در غیبت چیزهای خوب می‌توان به بدها ایمان آورد.

نادانی دینی در سطح عمومی به کشتار جمعی می‌انجامد.

آته‌ئیست از حمایت منابع نامرئی محروم است.

ترجیح دارد فرمان‌روای جهنم باشی تا مستخدم بهشت.

ما نمی‌توانیم تو را ببخشیم، تو را می‌کشیم، اگر خوب باشی نور تو را خواهد بخشید.

خطا کردن کار انسان و بخشیدن کار نور است.

سیاه‌دلان نه می‌بخشند نه فراموش می‌کنند.

احمق‌ها نمی‌بخشند اما فراموش می‌کنند.

بدحالان می‌بخشند اما فراموش نمی‌کنند.

خردمندان می‌بخشند و فراموش می‌کنند.

وحشت‌های بالفعل به مراتب کم اثرتر از ترس‌های بالقوه آزار می‌دهند.

تنها چیزی که مایهٔ ترس واقعی است و باید به طور جدی از آن پرهیز کرد خود ترس است.

با عشق به نور و نفرت از گناه راه خود را آغاز می‌کنیم.

اما خود نفرت گناه است.

هیچ وحدتی از وحدت خیر و شر، نور و تاریکی، گرما و سرما، سربالایی

و سرازیری، ژوپیتر و شیطان، محکم‌تر نیست.
هیچ کدام را بدون دیگری نمی‌توان تعریف کرد.
انجام خیر به زمان و به مقدار آن بستگی دارد.
خیر مطلق وجود ندارد.
داروی نا به هنگام و داروی بیش از حد لزوم زهر است.
در طول تاریخ بزرگ‌ترین رسانندگان شرّ کسانی بوده‌اند که دوره افتاده‌اند تا خیر برسانند.
به شرّ جنگ‌های صلیبی بنگر.
هیچ شیطانی در اتم یا در هیچ جای دیگری جز در روح بشر وجود ندارد.
شهری که دارای یک محلهٔ فاسد نباشد تماماً فاسد می‌شود.
از بستن محلهٔ بدنام شیطان شاد می‌شود.
نور در همه جا دست و دل باز و راحت است جز در یک زمینه. پرستش.
اگر جز نور را بپرستید شما را نخواهد بخشید.
نور حسود است.
نور را بخواهید نور را بجویید مشکلات شما بر طرف خواهد شد.
هیچ کس را قبل از مرگش داوری نکن. در دراز مدت همه مرده‌ایم.
شادی نهایت خرد نیست، نهایت خوش‌خیالی است.
هرگاه خیلی شاد هستی از خود بپرس که آیا شاد هستی؟ شادی از میان خواهد رفت.
اگر شادی تولید می‌کنی اجازهٔ مصرف شادمانی داری اما فقط اجازهٔ آن قدر مصرف داری که تولید می‌کنی.
شادی دیگران؟ به طرز کسل کننده‌ای غمگین است. مگر آن‌که شریک

باشی.

شادی، کوتاه مدت اما بلند قامت است.

شادی میانپردهٔ دردهاست.

هیچ کس شادی دیگری را شادمانه حس نخواهد کرد.

خوش‌گذرانی گناه است.

گناه اما چه خوش می‌گذرد.

تمامی کارهایی که من دوست دارم یا غیر قانونی است یا غیر اخلاقی است یا چاق کننده.

کشمکشی فاجعه آمیزتر از کشمکش یک زوج دین‌دار بی‌دین نیست.

آنکه زیر سنگ خفته است اکنون معنای سنگی برگوری را می‌داند.

اگر اکنون نام خودت را بر لوح ماندگار ننویسی نامت را بر آب روان خواهند نوشت.

آن‌گاه که هر کدام از ما یک کسی باشیم دیگر هیچ کدام ما متعلق به گَلّه نیستیم.

هر کس در هر مورد از خودش تعریف کند در همان مورد کم آورده است.

بعضی ترجیح می‌دهند در همین قفس غلام و کنیز زر خرید باشند تا آن که سلطان قلمرو پهناور مرگ شوند.

بعضی مرگ را بازیچه می‌گیرند در حالی که مرگ تنها چیز جدی دنیاست.

در هر عمل‌کرد انسانی مقداری هزالی و جلافت وجود دارد جز در مرگ.

مرگ جلف‌ترین و سبک‌ترین کار انسانی است.

مرگ شکل دیگر زندگی است.

ممکن است که مرگ تنها راه وصول به ژوپیتر باشد، اما نور فقط با زندهٔ ما کار دارد.

اگر جسم و روح با همند رفتگانی را می‌شناسیم که از هر زنده‌ای
زنده‌ترند.
کسانی که می‌میرند این کار را برای پیوستن به اکثریت انجام می‌دهند.
هر قدر روزگار جلوتر می‌رود و جمعیت بیش‌تر می‌شود نسبت مردگان به
زندگان بیش‌تر می‌شود.
هر کس می‌تواند باعث توقف زندگی هر کس دیگر بشود. هیچ کس
نمی‌تواند باعث توقف مرگ هیچ کس دیگر بشود.
ما بابت مرگ خودمان به دنیا بده‌کاریم. اگر مردگان نمرده بودند و با چه
دنیای کثیف و کهنه‌ای رو به رو بودیم.
ما نیز یک مرگ به این دنیا بده‌کاریم.
در زندگی هیچ کاری به عظمت مرگ نیست.
کسی که می‌میرد با این کار تمام بدهی‌هایش را می‌پردازد.
شب‌های بی‌شمار، ماه به دنبال ما خواهد گشت و ما را نخواهد یافت.
مرگ از نظر من عیبی ندارد، من زندگی شادمانه‌ای داشته‌ام.
برخورد من با مرگ شاد و محکم است.
نور ما را خواهد بخشید.
او به گناهان ما و به بخشایش خویش عادت دارد.
کل جهان و قوانین به‌گونه‌ای طراحی شده که نمی‌توان قانون شکنی نکرد.
انجام گناه اجباری است.
مرگ بعضی بهترین کاری است که در طول زندگی انجام می‌دهند.
ما چه قدر کم انجام داده‌ایم. چه‌قدر کارها بر زمین مانده.
چرا از مرگ بترسم؟ این بزرگ‌ترین ماجرای زندگی من است.
اگر مرگ به همین سادگی است که مائیم، مرا باش که یک عمر به آن

اندیشیده‌ام.
درست قبل از مرگ باید پرسید بالاخره پاسخ چیست؟
و اگر جوابی نیامد؟
آنگاه باید پرسید سوآل چیست؟
بجویید تا بیابید.
نجویید تا بیابید.
کلمات را به آسمان می‌فرستیم اما افکارمان در زمین می‌ماند.
این کلمات به ساحت نور نمی‌رسد.
ای نور اگر من تو را فراموش کرده‌ام تو مرا فراموش مکن.
صدای عزاداری که اطراف خود می‌شنوید فضای مرگ می‌سازد.
اگر این صدا را متوقف نکنید مرگ خود شما را عزا می‌گیرند.
فقط امروز و همین الان فرصت دارید تا عزا داری را متوقف کنید.
پنجره‌ها را بگشایید و شادی را فرا خوانید.
غم پیش‌قراول شیطان است.
ما فقط یک بار می‌میریم.
اما چه طولانی می‌میریم.
آدم‌های پر سر و صدا هم پس از مرگ ساکت و آرام می‌شوند.
اطراف قبر دیکتاتورهای پر سر و صدا هم سکوت و آرامش برقرار است.
یکی دونفر رابکشی قاتل هستی، هزاران نفر رابکشی قهرمانی، میلیون‌ها نفر رابکشی ناجی بشریتی، همه را بکشی ژوپیتر هستی.
خودکشی همیشه دو نفر را می‌کشد، نفر دوم فقط خودش می‌داند که مرده است.
اگر مرگ نبود چنان آرام می‌گرفتی که هزاران مرداب باید از تو

می‌آموختند.
من دلم نمی‌خواهد با کارهایم به جاودانگی برسم، دلم می‌خواهد با نمردن به جاودانگی برسم.
مرگ پر از نکات مثبت است از جمله این که برای انجامش لازم نیست از رخت‌خواب بیرون بیایم.
نترسیم، نور پشتیبان ماست.
کسی که درک می‌کند گذشت می‌کند.
هر چه بیش‌تر درک کنی بیش‌تر می‌گذری، دانای مطلق درک مطلق است، مجازات کجای این معادله و چه گونه وارد می‌شود؟
بین دو کار بد آن را انتخاب کن که قبلاً نکرده‌ای، اقلاً تنوع دارد.
تمدن و دین پا به پای هم پیش آمده‌اند.
چه کسی گفته تمدن پیش‌رفت نمی‌کند؟ در هر جنگ جدید ما یک‌دیگر را با ابزارهای جدید می‌کشیم.
هر آینه کلمهٔ فرهنگ به گوشم می‌خورَد به سرعت مسلح می‌شوم، قطعاً حقه‌ای در کار است.
وجدان ندایی درونی است که به ما می‌گوید شاید یک نفر دارد نگاه می‌کند.
سنت یعنی اجازه ندارند هیچ کاری را برای اولین بار انجام دهند.
آن‌کس که رو به عقب و سنت دارد برای پیش‌رفت باید عقب عقب راه برود.
برای پیش‌رفت از خون‌ریزی و قهریه نباید ترسید، عادت خواهد شد.
سنگ‌های سنگ‌سار فقط به دست گناه‌کاران پرتاب خواهد شد.
شرایط مربوط به زیست است، مرگ شرایط ندارد.

بعضی زندگی در هر شرایطی را به مرگ ترجیح می‌دهند.
مرگ ترس ندارد اما گور نیز شکوه ندارد.
هرکس فقط یک بار می‌تواند بمیرد جز ترسوها.
نور ارباب تقدیر خود است.
نور ناخدای کشتی روح خود است.
هر چه بیش‌تر انسان‌ها را بشناسی بیش‌تر به حیوانات علاقه‌مند می‌شوی.
مهم این نیست که دوستان خود را دوست بداری، اگر می توانی دشمنان خود را دوست بدار.
آرزو کن قبل از پیری و ناتوانی بمیری.
پیری غیر منتظره‌ترین چیزی است که در طول زندگی رخ می‌دهد.
وقتی گزینهٔ دیگر پیری یعنی مرگ را در نظر می‌گیرم پیری اصلاً هم بد نیست به ویژه که می‌توانم در پیری عاشق واقعی پول و زندگی شوم.
اگر کار کنی و عاشق باشی هرگز پیر نمی‌شوی.
اگر می‌دانستم به این پیری خواهم رسید در جوانی از خودم به مراتب بیش‌تر مراقبت می‌کردم.
هیچ کس بزرگ نیست، بزرگ بودن یعنی درک نشدن.
هیچ کس نزد خویشانش قهرمان نیست.
قهرمانان حوصله سر می‌برند.
قهرمانی کوتاه‌ترین حرفهٔ جهان است.
ای نور بزرگ! مرا به خاطر شوخی کوچکی که با تو کرده‌ام ببخش تا من نیز تو را به خاطر شوخی بزرگی که با من کرده‌ای ببخشم.
وای به حال آن که بدی را خوب می‌خواند و خوبی را بد.
ریا موجودی نامرئی است که فقط نور، ریاکار بزرگ، آن را می‌بیند.

ما تنها به دنیا آمده‌ایم و تنها از دنیا خواهیم رفت.
فقط در این دنیاست که شانس کوچکی داریم که تنها نباشیم.

در آغاز پراکندگی بود. و این بیست هزار سال پیش بود. آن‌گاه با خود فرمان اجتماع صادر کردیم. آن گاه مجتمع شدیم. و این پنج هزار سال به طول انجامید. یعنی از حدود بیست هزار سال پیش تا حدود پانزده هزار سال پیش به اجرای فرمان اجتماع مشغول بودیم. و ما مجتمع شدیم. و ما در حاشیهٔ شمالی آن‌چه بعدها نام خلیج فارس گرفت مجتمع شدیم. و نیکو بود. و ما به بازی جدید مشغول شدیم. و ما به تمدن بازی مشغول شدیم. و ما به تمدن سازی مشغول شدیم. و ما تمدن نخستین را پایه گذاشتیم. و ما پنج هزار سال برای آن کوشیدیم. و بعدها نام نخستین خود و نام تمدن خود را مهر گذاشتیم. و ما قبلاً تابوها و باورها و بت‌های کوچک داشتیم. و ما بت کوچک باران داشتیم. و ما بت کوچک برف داشتیم. و ما بت کوچک جوی داشتیم. و ما بت کوچک نهر داشتیم. و ما بت کوچک رود داشتیم. و ما بت کوچک دریا داشتیم. و ما بت کوچک موج و چشمه و آب‌شار داشتیم. و ما بت کوچک سیل داشتیم. و ما بت کوچک چاه داشتیم. و ما بت‌های کوچک بسیار داشتیم. و ما در تمدن نخستین خود بت‌های کوچک خود را دسته بندی کردیم. و ما بت‌های کوچک خود را مجتمع کردیم. و ما از بت‌های کوچک خود، بت بزرگ ساختیم. و ما از آن پس فقط بت بزرگ آب داشتیم. که شامل تمامی

بت‌های کوچک زیرمجموعهٔ خود بود. و ما دانستیم که آب، پشت صحنهٔ باران و سیل و چاه است. و ما دانستیم که آب، نسبت به مظاهر آن مجردتر است. و ما به آبسترهٔ آن‌ها، به آب نزدیک‌تر شدیم. ما این کار را در همه جا کردیم. در خاک و در باد و در آتش. و ما بت‌های کم‌تر اما بزرگ‌تر ساختیم. و ما به مفهوم بت اعظم نزدیک شدیم. و ما بزرگ‌دین مهر را ساختیم که نخستین دین شامل و جامع بود. و ما در دین خود حتا قربانی داشتیم. و ما در دین خود همهٔ رسوم قبلی بت‌ها و تابوها را گنجانیدیم. و ما با دین خود که نخستین دین بزرگ بود زندگی می‌کردیم. ما برای نخستین بار دین خود را تدوین کردیم. و تمدن ما در مرکزیت آن‌چه اکنون سرزمین آریایی است پا گرفت. و سه مهاجرت بزرگ برای ما پیش آمد. و در مهاجرت اول، گروهی از ما در حدود ده هزار سال پیش به شرق رفتند. و به آن‌جا که سرزمین کنونی هند است رفتند. و شروع به انتشار تمدن خود کردند. و تمدن درهٔ سند را به وجود آوردند. و جلوهٔ آن در دین بود. و آیین‌های هندو را به وجود آوردند. و دین برهما بود. و بعد بودا بود. که جد اعلای بودای کنونی است. و بودای کنونی ششمین بوداست. و هر بودا در حدود هزار تا دو هزار سال زمان دارد. و بعد مجموعهٔ هند به شمال مهاجرت کرد و در شمال که سرزمین کنونی چین است خردمندان پدید آمدند. و بزرگ‌ترین آنان پدیدار شد. و لائودزو آمد که مانند پیام‌آوری برای دائو کار می‌کرد و کتاب مقدسش دائو دجینگ بود. و کنفوسیوس آمد. و ما اندیشه‌های هندی و چینی باستان را در چرخ گوشت ریختیم. و حاصل آن به اندیشگی جدید مبدل شد. و بعد آن را به ژاپن صادر کردیم. و آن را ذن نامیدیم. و این میان ده‌ها و صدها اندیشهٔ دیگر به وجود آمد. و در بخش شرقی مهاجرت ما متجاوز از دو میلیون

دین وجود دارد. و پیروان آن ادیان جدی هستند. و با خلوص نیت و از صمیم قلب، دیگرانی را که به ادیان دیگر باور دارند می‌کشند تا رستگار شوند. و امروزه میلیون‌ها دین و مذهب وجود دارد. و در مهاجرت دوم، بخشی از ما به شمال مهاجرت کردند. به سرزمین‌های سردتر. و اینان مرموزترند و از شهرت کم‌تری برخوردارند. و احتمالاً سرشاخه‌های هندواروپایی‌اند. و اینان در طول هزاران سال بعد تخمهٔ اندیشهٔ زرتشت را در دل خود پروردند. اندیشه‌ای که اندیشندهٔ آن را نمی‌شناسیم. و در موردش تقریباً هیچ نمی‌دانیم. و هیچ نگفته‌اند. و آنان در قالب آریایی‌ها به سرزمین ما آمدند. و ما بعدها همان اندیشه را به خود پذیرفتیم. و اساس کار خود قرار دادیم. و به ضرورت لباس تازه‌ای بر تن او پوشاندیم. و ما مانی و مزدک را نیز تجربه کردیم. و تا امروز هم با همان اندیشه سر می‌کنیم. و در مهاجرت سوم، بخشی از ما به غرب کوچیدند و تمدن‌های کلده و آشور و بابل را بنا نهادند. و آنان نوادگان سومر بودند. و الواح حمورابی را نوشتند. و از گیل گمش برداشتند. و تمام جهان را یک زبان و یک لغت بود و واقع شد که چون از مشرق کوچ می‌کردند هموارهای یافتند و در آن‌جا سکنی گزیدند. و این دو سه هزار سالی به طول انجامیده بود. و سپس آنان بیش‌تر به غرب رفتند. و به شمال آفریقا رفتند . و سواحل جنوبی دریای مقدس را اشغال کردند. و انواع نام‌ها برای خود برگزیدند. و کارتاژ و فنیقیه و دیگر و دیگران. و بعد تمدن را بسط دادند. و مصر باستانی را پدید آوردند. و بعد به جزایر مدیترانه کوچیدند. و نهایتاً به آن طرف آب رفتند و اندیشگی یونان را به وجود آوردند. و بخشی نیز به جنوب رفتند و الواح حمورابی را به ده فرمان موسی ترجمه کردند. و الواح حمورابی و لوح نویسی به آن سبک مورد علاقهٔ ما بود و همواره

فرامین دیوارنویس موجود بوده و هست. حتا در مزرعهٔ حیوانات و حتا در انـقلاب‌های تـازه‌تر. و شـاید یک روز هـمه چـیز از زیـر خـاک‌هـا و خاکسترهای جنوبی بیرون آید و سرشاخه‌ها را روشن کند. و بعد جنگ بزرگی درگرفت و اندیشهٔ یونانی با شمشیر اسکندر به شرق آمد و اندیشه شرق دور به غرب آمد و ایـن دو مـوج بـه هـم رسـیدند و از تـلاقی آن اندیشگی عیسا به وجود آمد و بعد سایر ادیان به وجود آمد. و بـازتاب تمامی این اشتراکات در قصه‌ها و اسطوره‌ها و خرافـه‌هاست. و اسـلحهٔ تمامی این ادیان ترس از مرگ است. و اگر تو از مرگ نهراسی همه کس خلع سلاح است. اما انسان از مرگ به عنوان ناشناخته می‌هراسد. و مرگ هرگز نمی‌تواند خردمندان را غافل‌گیر کند. و خردمند همواره برای مرگ آماده است. و اگر عیسا امروز می‌آمد او را به صلیب نمی‌کشیدند. او را به شام دعوت می‌کردند به حرف‌هایش گوش می‌کردند با او می‌نوشیدند و بعد پشت سر مسخره‌اش می‌کردند. و اکنون کـه مـرا در غـیابم مـحکوم می‌کنند لطفاً مرا در غیابم به مجازات برسانند.

ژانوس: حتا به قیمت نابودی کل جهان باید عدالت را اجرا کرد.

و حال من بد است.

و آشوب دل.

و دوار سر.

و اشک چشم.

راوی:و دیگر بس است.

و شما دین نورزید.

اصــوات گــوش‌خراش طبل‌های نـامنظم تـخریب فـضا. و ضـدِ موسیقی جگرخراشِ برائت از موسیقی. و کوبه‌های فلزی گوش‌خراش بر کاسه بشقاب. و هوای سنگین و مسموم سربی. و زهرآبهٔ خطرناک همه جایی. و بادهای سوزان تشنه لب. و کویر خشک تشنه به خون. و استغاثهٔ دستجمعی واماندگان. و نالهٔ قهر خشـن فـضا. و بـرف سـنگین. و زنـدان مهیب پشت سر، مانند کوهی سر به فلک کشیده. خاکستری. سیاه. مهیب. سنگ. سنگین. تیرگی. درهای فلزی. صدای خشن لولاها. ماه غضبناک. شب سرد. زوزهٔ گرگ. برف یخ زده. کوچاندن زندانـیان. صـفوف هـفت نفره. ستونی به طول بی‌نهایت. خسته . گرسنه. تشنه. یخ زده. کثیف. نیمه عریان. بـا لبـاس‌های کـثیف مـندرس و پـاره. هـر آن‌کس کـه سکـندری می‌خورد به دیگران می‌آویزد. کسی توان کمک کردن ندارد. هر آن‌کس که از پا می‌افتد گرفتار بارش سرب مذاب یا دندان داغ گرگ هـار مـی‌شود. هیچ ثبّاتی قادر به ترسیم وحشت فضا نیست. ایـن کـار احـتمالاً فـقط از خواننده برآید. هدف کوچ معلوم نیست. زمان رسیدن به مـقصد بـعدی معلوم نیست. هیچ چیز معلوم نیست. فقط به خاطر شایعات افسانه‌مانندِ باقی مانده از کوچ‌های قبلی بعضی حدس می‌زنند مقصد بعدی زندانی مخوف‌تر از قبلی است.

در این هنگامه، زندانی نحیفی که از دیگران نیز رنجورتر به نـظر می‌رسد دست در جیب بغل شولای عریانی هزار بـار بـازدید شـده‌اش

می‌کند و ساز دهنیِ مخفیِ دست‌سازِ خویش را بیرون می‌کشد و شروع به دمیدن می‌کند. صدای ساز دهنی در آغاز آهسته است و به گوش کم‌تر کسی می‌رسد اما کم‌کم در صحرا می‌پیچد. از ساز دهنی صدای نور به گوش نمی‌رسد.

و من با شما می‌آموزم.

ژانوس: این نخستین بار است.

راوی: آری.

و من با شما می‌آموزم.

ژانوس: چه خوب است.

راوی: آری.

و من با شما می‌آموزم.

راوی: صدای شادی غریب برای نخستین بار خبر از وقایع شادی‌زای پنهان می‌دهد.استحکام و مبارزه و امید به شادی. صدایی غیر از آن‌چه تا کنون در صحرای ناشادمانی طنین انداز بوده است. موسیقیِ پارگیِ یک حلقهٔ زنجیر. موسیقی مرموز آزادی تک تک حلقه‌ها. موسیقیِ امید به رهایی. موسیقیِ گل برافشاندن، می‌در ساغر انداختن. موسیقیِ شکافتن سقف فلک، طرح نو در انداختن. موسیقیِ خوش‌آیند رهایی رهایی رهایی.

ژانوس: بالاخره تکلیف نور را روشن نکردی

راوی: اکنون که خود به این خوبی می‌خوانی قادر به دیدنش خواهی بود.

ژانوس: آمین!

نور وارد می‌شود.

THE MUTE PROPHET

Massoud Khayam

مؤسسهٔ انتشارات نگاه

۱۲۰۰ تومان

ISBN 964-351-166-9

9789643511661

نقاشی: پری‌یوش گنجی   طرح جلد: پرویز بیانی